این کتاب مستطاب را مسمی کردیم و نامیدیم باقامة الشهود فی رد الیهود و مقبول الرضا ...

براهین ثابت واضح و ساطع لهذا آنرا مصباح الامة و مقبول الرضا مسمی نمودیم و آنرا به باب
مرتب ساختیم **باب اول** در آنکه شریعت حضرت موسی تفحص و تجسس لازم است یا نه
یعنی خود را از تعصب و لجاج و عناد خالی باید ساخت و دین حق را باید یافت اگرچه همان دین
آبا و اجداد خود برحق باشد بجهة حاصل کردن علم و یقین و یا اینکه هیچ تفحص و تجسس لازم نیست
و باید بمحض آبا و اجداد گرفتار نمود اعم از اینکه برحق باشد یا نباشد **باب دوم** در بیان آنکه میباید
دانست که آنچه را حضرت موسی از توراة فرموده و از انبیاء سلف هم که تصدیق و مؤید قول
حضرت موسی و توراة میباشند و یا آنکه از قول علمای ایشان هر چه بگویند و یا گفته باشند
بدون آنکه خدا فرموده باید تصدیق کرد اگرچه برخلاف حکم خداوند و برخلاف قول حضرت
موسی و انبیاء گذشته باشند بدون دلیل و برهان **باب سیم** در بیان آنکه باید دانست که آیا شریعت
توراة حضرت موسی مؤبد است یا موقت یعنی اگر مؤبد است باید تا انقراض عالم به همین احکام
توراة باید عمل نمود و یا اینکه اگر موقت است لهذا این شریعت و این توراة محقق برهان و
و ثبت **باب اول** اولا آنکه آنچه در خصوص تفحص و تجسس دیده ایم بعد از وفات
موسی و رفتن بنی اسرائیل در زمین بیت المقدس با وجود اینکه بنی اسرائیل همراه حضرت
یوشع بن نون که جانشین و خلیفه بلافصل حضرت موسی بود بامر حضرت باری تعالی چون
از بیابان تیه رفتند در زمین بیت المقدس و ساکن شدند و از چشم خود جمیع معجزات
را در عهد حضرت موسی دیده چه در مصر و چه در بیابان و چه در وقت نزول توراة با آن
همه رعد و برق و زلزله و بادهای مخالف که دیدند و گوساله پرستی را هم که خود کرده بودند

ودیده بودند دعواي قارون وحضرت موسی را ومؤاخذه حضرت خداوند تبارك وتعالی را
وجرم وعقاب را وابریکه احاطه کرده بود بر سر ایشان وچاه مریم را وباریدن من والسلوی
نیز دیده اند وجنك سیحون وعوج پادشاه را هم دیده اند چنانکه انهائیکه از مصر بیرون آمده بودند
همگی در بیابان مردند بغیر از حضرت یوشع بن نون وکالب بن یفنا وبااولاد ومابقی بنی اسرائیل
رفتند بان زمین همچنانکه در توریة خداوند تبارك وتعالی در سفر اعداد در بیان چهاردهم
در ایه بیست وششم میفرماید که ترجمه ان اینست که خداوند بموسی وهارون متکلم شده
گفت که تا بچند از این جماعت بدبخت که از من گله میکنند تحمل ورزم گلهای که بنی اسرائیل
از من گله کردند شنیدم به ایشان بگو که خداوند میفرماید بحیات خود قسم که با شما بنوعیکه
در گوش من گفتید چنین رفتار خواهم نمود لاشهای شما در این بیابان خواهند افتاد وتمامی
شان دیدگان شما موافق تعداد همگی شما از بیست ساله وزیاده که از من گله مند شده اید
بزمینی که دست خود را بلند کردم بدین معنی که ساکن ان خواهید شد داخل نخواهید شد
مگر کالب بن یفنا ویوشع بن نون خلاصه همین دو نفر با اولاد ومابقی بنی اسرائیل داخل
زمین بیت المقدس شدند ونشستند وتصرف کردند ودر دین وشریعت پدری ایشان
که توریة جناب موسی باشد رفتار میکردند با این همه احوال معروض میکنم نزدیك به
یوشع بن نون جمیع بنی اسرائیل را طلبید وایشان را بااینچه مامور بود بتفحص وتجسس
دین کردن فرمودند که شما بامر خداوند مامور هستید که تفحص وتجسس کنید به بینید که
دین پدری شما آنجناب موسی نبوده والان هم در دست دارید یا دینهای اجداد شما

چنانچه ... فصل بیست وچهارم ایه اول وپانزدهم وچهاردهم از کتاب یوشع ...

که در سابق داشتید ودینهای متعدده مختلفه ومتفرقه از اشخاص چند که در این زمین
مسکن دارند پس هر یك را بنظرهای شما خوب وبرحق میاید همان دین را انتخاب کنید و
کنیدم چنانکه در کتاب یوشع بن نون در فصل بیست وچهارم نوشته است که یوشع تمامی
اسباط بنی اسرائیل را بشهر شکیم جمع اورده مشایخ اسرائیل با رؤسای وناظران ایشان را
خوانده وایشان خویشتن را در حضور خداوند حاضر گردانیدند ویوشع بتمامی قوم گفت
که خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که اباء شما تارخ پدر ابراهیم وپدر ناحور در زمان
قدیم بان طرف نهر ساکن بودند وخدایان غیر را عبادت میکردند وپدر شما ابراهیم را از آن
طرف نهر گرفته اورا در تمامی زمین کنعان گردش دادم وذریه اورا بسیار کردم ودادم با و اسحق
را خلاصه چند ایه بعد از ان تا ایه چهاردهم مجموع حکایت رفتن ایشان بمصر وبیرون
امدن ایشان وجمیع حکایات ومعجزات سرگذشت بیابان تیه را بیان میفرماید مختصر
وبعد در ایه پانزدهم میفرماید هرگاه بد است در نظر شما پرستش کردن خدا را انتخاب
از برای خودتان امروز که را پرستش خواهید کرد ایا مر خدای آبا که پرستش میکردند
پدران شما در آن کنار رودخانه ویا خدایانیکه شما در این زمین ایشان نشسته اید لیکن
من وخانه دانم پرستش میکنیم خدای خود را جواب دادند انقوم وگفتند حاشا بما که
رها کردن مر خدای را برای پرستیدن خدایان دیگران بعد از دو ایه دیگر هم شکرانه نعمت
را بجای اوردند که خدا با ما چنین وچنان تفضلات فرموده وما دست از او برنخواهیم داشت
ویوشع در جواب قوم گفت نمیتوانید پرستش نمودن مر خدا را چونکه خدا مقدس است

واضخا لوق متعصب است عفو نمیفرماید تقصیرات وخطاهای شما را هرگاه رها کنید مر خدا را و پرستش کنید مر خدایان غیر را برمیگردد وغضب میکند وفنا میکند شما را با این همه نیکوئیها که کرده با شما جواب دادند که ای یوشع نه مگر آنکه مر خدا را پرستش مینمائیم گفت یوشع بر قوم شاهد باشید شما بر خودتان که شما خودتان انتخاب نموده اید خدا را از برای پرستش نمودن او را گفتند شاهد هستیم ~~جواب داد پس~~ اکنون دور کنید مر خدایان بیگانه را آنچه در میان شما هست ومیل دهید دلهای خودتان به خدای خالق اسرائیلیان گفتند مر یوشع را که خدای خالق خود را پرستش خواهیم نمود وبقول او خواهیم رفتار کرد پس معلوم ومشخص وثابت شد که تفحص وتجسس دین در شریعت موسی لازم است این از نقلا

واما عقلا نیز معلوم است که هرگاه در شریعت ودین حقیقی که سماوی باشد تفحص لازم نبود ادیان وملل مختلفه حقیقت پرستی را باطل وحسابی نپرسند وهیچ عقابی نکشند که اینها همه ناجی محسوب شوند بجهة اینکه بدین آبا واجداد خود رفتار کرده ومیکنند والا اگر غیر از این باشد پس در این صورت چون لازم میاید که هر کس خلاف عالم چنین که جمیع ادیان تفحص وتجسس را منع بکنند واین یک طایفه لجوج حرام بدانند این بدیهه عقلیست هر طفل وعوامی این مرحله را ثابت میکند عقلا ودر این جا چند کلمه نوشته شد بثبوت نقلی بجهة اینکه این طایفه بنی اسرائیل تجاهل میکنند ومیگویند که تفحص وتجسس در شریعت موسی وارد نیامده اما الان با این دلیلها واضح به یکی نتوانند چنین حرفی بزنند مگر اینکه باید لازم بدانند تفحص وتجسس کردن دین را در مقام امر

بفرمایند **باب دویم** بیان آنکه عقلا ونقلا واجب است که آنچه را حضرت موسی فرموده است باید شنید وبقول انبیای سلف که مؤید قول حضرت موسی هستند باید شنید نه بقول علمای که بدون قول خدا وتوراة گفته اند وفرموده موسی که گفته ام چند دلیل

دلیل اول آنکه در توراة حضرت موسی در سفر پنجم در فصل هیجدهم در آیه چهاردهم ~~در این چند سفارشات بنی اسرائیل خداوند تبارک وتعالی چنین میفرماید~~

נָבִיא מִקִּרְבְּךָ מֵאַחֶיךָ כָּמֹנִי יָקִים
نابيء ميقربخا ماحيخا كاموني ياقيم
לְךָ יְהוָה אֱלֹהֶיךָ אֵלָיו תִּשְׁמָעוּן
لخا ادوناي الوهيخا الايو تيشماعون

یعنی پیغمبری از میان برادران شما بر میانگیزانم منکه خدای خالق شما هستم قول او را بشنوید موافق هر آنچه که از خداوند خدایت در حوریب در روز جمعیت درخواستی هنگام که گفتی که قول خداوند خدای خود را دیگر نشنویم واین آتش عظیم را دیگر نه بینیم مبادا که بمیریم وفرمود خداوند که نیکو گفتند این قوم وگویا بنی اسرائیل چنین گمان میکردند که بر هر پیغمبری که وحی نازل شود باید نزول صاعقه وبرق وزلزله باشد لهذا استدعای رفع این حکم نموده خداوند تبارک وتعالی بر ایشان رحم نموده فرمود بعد از آن آیه

נָבִיא אָקִים לָהֶם מִקֶּרֶב אֲחֵיהֶם
نابيء اقيم لاهيم ميقرب احيهيم

دیوص ادوناي الوهاي هیموهی اشر دیبرو

כְּמוֹךָ וְנָתַתִּי דְבָרַי בְּפִיו וְדִבֶּר
كاموخا ونانتي دباري بفيو وديبر

אֱלֹהִים אֶת כָּל אֲשֶׁר אֲצַוֶּנּוּ
الوهيم ات كال اشر اصونو

يعني پيغمبري مبعوث ميكردانم مثل تو از ميان برادران ايشان وكلام خود را بدهانش
خواهم گذاشت تا هر آنچه كه باو امر ميفرمايم بايشان برساند و واقع ميشود شخصيكه كلمات
مرا كه او باسم من بگويد نشنود من از او تفتيش ميكنم امر نفرموده ام بگويد ويا باسم خدايان
غير تلفظ نمايد آن پيغمبر بايد البته بميرد واگر در دلت بگوئي كلاميكه خداوند نگفته است
چگونه بدانيم چنانچه پيغمبري چيزي بنام خداوند بگويد وآن چيز واقع نشود وبانجام نرسد
اين امريست كه خداوند نفرموده است بلكه آن پيغمبر از روي غرور گفته است
از او مترس وباز ميفرمايد در همان جا كه هر مكلفي كه نشنود كلام مرا آنچه بگويد
بنام من من از آن تفتيش ميفرمايم پس معلوم ميكند بر ما كه هر كه حرف پيغمبر را نشنود و
ديگري را بشنود چه ملا باشد يا غير ملا البته مورد مؤاخذه الهي خواهد بود چنانكه در
جاها ديدم كه حرف نبي را نشنيدند بلكي چند چيز گرفتار شدند از انجمله فرعون قول
منجمان را شنيد وكلام موسي را نشنيده مستوجب چندين بلاهاي گوناگون گرديد چنين
كه در همه جا معلوم است وطايفه بني اسرائيل اول هنوز بقول موسي اعتقاد نكرده
بودند كاه را بايشان ميدادند وبهمان شماره خشت از ايشان تحويل ميگرفتند اما

در زمانيكه حضرت موسي رفت در نزد فرعون بجهة نجات بني اسرائيل ايشان كلام
موسي را اعتقاد نكردند باوجود آن فرعون حكم كرد كه بعد از اين كاه بايشان داده نشود
وبهمان شماره خشت از ايشان مطالبه كنند چنانچه در سفر خروج در فصل پنجم در آيه ٨
هيجدهم ميفرمايد كه برويد خدمت كنيد وكاه داده نشود بشما وبهمان شماره خشتها
بدهيد واما وقتيكه باعتقاد كامل كلام موسي را شنيدند خدا هم ايشان را در نزد مصريان
آبرو ودولت ومال بسياري از ايشان گرفتند چنانچه در همان سفر خروج در فصل يازدهم
دوازدهم در آيه بيست وپنجم ميفرمايد كه برفتند وبكردند بني اسرائيل چنانچه خدا امر نمود
موسي وهارون را هم چنين كردند وبني اسرائيل رفتند وعاريه كردند از مصريان
اسباب طلا ونقره ورختها وخداوند بلند كرد مر انقوم را در نظر مصريان عاريه دادند
ايشان را پس معلوم شد كه كلام واحكام الهي را از پيغمبر بايد شنيد نه از ملاها
كه ضد قول پيغمبر وبرد احكام خداوند بگويند باري قول خدا وانبيا شنيدن باعث
نجات ميشود وبقول غير خدا وپيغمبر باعث جرم وعقاب ميشود در سفر خروج در
فصل شانزدهم در آيه سيزدهم الي بيستم درخصوص من وسلوي ميفرمايد يعني نشنيدند
قول موسي را وباقي گذاشتند از آن من وسلوي را تا روز ديگر كرم افتاد ومتعفن
شد وحضرت موسي بر ايشان غضب كرد از اين جا معلوم شد كه نشنيدن قول نبي
باعث غضب خداوند ميشود وديگر در سفر مثني در فصل سيزدهم از آيه اول الي
آخر آيه ششم در اين باب نوشته كه همه آن كلمات را آنچه من ميفرمايم شما از نگاه

دارید از برای عمل نمودن نه بر او بیفزایید و نه از او چیزی بردارید هرگاه پیغمبری از
میان تو برخیزد و یا خواب بینی و از برای تو معجزه یا نشانه بدهد و آن وقوع نیز برسد
انچه را سخن گفته است تو و بگوید که برویم عقب خداوند غیر که نشناخته ایشان
را و پرستش نمائیم مر ایشان را تو نه نشنوید سخنهای آن پیغمبر را و یا آن خواب بین را که
آزمایش میکند خالق شما شما را برای معلوم کردانید که هستید شما دوست داران
خدای خالق شما را با همگی دلهای شما و با همه جانهای شما عقب خدای خالق بروید
و از او بترسید و فرمانهای او را نگاه دارید و قول او را بشنوید و او را عبادت کنید
و با او بچسبید و آن پیغمبر یا خواب بین کشته شود که سخن گفته است بر برگشتگی از خدای
خالق شما آن بیرون آورنده شما را از زمین مصر و باز خریده تو را از خانه بندگی برای
مندفع کردن تو را از آن راه که فرموده است تو را خدای خالق تو بر رفتار نمودن بر او و
باطل کنی آن بد را از میان تو باری جائیکه نبی یا خواب بین هرگاه خلاف قول توراة و
موسی را بگوید نباید شنید و سهل است که او را باید کشت پس شخصیکه نه نبی باشد
و نه الهامی نه نشانه و معجزه هم باشد و برخلاف فرموده موسی و توراة هم بگوید و هیچ
دلیل هم نداشته باشد البته او را بطریق اولی باید کشت و حرفش را نباید شنید و ما
بگوئیم که اینجا جهة بت پرستی سفارش کرده و اما بغیر از بت پرستی هر کس هر چیز بگوید
باید شنید اگر چه هم برخلاف فرموده حضرت موسی باشد این هم چنین نیست مگر مثل
دلیلیست که از روی تدبر آمده اند علمای متقدمین ایشان با تخفیف آیه را

اند و بخیال خود شان کرده اند و گفته اند که همین قدر که شخص اسم ملا باشد یا قاضی یا
مجتهد شد هرچه بگوید باید شنید اگر هم برخلاف فرموده خدا و پیغمبر باشد و آن آیه در
سفر ثنی در فصل هفدهم از آیه هشتم و بعد چند آیه هست که باید معلوم شود صدق و
کذب هر کس و آن آیه اینست ترجمه اش چونکه پوشیده شود از تو سخنی برای حکم میان
خون و میان مرافعه بمرافعه میان زخم بزخم سخنهای جدالیه دار و جنگ و بحث دار در ولایت
تو برخیز و عقب الاهیان بر آن مکان که انتخاب فرموده است خدای خالق تو و بیا در برابر آن کاهنان و
لویان و در برابر آن حکمیکه میباشد در روزگاران مطلب و طلب خبر او و معلوم نمایند آن کلام و احکام
و عمل کن بر آن قول و کلام انچه آگاه کنند تو را در آن مکانیکه منتخب نموده است خدا و نگهدارید
و بجای رسانید هر انچه فتوی میدهند تو را بالای قول توراة انچه فتوی دهند تو را بر آن احکام انچه
را بتو بگویند بکن و تجاوز مکن از آن کلامیکه تو را که مینمایند تجاوز منما براست و چپ آن و
مردیکه بکند بقصد سبب نشنیدن مر آن کاهنان که ایستاده اند بر آن خدمت کذاری آنجا
مر خدای خالق تو و یا بر آن حکم کننده شود آن مرد و باطل کن آن بد را از میان بنی اسرائیل و
همه آن قوم بشنوند و بترسند و دیگر بد را قصد نکنند حال انصاف باید داد که این
حضرات ملاهای متقدمین و متأخرین ایشان چه تر و براقی بکار برده اند و میدانید این
جا نوشته است تجاوز مکن راست و چپ را چنین معنی کرده اند که اگر ملا بگوید دست
چپ خود را راست بدان و همچنین برخلاف دست راست را چپ بدان اگر چه یقینی دانی
که این خلاف است تو قبول کن و تجاوز مکن والّا واجب القتل خواهی بود اینست دلیل

نوشته شود تا بوضاحت
انجامد
مشکل
کاهنان و لویان کسانی بودند
از اولاد هارون برادر حضرت
موسی و دارای احکام توراة
بودند نظیر ائمه هدی صلوات
و سلامه علیهم اجمعین از فرزندان
جناب امیر المؤمنین علیه السلام
در طریقه حقه اثنا عشری
که دارای احکام قرآن بودند
۳

علمای ایشان که بعضی رسٹ او بن امده اند وکتابی را نوشته اند واسم او را میشناه نامیده
اند واین کتاب را در بیت المقدس ثانی در عهد اسکندر بنا گذارده اند وهمگی بر خلاف توراة و
قول حضرت موسی نوشته اند واسم او را توراة شبعل په نامیده اند یعنی توراتی از زبان گفته
شده وبعد از تمام شدن ان کتاب کتابی دیگر شروع کرده اند واورا گمارا نامیده اند وتا یکصد
هفتاد ودو سال بعد از خرابی بیت المقدس ثانی هنوز مینوشتند وقرار چنین داده اند که توراة
موسی را در این زمان مامور بعمل کردن نیستیم وبهمان خواندن اکتفا میکنند وباید بحکم گمارا
رفتار کرد بعد از ان پی در پی هم امده اند وحالا نوشته اند یعنی رساله بزرگ ورساله کوچک
خلاصه تا رسید به ربی یوسف قارو واو هم کتابی را نوشته واسم او را شولحان عارو
نامیده اند که جمیع احکام را در این زمانها از او فرا میگیرند وبعد از ربی یوسف
قارو هرچه امده اند مروج گفته او بوده اند که ربی یوسف حرفهای میشناه وگمارا
بهتر فهمیده است واخلاص او با اهل دیوان خانه بیشتر بوده است ودر هنگامیکه
ملاحظه میکنیم ومیبینیم که هرچه نوشته اند اکثری برعکس وبرخلاف توراة
وقول حضرت موسی نوشته اند انشاء الله همگی نوشته خواهد شد تا برخواننده و
شنونده معلوم ومشخص وظاهر گردد که هر حکمی را که در توراة محکم فرموده است
انها را تغییر داده اند وحلال انها را حرام کرده اند وحرام انها را حلال کرده اند ودر حقیقت
مبدء این تغییرات از زمان اسکندر بوده است که ان باعث تغییر این شریعت
ودین حضرت موسی شده وکیفیت ان در کتاب یوحسین نوشته است ولازم شد که بعضی

ازان

در این زمانهای سابق حق

هگی

۷۰ سال

ازان در این جا نوشته اید تا معلوم شود که چگونه چنین دینی وشریعتی که حقیقت
بوده بچه سبب وچه جهت تغییر داده اند وان اینستکه وقتیکه بیت المقدس ثانی
اباد شد تا چهل سال نبی داشتند بقول خودشان هگی وملاکی وزکریا بودند وملاکی
را خاتم الانبیاء میگویند ودر کتاب یوحسین در فصل دویم نوشته که سال سه هزار
وچهارصد وچهل وهشت از هبوط ادم این سه نفر رحلت کردند ودر فصل هفتم
وهشتم نوشته است که سال چهلم ابادی بیت المقدس ثانی ختم نبی از بنی اسرائیل
شد وهنگامیکه بنی اسرائیل دین وشریعت ایشان رواج داشت جمیع احکام ومرافعات
شرعی ایشان با پسرهای هارون بود ودر ایام بیت المقدس ثانی در زمان اسکندر
که پادشاه یونان شد سرکرده فرستاد در بیت المقدس که شهر را دستگیر کنند تمکینی
نکردند عاقبت کار بجنگ وجدال کشید ودر میان بنی اسرائیل متقا نامی بود از اولاد
هارون با پسرانش بیرون امدند وبا جمعیتی از لشکر انها را زدند وشکست دادند
وگریزانیدند وبیت المقدس را چنان چراغ بانی کردند بحدیکه در شب دوری سه
میل بجمع مهر را میتوانستند بخوانند پس این خبر گوش زد اسکندر شد سال ا
خودش با لشکر بسیاری امد ودر دور بیت المقدس ومحاصره کرد تا مدت چندی در
انجا ماندند تا ایشان عاجز شدند ودر میان بنی اسرائیل شخصی بود بسیار صدیق که
اورا شمعون میگفتند پس اورا طلب شد که برود خدمت اسکندر بلکه شاید
بطوری تمکین بدهد که از قتل وغارت در گذرد چونکه شمعون در لشکرگاه اسکندر

حاشیه نوشته میشود
چنانچه خلافت پیغمبر اخر الزمان
وبیان احکام ان حضرت بعد از پیغمبر
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در این شریعت مطهر
مثل انبیاء بنی اسرائیل میباشند بعد از
پیغمبر مختار جناب
حیدر کرار فرموده
که انت منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا
نبی بعدی

امد باسکندر خبر دادند که شخصی از شهر بیت المقدس امده و میخواهد بنزد پادشاه بیاید
پس اسکندر اورا طلبید چون شمعون بنزد اسکندر آمد چون اسکندر اورا دید از
کرسی الفور از روی تخت برخواست و شمعون را استقبال نمود و اورا در پهلوی
خود نشانید و از او استفساره نمود که مطلب چه داری بیان نما تا براورده شود شمعون
گفت که تورا مقصود از گرفتن این شهر چیست اسکندر گفت که مطلب و مقصد من
که خلق این شهر را تماما بقتل اورم بجهة انکه بسیار با من بیحرمتی کرده اند بحدیکه
خودرا نمیتوانم راضی کنم مگر بعفو نمودن ایشان گفت شمعون که من در حقیقت این مطلب
را دانسته ام و فهمیده ام که تو همین مطلب را داری و من بجهة عفو این مطلب امده
ام که از قتل ایشان درگذری و عفو فرمائی و بعد از این اهل شهر هم سر از فرمان تو
نپیچند پس اسکندر گفت که این مطلب را قبول میکنم بشرط انکه سه خواهش مرا
قبول کنی شمعون گفت آن سه کدام است اسکندر گفت نخست انکه حکومت و
مرافعه که با اولاد هارون است باید بعد از این مداخله در امورات ننمایند مگر
انکه در دیوانخانه مرافعه و احکام بگذرد دویم انکه از امروز تا سال اینده هر
که بعرصه وجود پا نهاد از اولاد هارون باشد نام مرا اسکندر نام بگذارند سیم
انکه از امروز تا بعد ها هر سندی و حجتی و قبضی و قباله در هرجا نوشته اید که لازم
تاریخ باشد تاریخ از اسکندریه بگذارند در این صورت شفاعت تو در نزد من قبول
است والا فلا پس شمعون مطالب ثالثه اورا قبول نمود چونکه اسکندر دلتنگی پیدا

از اولاد

تشکیله

از اولاد هارون داشت این سه مطالب را خواهش نمود و دیوانخانه را سن هد
رین نام نهاد که بلفظ یونانی باشد و همین اسم هم معلوم است که لفظ عبری نیست
اما سنهدرین که دیوانخانه باشد دو وجه بود یکی دیوانخانه بزرگ و یکی کوچک
و دیوانخانه بزرگ جمعش هفتاد و یک نفر بودند و دیوانخانه کوچک جمعش بیست نفر بودند
پس شمعون رفت و همین مطالب ثالثه بجای اورد و کاهنان که از اولاد هارون
همگی را معزول کرد از حکومت شرعیه و بعد از انقضای دولت اسکندر سبب عزت
شمعون را پرسیدند که چه چیز باعث شد که از ایشان درگذشتی و شمعون را
داری اسکندر گفت که هر وقت من بر سر هر ولایتی بجنگ میرفتم میدیدم بلکه
در میان لشکر من راه میرود پس تا مثل این ولایت را غالب میشدم و ان سوار گویا همین
شخص بود که من مشاهده کردم لهذا اورا عزت دادم حال انصاف بدهید به بینید
چگونه احکامات توریة را تغییر داده اند و هر حکمیکه اسان بوده اورا قبول کرده اند
و هر حکمیکه توریة بسیار سفارش و تاکید شده و محکم تر بوده همه انهارا تغییر داده اند
و حلال انهارا حرام کرده اند و حرامهارا حلال کرده اند و ... بنی اسرائیل با وجود انکه
خدا انهارا در توریة کرده اند علمای ایشان چگونه میتوان سخنهای ایشانرا شنید و بحکم
ایشان عمل نمود که نه موسی فرموده و نه خدای خالق انچه کرده اند و انچه نوشته
اند با وجودیکه بسیار سفارش فرموده که شما رخص نیستید که توریة حکم را زیاد
بکنید از این بیانات واضح شد که قول پیغمبرانرا باید قبول کردن نه قول غیر پیغمبرانرا

حاشیه

حضرات علماء شما ببینید که چقدر تغییر و تبدیل در توریة کرده اند فاعتبروا هذا صح

چرا که قول انبیا قول خداست وچون قول انبیا جایز نیست در هیچ مذهب وملتی واشخاصیکه تحریف
کلمات انبیا را کرده اند قول ایشان باطل وکفر وضلالت است **باب دویم** در آنکه هرگاه از
ایات توراة یا از کلام انبیا ظاهر شود که توراة ابدیست نباید هیچ گفتگو کرد وباید در دین
وملت خود قایم مقام بود وهرگاه که از ایات توراة ویا از کلام انبیا ظاهر وواضح است که
توراة موقت است ووقت معینی داشته است پس نباید خود را در تعصب انداخت وباید کاری
کرد که خدا ورسول از آن خوشنود باشند نه برضایت دل خود ونه بگفته علما وملاها
حال ظاهر از ایات توراة یا از کلام انبیا دلیل واضحی از جهة ابدی بودن توراة نیست بجهة
اینکه علما متقدمین بسیار تفحص وتجسس کرده اند وهر یک دلیلی چند از عقل خود گفته
اند انشاء الله تعالی بعد از این نوشته خواهد آمد تا برخوانده واضح شود که این ملاهای بد بخت
چه قدر جستجو کرده اند ونظر حق را ملاحظه نکرده اند واز برای همه جوابهای کافی
وشافی واضحیست هرچند که علما خودشان جواب یکدیگر را گفته اند **اول** آنکه هادم
بام که یکی از علمای ایشان بوده است که تمام توراة وکتب انبیا سلف را خوانده وتحقیق
او در باب ابدی بودن توراة بسیار جستجو کرده ودلیلهای چندی نوشته است تا بعد هر یک
در مقام خود انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد اولا جستجو کردن ایشان معلوم میشود که با
تفحص این مقدمه نشود تا معلوم نشود وعلم حاصل نشود دویم همین قدر معلوم میشود که
نمیتواند بگوید این مقدمه از تواتر بما رسیده هرگاه چنین میبود هادم بام یا دیگران را لازم
بود که بنویسند که ابدی بودن توراة از تواتر بما رسیده سیم همین قدر معلوم میشود

که هرگاه دلیل واضحی از توراة یا کتب انبیا داشتند ضرور نبود که بعقلهای ناقص خود
ادله بیان کنند وبا یکدیگر مجادله ومباحثه کنند واختلاف کنند وهر یک چیزی را دلیل ابدیت
خود قرار دهند این مطلب کم مقدمه نیست مقصود فهمیدن دین حق است دلیل اختراعی
مصرف ندارد باید متفق باشند در این مطلب بدلایلی که ثابت شود که توراة ابدیست
بدلیل آیه چند در توراة چون هیچ یک از علما چنین سندی ودلیلی از توراة وکتب انبیا
صاف وخالص ندارند هادم بام آمده آیه که در توراة در سفر مشنی در فصل سیزدهم نوشته
که توراة را نه بر او چیزی بیفزایند ونه چیزی از او کم کنند این را دلیل خود قرار داده از جواب
این آیه را ربی یوسف آلبو که صاحب کتاب رساله هست چنین گفته که این دلیل ابدی
بودن توراة نمیشود بجهة اینکه خداوند عالم از بنی اسرائیل قدغن بلیغ کرده ومنع نماید
که شما از پیش خودتان توراة کم وزیاد نکنید اما خداوند مختار است هر کاری بخواهد بکند
نمیتواند بگوید که خداوند چرا چنین کاری کرد هرگاه فرموده بود نه کم میکنم ونه زیاد
احتمال بود دلیل ابدیت بودن توراة میکرد دیگر جواب آیه کتاب رساله جلد سیم فصل شانزدهم
چنین نوشته که علما دلیل ابدی توراة نمیشود بجهة علامه در توراة نوشته کلا موقت است
هرگاه علما دلیل ابدیت میشود الان هزار وهشتصد سال است که بیت المقدس خراب شده
است وجمیع احکام توراة از میان رفته است وچیزی باقی نمانده است مثل اینکه در سفر خروج
در فصل بیست وهفتم درباره بلیتم وآیات چندی دیگر در توراة هست که ساق وسینه گو
را باید بدهند باولاد هارون بغیر از ایشان بکسی ندهند وهر سال در فصل خرمن غله

باید قربان ببرند در حضور خداوند و در خصوص چراغ روشن کردن اولادهای هارون
در بیت المقدس در خصوص ... و پاشستن پسرهای هارون جمیع این اعمال رسم وفا
(و عولام) ابدا نوشته بوده است
[و] نوشته شده است که اگر چنین رفتار نکنند خوردن غله برایشان حرام باشد پس در این
صورت از این ایه معلوم میشود که انچه عولام در توراة مذکور است دلیل بر ابدی بودن توراة
نمیشود و در همان کتاب رساله جلد سیم در فصل شانزدهم نوشته است که جمیع علوم که در توراة
است موقت است نه ابدی و دلیل دویم هارم بام بجهة ابدی بودن توراة نوشته است که
ان ایه ایست که در توراة در سفر ضفی در فصل سیام در ایه سیزدهم نوشته است او را دلیل
ابدی بودن توراة قرار داده و غرض هارم بام در این ایه اینست که در اسمان جای توراة است
دیگر توراة بغیر از این در اسمان نیست که خدا بکس دیگر بدهد حال هرگاه چنین باشد پس
کنار دریا هم جای توراة میشود چون نوشته است که نه در اسمان توراة دیگر است و نه در
کنار دریا هر دو اسم را میبرد تعجب است از هارم بام که چنین سخنان بیهوده بیمعنی میگوید
هرکس اندک تامل کند میفهمد که این سخنان را درست و پاکرده اند و خود را غلو رید اشنه
اند و در این جا حضرت موسی ضرب المثل میفرماید که شما فرمان خدا را درست بجای اورید
و این توراة دیگر در اسمان نیست که تو بگوئی که کی میرود از اسمان بیاورد و یا انکه در کنار دریا
نیست که کسی بگوید که کی میتواند برود و از کنار دریا بیاورد الاحکم و فرمان الهی در دل
شما است و زبان شما است باید بجای بیاورید غرض حضرت موسی اینست که فرمان بردار باشید
و نافرمانی نکنید و دیگر هارم بام ایه که در اخر کتاب ملاکی است انرا دلیل اورده است از برای

تطهیر و ضو کرفتن از برای
نماز مسلمانان در طوریه ...

اینکه ما بعد نوشته شده و ان ...
در اسمان ... نگوئی از برای ما
...که باسمان ...
از برای ما بیاورد ...
و ... از طرف دریا نیست
تا بگوئی که از برای ما ... از
دریا عبور ... از برای ما بیاورد
...
و هرکس ...
باشد ...
چنانچه در ...
...باید ... این کلام ...
بسیار ...
و دل ... از برای ما بیاورد ...

از برای ابدی بودن توراة انهم نمیشود بجهة اینکه معلوم نیست که ملاکی کی بوده است و در چه
ایام بوده است هرچند که ابن حرف ترکرکه یکی از مفسرین است معلوم میشود که ملاکی عزیر پیغمبر
است و در اسئه کمانهم یکی از مفسرین است واضح نوشته است که ملاکی عزیر است و خود را شه
گفته است که روزیکه عزیر از دنیا رفت نبوت از بنی اسرائیل ختم شد بنابراین دو ایه دیگر که در
اخر کتاب ملاکی نوشته است که زخیرو تورت موسی را بخاطر بیاورید که انرا با فرایض ولکا
بجهة تمامی بنی اسرائیل در حوریب باو مامور داشتم اینک من بشما پیش از روز دهشت روز عظیم و مهیب
خداوند الیا پیغمبر را خواهم فرستاد و او دل پدران را به پسران و قلب پسران را به پدران مایل
خواهد کردانید هرگاه انصاف باشد این ایه با ان ایه که در سفر مثنی مذکور شد یکی است
که نوشته است که خداوند بمن فرموده است از برای ایشان پیغمبری مثل تو از برادران تو مبعوث
خواهم کردانید و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت چنانچه در چند صفحه قبل بطور مذکور شد
و ایه که در اخر کتاب ملاکی است که ترجمه اش ذکر شد اینست که خداوند تبارک و تعالی میفرماید

הִנֵּה אָנֹכִי שֹׁלֵחַ לָכֶם אֵת אֵלִיָּה הַנָּבִיא
هِنِه انوخي شولِح لاخم ات اليا هنابيء
לִפְנֵי בּוֹא יוֹם יְהוָה הַגָּדוֹל וְהַנּוֹרָא:
لِفني بوء يوم ادوناي هَغادول وهَنوراء
וְהֵשִׁיב לֵב אָבוֹת עַל בָּנִים וְלֵב בָּנִים
وِهِشيب لِب ابوت عَل بانيم ولِب بانيم

بیان این دو ایه سفر توراة با ایه دیگر
که در سفر مثنی خدا بیعقوب داد
هر دو یک مطلب را میرساند
و ان برای یک شخص تاویل شده
نهایت ملاکی در این

עַל אֲבוֹתָם פֶּן אָבוֹא וְהִכֵּיתִי אֶת הָאָרֶץ

علی ابوتام پن ابوء وهیکیتی اِت ها آرض

חֵרֶם

حرم

ترجمه این آیه قبل ملك تو رشن حرف

الغرض این تکمیل میکند کلام حضرت موسی را و همین قدر است که در توراة حضرت موسی
نمیبرد و ملاکی اسم نمیبرد لهذا علمای یهود آمده اند و این آیه را نسبت باولاد هارون
داده اند چه مضایقه که پنحاس پسر هارون شخصی بود مرد خداشناس و هرچه وصف او را
بگویید بیش از اینهاست لیکن هرگاه این آیه بجهة او نبوده باشد و بر او ببندیم البته خود هم
راضی نیست بلکه او هم ممکن است از جناب باری تعالی سنجانچه در هر مجلسی غضب خدای
میکشید و خودش را فدای امر خدا میکرد پس در این صورت هر کس از عقل خود چیزی بفهمد
بشرط آنکه عالم باشد و مغرض نباشد باید بنویسد شاید که الهام از جانب او باشد و بجهه
این کمترین محمد رضا فهمیدم با دلیل بنویسانیدم چونکه ایلیاء بحساب ابجد احمد میشود و مکرر
چونکه لازم است که این آیه را دو دفعه بخوانند یک دفعه ایلیاء و یک دفعه الیاهو
ابجد الیاهو احمد میشود چنانچه در قرآن مجید هم خداوند تبارک و تعالی میفرماید **قوله**
واذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة
ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد این یك اسم احمد بحساب ابجد پنجاه و سه میشود
و این رمز هست با این که در سال هجرت پنجاه و سه سال داشتند حضرت خاتم انبیاء و دیگر ملاکی

اصول دین

معلوم نیست که در چه ایام بوده و اینجا بگوید یاد بیاورید توراة موسی را نمیگوید
که نگهدارید که معنی ابدی از او فهمیده شود یاد بیاورید و افسوس بخورید که هم
چنین توراتی و احکامات داشتید و اطاعت نکردید و از دست شما رفت و با این
استکه خداوند عالم فرموده بملاکی که به بنی اسرائیل بگو که توراة موسی را فراموش
نکنید و یاد خود بیاورید مانند پدران شما که در بیت المقدس اول بودند گمراه
نشوید و بت پرستی نکنید و یاد خود بیاورید خلاصه این دخلی بابدی بودن توراة
ندارد و هم چنین هادم نام شخصیکه اعلم العلماء یهود است این چند دلیل
معنی را آورده و در رساله خود نوشته است و صاحب هل کتاب رساله در جواب
کتاب خود جواب هادم نام را داده است که ما از توراة دلیل ابدی بودن توراة را ابدا
و نوح را ابدی بودن توراة را در رساله خود نوشته چنانکه در زمان حضرت ادم
رسم و طریقه داشتند تا زمان حضرت نوح چون حضرت نوح مبعوث شد شریعت و طریقت
حضرت ادم منسوخ شد و شریعت ادم را چند چیز نوشته اند از الجمله در زمان حضرت
ادم تا زمان نوح مرخص نبودند که گوشت بخورند حرام بود بر ایشان چونکه زمان
حضرت نوح شد گوشت حلال شد هم چنانکه در توراة در سفر تکوین در فصل نهم
در آیه سیم خداوند تبارک و تعالی خطاب بحضرت موسی میفرماید اینست آیه

כָּל רֶמֶשׂ אֲשֶׁר הוּא חַי לָכֶם יִהְיֶה

کال ریمش اشر هوء حی لاخم یهیه

לְאׇכְלָה כְּיֶרֶק עֵשֶׂב נָתַתִּי לָכֶם אֶת כֹּל

لاُخلاه کیرق عیسب ناتتی لاخم ات کول

یعنی هر جنبنده که زندگی کند برای شما طعام خواهد شد همه را چون علف سبزه
بشما دادم و در کتاب عقاید در جلد سیم در فصل چهاردهم چندین چیزها را بیان میکند
که از حضرت ادم تا زمان حضرت موسی مکرر حرامها حلال شد و حلالها حرام اگرچه
چندین دفعه حکم الهی ناسخ و منسوخ شده که بعضی هم در زمان حضرت موسی بر قرار
بوده مثل قربانگاه اول حلال بوده خود موسی دوازده قربانگاه ساخت بعد از چهل
سال دیگر فرمود حرام است دیگر نسازند و دیگر فرمایشهای چندی داشتند که در زمان
حضرت نوح منسوخ شد و اگر هر یک از اینها را بخواهیم ثبت نمائیم باعث ملال و کلال میشود
و این کتاب هم گنجایش ندارد و دیگر انکه حضرت ابراهیم با اسحق و دوازده اسباط در شریعت
نوح بودند شنبه و عید و گوشت و ماست را باهم خوردن و ذبح کردن هیچ یک از اینها پرهیز
نداشتند و همچنین دو خواهر را یک نفر در حیات خود در یک زمان تزویج میکردند و
برای ایشان حلال بود چنانچه حضرت یعقوب دو خواهر را بزنی گرفت در حیات هر دو
یکی لیاه دیگری راحیل دختران لاوان خالوی خود و دیگر انکه از قول علما و مفسرین
حضرت ابراهیم برادرزاده خود را بزنی گرفت اما از توراة معلوم میشود ساره خواهر
دختر پدری او بود از یک مادر نبودند چنانکه در سفر تکوین در فصل بیستم در ایه
دوازدهم نوشته است بار هر قول که باشد در عهد حضرت موسی حرام شد

جمع میان دو خواهر پس معلوم شد که همه اینها قبل از حضرت موسی حلال بوده تا این
که بموسی شریعت تازه داده شد پس در این صورت شریعت حضرت ادم و شریعت حضرت
نوح و شریعت حضرت ابراهیم و شریعت دیگران منسوخ شد و مانعی و نقصی بر اینها وارد
نبود پس هرگاه شریعت موسی هم منسوخ شود نقصی بر او نیست و از مرتبه نبوت او
او چیزی کم نمیشود غرض اهل کتابها در این باب بسیار مباحثه کرده اند و انچه دلایل که
ابدی بودن توراة نوشته بود همگی را جواب گفتند و خود صاحب کتاب رساله هم
دلیلی از عقل خود بجهة ابدی بودن توراة نوشته که همین طور وقتیکه خداوند
عالم توراة را بموسی نازل کرد با ان رعد و برق و زلزله که همه بنی اسرائیل دیدند
پس هرگاه پیغمبری دیگر هم بیاید و بخواهد که توراة را منسوخ کند باید انهم مثل موسی
با همان رعد و برق و علامات اتیه باشد حال این حرفیست که صاحب رساله
بخواهش نفس خود گفته است و دلیلی از جائی ندارد که باید چنین علاماتی ظاهر
شود بر عکس حرف او و دیگر در توراة در سفر مثنی در فصل هیجدهم در ایه شانزدهم
نوشته است که انوقتیکه پیغمبر موعود بیاید چنین علامتی نخواهد شد و ترجمه
ان اینست که موافق هر انچه که از خداوند خدایت در حوریب در روز جمعیت در
خواستی هنگام گفتنت که قول خدای خود را دیگر نشنویم و این اتش عظیم را دیگر
نه بینیم مبادا که بمیریم پس هرگاه خداوند عالم امر فرموده باشد که دیگر چنین
علامتی نخواهد شد نباید بشود در حالتیکه این خواهش بجا خواهد بود و دیگر صاحب رساله

که اگر این چنین کسی ... قوم ترا از همه عالم منفرد خواهیم بود

این ایه که در سفر خروج در فصل سی و سیم در ایه شانزدهم نوشته است این ایه را
دلیل ابدي بودن دانسته نهایت از حرف خود و ترجمه ایه واضح است که غرض این
خواهش نبی در عصر خود بود و خواهش او در این ایه اینست که قوم او با قومهای دیگر
امتیاز داشته باشند و سوا باشند چنانکه پیش از گوساله پرستی سوا بودند ستون
ابر و ستون اتش و فرشته خدا همه اوقات و همه جا با ایشان بود و وقتیکه گوساله
پرستی را بنا گذاشتند اینها همه موقوف شد چنانکه در همان سفر خروج در فصل
سی و سیم در ایه سیم میفرماید چون این چند چیز موقوف شده بود نبی استغاثه
کرد خداوند عالم استغاثه او را شنید قبول کرد باز ستون ابر و ستون اتش
و فرشته همه بانجای خود امدند و همراه ایشان بود پس این در وقتی دلیل ابدي
میشود که حالا هم این سه چیز با ایشان همیشه باشد و حال انکه برطرف شد
از ایشان پس معلوم شد که توراة ابدي نیست احکام او و اما دلیل دیگر که ربی
یوسف البو صاحب رساله بجهة ابدي بودن توراة نوشته اینست که هرگاه پیغمبری
دیگر بیاید و بخواهد توراة را تغییر و تبدیل بدهد باید شان و مرتبه او زیاده
از حضرت موسی باشد و ان ایه که در توراة نوشته است اینست که در سفر مثنی
در فصل سی و چهارم در ایه دهم میفرماید خداوند تبارک و تعالی

ולא קם נביא עוד בישראל כמשה
ولوٴ قام نابيٴ عود بيشرائيل كموشه

אשר ידעו יהוה פנים אל פנים
اشر يدعو ادوناي پانيم ال پانيم

یعنی برنخیزد پیغمبری از میان بنی اسرائیل مثل موسی بجهة انکه دعا میکند رو برو با
خداوند و نیز این را دلیل ابدي بودن توراة قرار داده اند این هم حرف بیمغز است و لغو است و
سخن بیهوده است همینکه امدن نبی ثابت و ظاهر شد که این نبی است از جانب خدا انچه بگوید
باید شنید پس این خواهشهای نفسانیست و الا همین ایه که ربی یوسف البو دلیل خود کرده
همین ایه جواب او را میدهد که میگوید از میان بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی نخواهد
برخواست پس باید حکما از میان غیر بنی اسرائیل باشد و این لفظ ماضی است و این ایه ولو
قام لفظ ماضیست ولیکن لفظ ماضی بمعنی مستقبل هم اید و اما لفظ مستقبل بمعنی ماضی
نمیاید و این ایه ولو قام لفظ مستقبل است چونکه واو دارد در اول کلام برعکس میشود
معنی لفظ ماضی معنی مستقبل می بخشد و لفظ مستقبل معنی ماضی می بخشد اگر بدون
واو بود که اقام نبوده بود ماضی بود موافق لغت و الا ماضی است لفظ قام و لفظ و تام
مستقبل است مثل ایه که در سفر تکوین در فصل سی و هشتم در خصوص حکایت یهوداه با
عروس خود که معنی ان ایه اینست که یهوداه تشخیص نمود گفت که از من صادق تر است بسبب
انکه او را بشیلاه پسر خود ندادم و زیاده او را دیگر ندانست و اگر کسی تعصب را کنار بگذارد
و خدا را منظور نظر داشته باشد همین ایه ولو قام دلیلیست که باید پیغمبری غیر از بنی اسرائیل
مثل موسی صاحب شریعت بهم برسد و اگر بقول این طایفه یهود عنود که نباید پیغمبری

مطلقا مثل موسی بهم رسد میبایست بفرماید و تمام گوشه هیچ کسری و عیبی نداشت پس این
کلمه خطاب به بنی اسرائیل است معلوم میشود که یک جهتی در این جاهست اگر این کلمه زیادتی
و بیمصرف میبود و هم چنین پیغمبری مثل موسی بنا یا حرفی بیمصرف و بیمعنی را بفرماید پس
معلوم است که این نبی از بنی اسرائیل نباید باشد و دیگر در توریة و کتب انبیاء هم خبر صریح
داده است که یک پیغمبری باید بهم رسد که غیر از طایفه بنی اسرائیل بوده باشد و شریعت تازه
هم داشته باشد و خبر رسالت او بر کل روی زمین برسد و تمام روی زمین محکوم بحکم
او باشند نه مثل سایر انبیاء سلف که پیغمبر شهری یا بر طایفه بودند و حضرت موسی
هم پیغمبر بود مختص بر طایفه بنی اسرائیل و دیگر معجز کوچک هم شهادت بر این مطلب
چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد و حضرت دانیال در فصل دوازدهم از کتاب خود
هرکس بسیار خلق خدا را براه حق دلالت کند مثل ستاره درخشنده همیشه روشن باشد
آیا انصاف بدهید این شخص که ادعای کرده که من پیغمبر هستم یکنفر و تنها بود بغیر از
خدا هیچ معینی و یاوری نداشته و خدا او را یاری کرده و خلق بسیاری را که گمراه بودند
همگی را براه حق و راستی دلالت کرده و خداشناسی را در میان خلق عالم برپا کرده و
بت پرستی را منع بلیغ فرموده و بتخانها را خراب کرده و حق پرستی را رواج داده و الحمد
داریم که هزار هزار خلق را که مثل بهائم بودند براه راست آورده این عمل در قوه بشریت
مگر آنجناب پروردگار عالمیان اصل مدعا اینست که باید تفحص و تجسس کرد و لجاج و
را کنار گذاشت و راه حق را پیدا کرد که امروز رضایت خداوند بچه چیز است و بفرموده و

وخواهش او باید عمل کرد نه بهوای نفس و نه بگفته علماء و ملاها و این خبرها که انبیاء داده
اند آیا همین شخص است یا نه هرگاه همین شخص باشد آیا طایفه بنی اسرائیل باید او را
قبول کنند یا نه و اینکه مانند آفتاب روشن و هویداست هم در توریة و هم در کتب انبیاء
خبر داده از نام و نشان و زمان و هیچیک از اینها پوشیده نیست انشاء الله هریک را در جای
خود ذکر خواهیم شد خلاصه دلیلهای اینکه هارم بام در حق یوسف البو در ابدی بودن توریة
نوشته است اینها بود که مذکور ساختیم بعد ربی اسحق ابربنال کتاب کوچکی را تصنیف
کرده و اسمش را رشت امونا گفته و در همان جا با مفسرین بحث کرده و گفته که این دلیلهائی
که شما از برای ابدی بودن توریة آورده اید هیچیک از اینها دلیل بر ابدی بودن توریة
نمیشود و سخنهای بیمعنی و دلیلهای بیمغز است و هیچیک را قبول نکرده و خود دلیلی
از برای ابدی بودن توریة آورده گفته اولا اینکه خداوند از برای انسان قوه و روحی
و جسمی قرار داده است قوت جسم اکل و شرب است و قوت روح توریة است چون قوه
روح نباید برطرف شود لهذا توریة هم نباید برطرف شود هرچند که قوت روح انسان
تلف شود باز دیگری تازه بهم رسید غرض بسیار طول دارد الحمد لله والمنه که هرچند
کلام او مطول است اما خود بغلط خودش برخورده است و گفته مدعی هم میتواند بگوید
که این توریة بعلاوه توریة موسی نهم رسیان است چه میشود که این توریة هم قوت
روح انسانی بوده باشد الغرض باز ربی اسحق گفته که مرتبه جلال موسی زیاده از
همه انبیاء بوده است نباید که توریة او منسوخ بشود این آیه که در کتاب ملاکی در فصل

که بعد میاید اولاد هاجر زیاد تر شوند و هم چنین هم شد چنانچه در سفر تکوین در فصل شانزدهم
در آیه دوازدهم میفرماید خداوند تبارک و تعالی خطاب بحضرت ابراهیم علیه السلام

וַיֹּאמֶר	לָהּ	מַלְאַךְ	יְהוָה	הַרְבָּה	אַרְבֶּה	אֶת
وِيُومِر	لاه	مَلئَخ	ادوناي	هَرْبَاه	اَرْبِه	اِت
זַרְעֵךְ	וְלֹא	יִסָּפֵר	מֵרֹב	וַיֹּאמֶר	לָהּ	מַלְאַךְ
زَرْعِخ	وِلُوء	يِسَافِر	مِرُوب	وِيُومِر	لاه	مَلئَخ
יְהוָה	הִנָּךְ	הָרָה	וְיֹלַדְתְּ	בֵּן	וְקָרָאת	שְׁמוֹ
ادوناي	هِناخ	هاراه	وِيُولَدِت	بِن	وِقَارات	شمو
יִשְׁמָעֵאל	כִּי	שָׁמַע	יְהוָה	אֶל	עָנְיֵךְ	וְהוּא
يِشْمَعِئيل	كي	شامَع	ادوناي	اِل	عنيخ	وِهوء
יִהְיֶה	פֶּרֶא	אָדָם	יָדוֹ	בַכֹּל	וְיַד	כֹּל בּוֹ
يِهيه	پِرِء	آدام	يادُو	بَكُول	وِيَد	كول بو
וְעַל	פְּנֵי	כָל	אֶחָיו	יִשְׁכֹּן		
وِعَل	پِني	كول	اِحايو	يِشكون		

خطاب بحضرت هاجر یعنی فرشته خداوند باز باو گفت که ذریه ترا چنان بسیار تمام
که از بسیاری شمرده نتوان باشد و فرشته خداوند وبرا گفت که اینک تو حامله شده
و پسر خواهی زائید و اسمش را اسمعیل خواهی خواند زیرا که خداوند عالم مصیبتی که

انشاء الله تعالی صحیح
و آیه که در شان هاجر نازل شده اینست

نوشته دلیلی آورده که خلاف بوده هم چنانکه من تغییر نیابم شما هم تمام نخواهید شد هرگاه چنین
میبود باید دلیلی نگفته بود اما اینجا خدا میفرماید هم چنانکه من تغییر نیابم شما هم تمام نخواهید شد
یعنی این باهمه نافرمانی و همه گناهانی که از شما سرزد شما سزاوار فنا شدن بودید نهایت چونکه
من بحضرت ابراهیم پدر شما عهد کرده لهذا شما را فنا ننموده ام نکردم و اینجا لفظ ماضی است نه لفظ
چرا که نگفته است که شما تمام نخواهید ... غرض از اینکه دلیل
نوشته اند که در واقع بیمعنی است لیکن ایشان بعیبهای این عنوان بر نخورده اند و نفهمیده اند
و اما اگر دانسته و فهمیده نوشته باشند و اغماض کرده باشند عذاب ایشان با خداست دیگر
بعضی از علما آیه که در سفر تثنیه در فصل سی و سیم در آیه سیم نوشته است از دلیل بر ابدی
بودن توراة دانسته اند همین قدر نوشته است که توراة موسی میراث است از برای ما
جهت از پس ما نباید گرفته شود و این بد دلیلی نیست از انجو در زمین بیت المقدس هم
خوانده شده هرگاه زمین بیت المقدس گرفته شده باشد چه ضرر دارد که توراة هم گرفته
هرچند که حقیقتش اینست که زمین بیت المقدس مال حضرت ابراهیم بود خداوند عالم اول
بحضرت اسحق داد و باولاد او داد که میراث پدر ایشان بود هرگاه نافرمانی میکردند که
شدند و اطاعت خدا را درست بجای نمیآوردند هم توراة و هم زمین بیت المقدس هر دو را
از این خلاف و نافرمانی کردند خداوند عالم از ایشان گرفت و ایشان را غضب کرد و باولاد حضرت
اسمعیل داد که او هم فرزند اول زاده ارشد حضرت ابراهیم بود موافق آیه توراة که ساره را
خانم خوانده و هاجر را کنیز و در آنوقت ساره بزرگتر و معتبر بود ... موافق آیه توراة معلوم

کشیده استماع نموده است وان مرد وحشی خواهد بود که دست او بضد هر کس ودست
هر کس بضد او باشد ودر حضور قبلی برادرانش ساکن خواهد بود و هاجر اسم خداوندی
که باو متکلم شده گفت خداوند رؤیا توئی زیرا که گفت ایا میشود که بعد از دیدن
رؤیا من در اینجا مانم وبینا بوده باشم ازان سبب ان چشمه بئر لحیی روئی خوانده
شد اینک درمیان قادیش وبارد واقع است وهاجر بجهت ابراهیم پسری زائید
وابراهیم اسم اورا اسمعیل خواند وابراهیم وقتیکه هاجر اسمعیل را برایش زائید
هشتاد وشش ساله بود الغرض ازاینکه میفرماید دست او بضد هر کس یعنی بالای دست
همه کس یعنی نبوت است یعنی از اولاد او کسی بهم رسد که نبوت او بزرگی همه
باشد ونبوت همه انبیا با او باشد و همه خلق در تبعیت او باشند چهار هزار سال
پیش خداوند این خبر داده است وبعد حضرت موسی وجمیع انبیا بنی اسرائیل هر
هریک این خبر داده اند وحال ما هم از چشم خود می بینیم که خبرهای پیغمبران ظاهر شده
وبجای رسید مثل اینکه حضرت شعیای پیغمبر در فصل چهل ودوم میفرماید در اول
که ترجمه ایه اینست که اینک بنده من که اورا تکیه میدهم وبرگزیده من که جانم از
او راضی است روح خود را بر او میافکنم تا از برای طوایف حکم من را صادر کند و
باز در فصل پنجاه ویکم در ایه چهارم میفرماید که ای قوم من متوجه شوید وای امت
من بمن گوش دهید زیرا که شریعت از من صادر میگردد وحکم را بخلایق بجای نور
ارام خواهم داد ودیگر در کتاب حبقوق در فصل دوم در ایه سیم میفرماید زیرا که

قادیش ... است

این آیه شعیای پیغمبر ... نوشته کرده

نیست برملان معینی ... بیان میکند ودروغ نخواهد گفت اگرچه تاخیر
نماید از ان منتظر باش زیرا که بتحقیق میاید وتعویق نخواهد افتاد ودیگر انکه در کتاب
صفنیای پیغمبر در فصل سیم در ایه نهم میفرماید زیرا که در ان زمان بقوم ها لب پاک را بر
خواهم گردانید تا انکه همگی ایشان باسم خداوند استدعا نموده اورا بیک دل عبادت
نمایند وحال همه اینها بکار رسیده باولاد اسماعیل وزمین بیت المقدس هم باو منتقل
شده چونکه اورا میراث ابراهیم در برقته ودر وقت رحلت حضرت ابراهیم حاضر بود
چنانکه در توراة نوشته اینهائیکه از اولاد صیغه بودند بیرون کرده بود
باری این قدر که در توراة نوشته اینهائیکه تعریف اسماعیل وهاجر را تعریف
وساره نیست وما هم توراة را انچه در ان مذکور است قبول داریم بدلیل اینکه چند
دفعه فرشته بهاجر ظاهر شد وبساره هیچ ظاهر نشد واسماعیل هم در پیش خداوند عالم
با قرب ومنزلت بود است وچندین ایه در توراة در وصف اسماعیل نوشته است چنانکه
در سفر تکوین در فصل هفدهم در ایه بیستم میفرماید خداوند عالم خطاب بحضرت
هاجر در بارهٔ حضرت اسماعیل

ולישמעאל שמעתיך הנה ברכתי אתו
و لیشمعئل شیمعتیخا هینه برخنی اوتو
והפריתי אתו והרביתי אתו במאד
وهفریتی اوتو وهربیتی اوتو بمئد

ولی حضرت اسمعیل ... در سفر تکوین در فصل ۲۵ آیه ۹ نوشته ...

וּנְתַתִּיו	יוֹלִיד	נְשִׂיאִם	עָשָׂר	שְׁנֵים	מְאֹד
ونتتیو	یولید	نیسیئیم	عاسار	شنیم	میئد
		גָּדוֹל	לְגוֹי		
		گادول	لگوی	تفوی	

یعنی ابراهیم در حق اسماعیل فاله تو را شنیدم اینک اورا برکت دادم وبرو مند کردم

اورا بغایت بلند ودوازده سرور تولید خواهم نمود اورا که هر یک صاحب

امت عظیمی باشند خلاصه کلام توراة در زمین بیت المقدس لازم وملزوم یکدیگر

اند پس زمین را در دست هر کس داده است خدا حکم خدا هم در دست اوست ودیگر

اینکه در توراة است بعضی از یهود انهارا دلیل ابدی میدانند وهیهات از انها

دلیل ابدی نمیشود هرگاه دلیل ابدی میشد علما ومفسرین یکی از انهارا دلیل ابدی

مینوشتند وبایکدیگر مباحثه نمیکردند ودلایل عقلی نمیاوردند وبعضی احکا

مات که در توراة بلفظ عولام امده یهود انهارا دلیل ابدی میدانند واینها د

ابدی نیست وپیشتر مذکور ساختیم وجهتش اینست که احکام توراة همه باهم وا

بسته اند تفاوت بیکدیگر نمیشود گذشت حال در بعضی احکام عولام نوشته

است ودر بعضی عولام ننوشته است حال هرگاه انهائیکه عولام دارد ابدی

باید دانست وانهائیکه اسم عولام مذکور نیست موقتی بدانیم هم در توراة وهم در کتب

انبیا بسیار جا لفظ عولام ذکر شده وعولام غرض بوقت معین است نه تا روز قیامت

واین مطلب

منظور است از دلایل چند معلوم میشود که از زمان خروج مصر تا خراب شدن بیت

المقدس اول ان ایامها را عولام لقب بوده هم چنین که در کتاب میکا در فصل هفتم

در ایه چهاردهم وپانزدهم نوشته است ودیگر در کتاب ملاکی در فصل سیم در ایه چهارم

نوشته است که هدیه یهوداه واورشلیم بخداوند مانند ایام قدیم مثل سالهای

پیشین مقبول خواهد افتاد معلوم است که این عولام همان زمانها را میخوانند

که در توراة هم چنین میفرماید وحزقیل پیغمبر هم در فصل سی وهفتم در ایه بیست و

چند ایه پی در پی میفرماید که در زمینیکه به بنده خود یعقوب دادم که در ان پدر

او ساکن بودند سکونت خواهند نمود در ان ایشان وپسران ایشان تا ابد سا

خواهند بود وبنده من داود دائماً سلطان ایشان خواهد بود ودر ایه بیست و

الخ نیز دارد که من با ایشان عهد سلامتی را که برای ایشان عهد دائمی خوا

بود خواهم بست وایشان را تأسیس نموده بسیار خواهم کرد ایند ودر میان ایشا

مقام مقدس خودرا ابداً قرار خواهم داد ودر ایه بیست وهفتم میفرماید که مسکن

من در میان ایشان بوده ومن از برای ایشان خدا وایشان از برای من قوم خوا

بود ودر ایه بیست وهفتم وبیست وهشتم میفرماید هنگامیکه مقام مقدس من

در میان ایشان طوایف خواهند دانستکه خداوند مقدس سازنده اسرائیل من

میباشم حال معلوم میشود که همه این عالمها که وعده داده ووعید هد منظور

بودن بیت المقدس است نه در خراب بودن والحال این لفظ عولام هارا موقت ندا

واعتقاد

ندانیم باید که خداوند و پیغمبرانش را العیاذ بالله دروغگو بدانیم جهة اینکه کلامی
را بفرماید و باتمام نرساند و آیا بفهم که کفر محض خواهد بود و دیگر حضرت داود در فصل
شصت و یکم در آیه چهارم زبور میفرماید در خیمه تو دائماً ساکن خواهم بود و در سایه بالهای
تو پناه خواهم برد و دیگر در کتاب حضرت شعیا در فصل چهل و پنجم در آیه هفدهم میفرماید
که اما بنی اسرائیل نجات ابدی از خدا نجات خواهند یافت و ابد الاباد شرمنده و خجل
نخواهند شد غرض اینست که اینجا لفظ عولام که لفظ ابدی میباشد در توریة و کتب انبیاء
از زمان الیک بوده الی تا زمان آبادی بیت المقدس
میفرماید ندیده ایم که از برای انقراض عالم باشد بلکه موقت است نه ابدی مگر در
دو جا که از برای خود خدای خالق است یکی در سفر خروج در فصل پنجم که میفرماید پادشاهی
شاهی خدا ابد الاباد است و یکی در سفر تثنیه در فصل سی و دوم میفرماید که من
زنده هستم تا ابد الاباد العیاذ بالله نمیتوان از برای پروردگار عالم زوال و فنا
قرار داد بجهة آنکه خود قدیم است و فرمانش جدید است و از برای او اول و آخر
نیست و دیگر مرجی یوسف البوکه صاحب رساله است نوشته است که لفظ کل دو قسم
است یکی منظور بهمه چیزهاست و یکی منظور بچیز ناتمام هم چنانکه حضرت داود
در مزمور هفتم مزامیر نوشته است بنشینم بخانه خدا همه ایام حیات من معلوم
است مقصود از این کل جزئیست بجهة اینکه برای هیچکس ممکن نیست حیات ابدی
که در خانه خدا بنشیند و هم چنان یرمیاء پیغمبر گفته در فصل چهارم خرابه باشد همه
زمینها منظور از این آیه زمین بیت المقدس است نه همه زمینهای عالم و هم چنین

صفنیای پیغمبر در فصل سیم میفرماید که آتش قهر من همه زمین را بخورد و این هم منظور بهمان زمین
بیت المقدس است غرض بسیار از این مقوله در باب کل (لفظ کل) دلیل آورده اند از آنجمله حضرت داود در
مزمور نهم میفرماید همه تحسینهای ترا حکایت کنم و این همه مراد جزئی باید باشد بعلت آنکه
تمامی ستایش پروردگار عالم ممکن نیست (عقلاً) و دیگر در کتاب ارمیای پیغمبر در آخر فصل سی و یکم
فرموده است و بعضی آن آیه را ابدی میدانند صحیح نیست بجهة آنکه از برای آفتاب و ماهتاب
نوشته است که نگردند و از برای بنی اسرائیل نوشته یعنی هم چنان که آفتاب و ماهتاب از
گردش بازمانند بنی اسرائیل هم باطل نمیشوند تا وقتیکه زمان ایشان برسد که آخر هفتاد
هفته باشد یعنی پیش از وقت باطل نشوند چنانکه در اینجا نوشته است که همه روزگارها
چنانکه در سفر تثنیه در فصل دوازدهم در آیه اول میفرماید که اینهایند قوانین و احکامیکه
بعمل آوردن آن بر شما لازم است در زمینیکه خداوند خدای پدران تو از بجهة ارثش
بشما میدهد تمامی ایامیکه بر روی زمین زنده باشید بشما میبخشد فی الحقیقه تنبیه پیش از این
نمیشود که میفرماید که من با آفتاب و ماهتاب و بروجات هر یکی (از برای هر یک از) قراری و فرمانی دادم که شما
تکلیفتان این باشد این دخلی بابدی بودن توریة ندارد تغییر بوده است که باطل نشود توریة
مگر فرموده است باطل نشود (نقراض) از بودن کوه پس معلوم میشود که لفظ همه روزگارها تمام
عالم است مثل اینکه ارمیای پیغمبر فرموده در کتاب خود در فصل سی و یکم در آیه سی و یکم
که اینک خداوند میفرماید که روزها میاید که من با خاندان بنی اسرائیل و خاندان یهوداه
عهد تازه خواهم بست نه مثل عهدیکه با پدران ایشان بروزیکه ایشانرا جهة بیرون

از اینجا باید نوشته شود

تنکه در بیت المقدس مشغول اند
بخدا پرستی و اداء تکالیف
معترض نبوده

اوردن ایشان را از زمین مصر بستم که ایشان عهد مرا شکستند و خداوند میفر
ماید که از برای ایشان بجای شوهر اما خداوند میفرماید که عهدیکه بعد از ان ایام بخاندان
بنی اسرائیل میبندم اینست که شریعت تازه خود را بدرون ایشان نهاده و بر قلب ایشان
خواهم نوشت و از برای ایشان خدا بوده ایشان نیز بمن قوم خواهند بود غرض نبی اینستکه
میفرماید بعد از هفتاد هفته شریعت تازه خواهد شد بطایفه بنی اسرائیل که باید داخل
ان شریعت بشوند معلوم است که شریعت تازه غیر از این شریعت توراة است که بود هرگاه
بگوئیم این ایه دلیل ابدی توراة میباشد و بجهة برعکس ایه توراة است که در سفر تثنیه در
فصل سی و یکم در ایه سیزدهم میفرماید و اینکه اولادشان که این چیزها را نمیدانستند
بشنوند و بیاموزند و از خداوند خدای شما تمامی روزهائیکه زنده باشند در زمینیکه
جهة مسکن و تملیکش از اردن بانجا میکنند بترسند و دیگر یرمیای پیغمبر در فصل
سی و یکم در ایه سی و هشتم میفرماید که خداوند میگوید که اینک روزها میایند که
این شهر از برای خداوند از برج حنئیل تا بدروازه کوشه ساخته خواهد شد و ریسمان
پیمایش بار دیگر برابر بر کوه کارب بیرون خواهد رفت و گوعت را گردش خواهد کرد و
تمامی دره لاشها و خاکستر و همگی مزرعها تا بنهر قدرون و تا شرقا گوشه دروازه اسبها
از برای خداوند مقدس شده بار دیگر کنده و منهدم ابدا نخواهد شد و این ایه خبر بیت
المقدس ثانی را میدهد که اباد شود و دیگر منهدم نشود حال انکه خراب شده و هنوزهم
خراب است خرابی او از جهة احکامات قربانیات شماست بجهة طریقه سنت پیغمبر مسجد ان

اباد است دیگر بعضی علمای مفسرین بعضی باینکه در توراة نوشته دلیل ابدی خود
کرده اند هرگاه دلیلی واضح در توراة میبود مفسرین دیگر بودند و فهمیده بودند ان را
دلیل ابدی مینوشتند دیگر ضرور نبود که با یکدیگر مباحثه کنند و محتاج بدلیل
عقلی نداشتند در ابدی بودن توراة و جواب دلائل ایشان نوشته خواهد شد تا
خواننده واضح شود یکی از ان اینستکه در سفر تثنیه در فصل سی ام در ایه سیم
میفرماید که خداوند خدایت اسیران ترا باز پس خواهد اورد و مرحمت خواهد
داد بر تو و باز ترا از میان اقوامیکه خداوند خدایت ترا پراکنده کرده است
جمع خواهد کرد اگر از تو کسی تا بکناره اسمان رانده شود خداوند از انجا جمع نموده
و ترا از انجا خواهد اورد و خداوند ترا بزمینیکه پدرانت وارث ان بودند خواهد
رسانید تا از ان تصرف اوری و بتو احسان نموده از پدرانت زیاده خواهد کرد تا
ایشان این ایه را دلیل ابدی میدانستند یعنی خداوند شما را از ذلت خلاص خواهد کرد
و همین احکام توراة را بجای خواهد اورد هرگاه این ایه بجهة بیت المقدس ثانی بود
دلیلی نبود لیکن از این ایه خودش واضح است بجهة ذلت بخت النصر فرموده بود
یعنی وقتیکه از ذلت بابل خلاص شدید و بیت المقدس ثانی اباد شد همین
احکامات توراة عمل کنید و دلیل اینکه این ایات بجهة بیت المقدس ثانی هست
اینستکه توراة در سفر تثنیه در فصل بیست و نهم در ایه بیست و دوم و بیست و سیم
میفرماید که طبقه واپسین اولاد شما که بعد از شما بوجود میایند و هم غریبیکه از

زمین دور میاید خواهند گفت چون صدمات این زمین و اراضی که خداوند
بان میرسانده ببینند و اینکه تمامی زمین بکوکرد و شوره بحدی میسوزد که زراعت
نشود و چیزی بران نروید و هیچ سبزه دران نشو و نما نکند مانند سرنگونی سدوم
و عموراه و اوماه و صبوئیم که انهارا خداوند بغضب خود سرنگون کرد اینا پس همکی
قبایل خواهند گفت که خداوند این زمین را چرا چنین کرده است و سبب حرارت
این غضب شدید چیست و گفته خواهد شد بسبب اینکه عهد خداوند خدای
ابا و اجداد ایشان که بوقت بیرون اوردن ایشان را از زمین مصر با ایشان [عهد] بسته
بود ترک کردند و روانه شده خدایان غیر را عبادت نموده سجده کردند خدایانی را
که انها نمیدانستند و انهارا بایشان وانگذاشته بود و غضب خداوند برین
زمین افروخته شد تا تمامی لعنتهائیکه درین کتاب مرقوم است بران نازل
کرداند و دیگر در همین سفر در فصل بیست و هشتم در ایه بیست و سیم میفرماید
این اسمانیکه بالای سر تواست از برنج و زمینیکه در زیر پای تواست از اهن
خواهد شد و دیگر انکه برمیای پیغمبر در کتاب خود در فصل نهم در ایه دهم میفرماید
که کوهها گریه و ناله میکنند و برای جایگاه بیابان ناله بر میکشند زیرا که بحدی
سوخته است که کسی عبور نمیکند و صدای مواشی شنیده نمیشود از مرغ هوائی تا
بهایم زمینی همکی کوچیده رفته اند و اورشلیم [از بیت المقدس] را تودهها و مکان گرگها مبدل میسازم
و شهرهای یهوداه را ویران و غیر مسکون میگردانم حال جمیع این ایات توراة و خبر

برمیای پیغمبر مخصوص ذلت بخت النصر بوده و همچنین هم شد و بانجام رسید و راسته که
یکی از مفسرین است بهمین نوع نوشته که جمیع این خبرها مخصوص ذلت بخت النصر کرده
است اینستکه حضرت موسی میفرماید که هرگاه مردم از شما بپرسند که این زمین بیت
المقدس بچه سبب باین بلیات گرفتار شد جواب بگوئید بجهة اینکه شریعت و
احکام توراة را رها کردیم در وقتیکه خداوند پدران ما را از مصر بیرون اورده بود
بت پرستی کردیم از این جهت غضب خدا بر ما مستولی شد و ما باین بلیات گرفتار
شدیم و از همین ایات واضح است که این ایات بجهة ذلت بخت النصر است و دخلی
باین ذلت دوباره ندارد بجهة بت پرستیدن ایشان است هرگاه که این خبرها
را بذلت ثانی بود که قبل از بخت النصر نداند بدهم همه این ایات درست خواهد بود
و الا بی معنی است چراکه بت پرستی در ایام بیت المقدس اول بود و لیکن هم ملکی
این قول نیست اما در بیت المقدس ثانی نگفته اند که طایفه بنی اسرائیل بت
پرستی میکردند و دیگر در بعضی از ایات که در کتاب زکریا در فصل دوم در ایه
پنجم میفرماید خداوند که من نیز در اطراف دیوار از اهن بوده در اندرون نیز جلال
خواهم بود حال میگویند که چرا نشده چنانچه که حصار اتشین سوزنده نبود
حمله باشد در دور بیت المقدس تا ما به بینیم حال اینجا کنایه است یعنی میفرماید
که مثل اتش سوزنده متوجه ما باشد که کسی نتواند نزدیک ایشان بیاید هرگاه
که چنین باشد برمیای پیغمبر در اول فصل کتاب خود در ایه هجدهم نوشته است

خصار

که من تو را دادم امروز حصار مسی بالای روی همه زمین هرگاه چنین باشد باید تمام
حصار مسی شده باشد بقسمیکه همه کس او را دیده باشد و حال انکه هم چنین چیزی
نشده پس این هم کنایه است و جواب دیگر اینستکه در کتاب یرمیای پیغمبر در فصل ۱۸
در ایه چند نوشته است که خداوند میفرماید که بعضی از اوقات کلامی را من میفرمایم
در بلای بعضی کوهها و ولایتها که خواهد شد بیخ کن و بعد از اینکه اهل این ولایتها
توبه و انابه کنند منهم بر ایشان رحم میکنم و از ان کلامیکه فرموده‌ام بر میگردم و در
ایه دیگر میفرماید بعضی اوقات کلامی را میفرمایم که بعضی بلدها را اباد خواهم کرد و
سبز و خرم خواهم کرد پس از اینکه ایشان خلاف کردند منهم نیز از ان وعده که با ایشان
فرموده‌ام بر میگردم پس در این صورت میتوان گفت که در بیت المقدس ثانی بعضی
مراتب از برای خلق قرار داده شده بود که بکشند چون خلق نافرمانی کردند و ان
قابلیت امر برای ایشان نبود لهذا موقوف شد چنانکه حضرت ادم اول در بهشت
بود چون گندم خورد از بهشت بیرون امد اگرچه میگوئیم این مصلحت بود اما چون
میبینیم که بعضی از اوقات خداوند سوگند یاد میکند در بعضی جاها بدون
قسم وعده میکند پس معلوم است که انچه را قسم یاد کرده ان کلام را البته باید که
امیدوار باشیم و هر جا که بدون قسم وعده فرموده الله یعلم ایا بانجام برسد یا نرسد
ما نمیتوانیم بگوئیم که چرا رسید یا نرسید خلاصه کلام در بیت المقدس اول بت
پرستی میکردند تنگی نیست و در بیت المقدس ثانی هم بت پرستی نداشتند پس همه

انها بجهة بیت المقدس اول است اگر بجهة بیت المقدس ثانی بود بایست ان زمین
از ان زمان تا بحال خراب نماند تا وقتیکه قوم بنی اسرائیل از ذلت خلاص شوند
مثل دفعه اول که فرموده نه تخم در ان کاشته شود و نه گیاه از ان بروید و حال انکه
ما میبینیم از اول ابادی بیت المقدس ثانی تا حال دو هزار و یکصد و پنجاه سال
است که انوقت ان افت و بلاها از برای ان زمین خبر داده اند بر طرف شده و هیچ
از ان نشانها باقی نمانده بجز امنیت و ارامیت و جمعیت و کثرت و ارزانی که در انجا
هست پس معلوم شد که جمیع این کلمات بجهة ذلت اول است نه بجهة ذلت ثانی
و دیگر در کتاب بیت الوهیم نوشته که انچه خبریکه در توریة موسی بوده است همگی
در بیت المقدس ثانی بکار رسیده به یقین در فصل ششم چه نوشته است هرگاه درست
مطالعه نمائید همان ایه که در فصل سیم توریة مثنی بود بهمان صفاتهائیکه حضرت
موسی خبر داده کلا در ذلت بیت المقدس بخت النصر واقع شده بنابراین معلوم میشود
که جمیع انها موقتی بوده و دیگر بعضی از مفسرین ایه که در اخر کتاب ذکریا نوشته
از دلیل ابدی میداند چون لفظ مستقبل است هرگاه چنین باشد تماما باید
منظور به بیت المقدس ثانی دانست چرا که این خبرها تمام وابسته باوست و غیر
از این جواب اینستکه در کتاب یرمیای پیغمبر در فصل بیست و سیم در ایه هفتم خداوند
میفرماید بنابراین که روزهائیکه میایند که دیگر نخواهد گفت خداوندیکه
بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون اورده حی است و دیگر در بعضی ایه که در اخر کتاب

شعیاست و یکی هم در فصل شصت و یکم و پنجم نوشته است این دو ایه را ابدی میدانند و ترجمه
ان اینست که خداوند فرموده که اسمان نو و زمین نو که من خواهم افرید در پیش من خواهند
ماند همچنان نام شما و فرزندان شما ماند حال این ایه را تمام مفسرین بگردش و تغییر زمین بیت
المقدس قرار داده اند چنانچه در ذلت بغداد تغییر یافته بود و سابق برین مذکور نمودیم که
در ذلت بغداد بکار رسیده و در بیت المقدس ثانی تغییر یافته غرض ازین ایات را مثل دانسته
اند همه علماء و مفسرین اول هکاخم بوع در کتاب خود معنی را درست نوشته است که ضرب
المثل است و راشه و هاریزیام این دو نفر هم مثلها را بوع دانسته اند که این ایه مثل است و
این ثابت نیست اما ردق اغماض نموده و من نمیدانم که اینها نزد خداوند چه جواب خواهند داد
کلامی که خدا فرموده باشد انهم نا مصلحتی در ان نباشد خدا نفرماید چگونه ایشان جرات
کرده اند که تفسیر غلط گفته اند اینجا ردق میفرماید لفظ مستقبل است و بجای ماضی
توجیه کرده لذا این ایه مثل ان ایه ایست که در فصل شصت و یکم فرموده است همان
وعده است همه یکی خواهد بود و بعضی از علما نبوت شعیای پیغمبر را بجهة ذلت بیت المقدس
ثانی دانسته اند همچنانکه در کتاب رساله جلد چهارم فصل چهل و دوم نوشته اند
یعنی جمیع نبوت شعیا مخصوص بیت المقدس ثانی بود غرض ازین دلیلها که بجهة ابدی
بودن توریة نوشته بودند اینها بود که مذکور نمودیم باب سیم چنانکه اولا در نزد
خداوند عالمیان ظاهر بود و حضرت موسی هم میدانست که طایفه بنی اسرائیل معصیت
کار خواهند شد و از زمین بیت المقدس بیرون خواهند رفت و بزمینهای متعدده

که اندیشیها هم از برای موقت بودن توریة ذکر میشود نه از برای باطل ... بودن توریة و احکام و انچنانکه مسلویم

مبکم و میشنوانم مدح کننده از برای خداوند مدح نو و تسبیح کنند او را در اطراف زمین
و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها و خانها و مکانها که مسکن دارند و اولاد قیدار
است که پیغمبر اخر الزمان باشد و ساکنان سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت ازبرا
خداوند قرار دهند و تسبیح خداوند را در جزیرها معلوم کنند و بعد از این ایه میفرماید

אֵלֶּה הַדְּבָרִים עֲשִׂיתִם וְלֹא עֲזַבְתִּים (١٦)
الِه هَدبارِیم عِسیتِیم وِلوٗ عَزَبتیم
נָסֹגוּ אָחוֹר יֵבֹשׁוּ בֹשֶׁת הַבֹּטְחִים בַּפָּסֶל
نَاثوگو اَحوٗر یِبشو بُشِت هَبُطِحِیم بَپاسِل
הָאֹמְרִים לְמַסֵּכָה אַתֶּם אֱלֹהֵינוּ (١٧)
هَاوٗمِریم لِمَسِّخاه اَتِّم الوٗهِینو

یعنی این سخنان را که خبر دادم البته خواهم کرد و بجا خواهم اورد پس شرمنده و سرنگون
و روسیاه شوند انجماعت که پناه به بت میبرند و میگویند به بتان ریخته شده
که شما خدایان ما اید و این فقرات صریح است برانیکه اساس مدح و تسبیح نو برپا
پا شود و در بلندیها اذان بگویند و فریاد کنند و خدا را بخوانند و شریعت برهمه
اهل عالم اوردن تماما از عرب و اولاد قیدار خواهد بود و بتها را خواهد شکست و بت
پرستان را روسیاه و سرنگون خواهد کرد و دیگر انکه میفرماید اولاد قیدار است چون
قیدار پسر حضرت اسمعیل است چنانکه در اخبار اش حیی ساراه از سفر براشیت اول

توراة مذکور است و در لغت بنی اسرائیل فدار یعنی عرب تفسیر کرده اند وانطباق اینها
بر پیغمبر آخر الزمان ظاهر و واضح است و دیگر اینکه بار آمدیم بر سر زمین بیت المقدس چنان
حضرت شعیا در فصل پنجاه و ششم خبر داده که در این خانه من هر قوم بجهه مسجد نماز نخوانند و
نذر وده که قربان بیاورند چونکه خداوند خود عالم است بعواقب امور باین جهت لفظ نما
نه فرموده و دیگر حکمهائیکه متعلق است به بیرون آمدن از مصر که باید منسوخ
گردد مانند پیغمبر در فصل شانزدهم دلیلی است که میفرماید در آیه چهاردهم که اینک روزها
میاید که باز دیگر نخواهند گفت که خداوندی که بنی اسرائیل را از زمین مصر بر آورد حی است
و همین دلیل تحقق میگیرد که احکامات توراة ابدی نیست بجهه اینکه در این احکامات
جناب موسی متعلق بزمین بیت المقدس فرموده مثل اینکه در سفر مثنی در فصل سی و
در آیه دوازدهم میفرماید که قوم را یعنی مردان و زنان و اطفال و غریبی که در اندرون
دروازه‌ها میباشند جمع کن تا آنکه بشنوند و بیاموزند و از خدا ترسنده باشند و عمل
نمودن تمامی این کلمات توراة متوجه باشند در این آیه خبر فرموده که در جای دیگر ما
دون نبودند که بیت المقدس بسازند هرگاه حضرت موسی خبر فرموده که تمام احکام
را درست باید بجا بیاورید البته طایفه بنی اسرائیل خواه در زمین بیت المقدس و خواه
در غیر آن مکان لازم بود بجا بیاورند یعنی هم ولیکن نیامد پس متحقق است که این احکام
موقت بودن یعنی تا وقتیکه در زمین موعود خود باشید مامور این احکام میباشید والا
بی جهت نبود که در جمیع احکام اسم زمین بیت المقدس را بفرماید و دلیل واضح تر از این

بجهه

بجهه موقت بودن توراة نمیشود و دلیلهای چند از برای ابدی بودن توراة آورده بودند
که در سابق مذکور نمودیم و این آیات توراة هیچ منظورشان نبوده که یک جواب با صواب آن
بگویند مثل آن دلیلهای دیگر ایشان که ناحق از برای خوب ایشان مینویسند حال هر کس که توراة
را ابدی بداند اول باید جواب این آیات را بگوید یا دلیلی از توراة یا از کتب انبیا بیا
که توراة و احکامات آن ابدیست اگر دلیل آورد فبها والا یقین بداند که موقت است پس یک
و دلیلی در کتب انبیا هست بجهه موقت بودن توراة اینهاست که مذکور مینمائیم اول
در کتاب حضرت حبقوق پیغمبر در فصل اول در آیه چهارم میفرماید که باین سبب شریعت
کوتاه و حکم بانجام نمیرسد و از اینکه شریر صادق را احاطه نموده بنابراین حکم معوج بیرون
میاید غرض اینستکه میفرماید توراة را سست کرده اند و سست خواهد شد و احکام توراة
هیچکی نخواهد بود و دیگر حضرت شعیا خبر داده در فصل چهل و دوم در آیه بیست و یکم
فرموده خداوند از صداقت آن پیغمبر مشلذ است که شریعت را اعظم و عزیز گرداند
و دیگر آنکه دلیل موقت بودن اینستکه در فصل پنجم کتاب عاموث پیغمبر از آیه اول
میفرماید که ای خاندان بنی اسرائیل این کلام را که از راه مرثیه بر ضد قول شما میخوانم
بشنوید دوشیزه بنی اسرائیل افتاد دیگر بر نخواهد خاست بر روی زمینش متروک
شد واحدی نیست که او را ایستاده گرداند اگر انصاف باشد همین خبریکه خدا
بعاموث فرموده کفایت میکند بجهت موقت بودن توراة چنانچه میفرماید از جانب خدا
بشنوید اینجا را من خبر میدهم از برای شما ای خاندان بنی اسرائیل اینستکه بیفتد و دیگر

پیغام آوردن عاموص

برنخواهید خواست و برکنده نخواهید شد از زمین بیت المقدس و دیگر برنخیزید حال
یقین است که عاموص در بیت المقدس اول بوده اگر این نبوت را بذلت بخت النصر
قرار بدهیم نمیشود زیرا که در بیت المقدس ثانی برخواستند پس کلام عاموص دروغ
شد مگر آنکه این ذلت دوباره که چنین افتادند که بالکل برنخواسته اند و دیگر هم نخوا
برخواست قرار بدهیم اگر بگوئیم باز خلاصی و نجاتی از برای ایشان خواهد بود العیاذ بالله
خداوند دروغ فرموده باشد پس باید تعصب را کنار گذاشت و برضا جوئی خداوند
شد و از این دلیلها که اقامه نمودیم باید فهمید که توراة ابدی نیست و موقتی است و
از نبوت موقت بودن توراة باید تفحص کرد و یافت که بعد از موقت بودن توراة طایفه
بنی اسرائیل را تکلیف چه باشد هرگاه فی الحقیقه جستجو بکنند در توراة و کتب انبیاء از
تا کلی خبر داده اند که بعد از تمام شدن زمان توراة چه باید کرد و خداوند عالمیان بندگان
خود را معطل و سرگردان نگذاشته اما این جماعت از بدبختی و بی سعادتی و بی توفیقی و
ضایع کرده حق را و تابع هوا و هوس شده اند و تعصب داشتن خود را ضر الدنیا والآخره
کرده اند و حیران و معطل و سرگردان گردیده اند و دلیل دیگر بجهت موقت بودن توراة این
است که حضرت دانیال پیغمبر در کتاب خود در فصل نهم در آیه بیستم خبر داده که هنوز
من متکلم بوده استدعا مینمودم و بگناه خود و بگناه قوم خود بنی اسرائیل اعتراف
و تضرع و زاری میکردم در حضور خداوند خود و معروض میداشتم بلکه هنوز در حالت
تضرع بودم که ناگاه جبرئیل شخصیکه او را اول در رؤیا دیده بودم بمن آمد بوقت

و متفطن نمودنت

و آن برای؟

بمعنی آنکه تعبیر خواب و تعبیری بنی اسرائیل بتو تمام شده میشود

مناجی و مرا تعلیم نمود و با من متکلم شد و گفت که ای دانیال حال جهت زیرک نمودنت و
تفطنت آمدم و در ابتدای استدعاهایت فرمان صادر گردید و من بجهة اعلام نمودنت
بتو آمده ام زیرا که مرد پسندیده پس خطاب متوجه شده رؤیا را فهم نما برای قومت
و شهر مقدست هفتاد هفته تعیین شده بجهة انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن
گناه و کفاره نمودنت برای خطاها و آوردن عدالت دائمی و تکمیل نمودن رؤیا و نبو
و جهة مسح کردن قدس قدسین و این کلام را حضرت دانیال در بابل در ذلت بخت النصر
شنید که رفت و پلاس پوشیده و روزه گرفت و برخاک نشست و تضرع میکرد و استغا
بجناب درگاه حضرت باری که بدرگاه برادر ظاهر شود که بیت المقدس ثانی کی آباد
خواهد شد و عاقبت بنی اسرائیل بکجا خواهد کشید بعد از تضرع بسیار وقت عصری بود که
جبرئیل نازل شد و فرمود یا دانیال که آمدن من بجهة اینستکه در وقتیکه تو بدرگاه خد
و ندا استغاثه میکردی از جانب خدا وحی بمن رسید و حال من آمده ام که حکم خدا را بتو
کنم چونکه تو بدرگاه خدا پسندیده هستی غرض از این آیه اینستکه میفرماید هفتاد
هفته دیگر قوم تو بریده میشود این شریعتیکه دارند غرض هفتاد هفته که هفته
سالها باشد که مجموع هفتاد هفته چهارصد و نود سال میشود غرض جبرئیل این بود که
از خراب شدن بیت المقدس اول تا خراب شدن بیت المقدس ثانی که زمان ایشان بود
هفتاد هفته است که عبارت از چهارصد سال و نود سال باشد طول میکشد و بعد از ایشان
بریده میشود و همچنین هم شد وقتیکه بیت المقدس اول خراب شد هفتاد سال در ذلت

بدلیل آنکه در جمیع توریة روز بیکه خداوند گفته مراد یکسال است و کنایه

بابل بودند و بعد از هفتاد سال در بیت المقدس ثانی اباد شد و چهارصد و بیست سال

هم بیت المقدس ثانی اباد بود که جمع انها چهارصد و نود سال میشود حال که دانیال را

صح شد بجهة موقت بودن توراة چیزیکه از جانب خداوند حکم شده باشد و حضرت جبرئیل

بجهة حضرت دانیال خبر اورده باشد در حال صحت و بیداری و در میان روز نه در

خواب و نه در میان خواب العیاذ بالله کسی تواند بگوید که فی اعتبار است هم چنین

که چهارصد سال و چیزی بیش از ظاهر شدن واقعات صاحب دین و شریعت خودش خبر

فرستاده و بعد هر یک بوقت خود بجا رسیده بدون کم و زیاد پس مرد چنین قولی را

جنبی کردن نشاید پناه بر خدا اگر کسی ترد فرمان خدای عز و جل را بکند خسر الدنیا و

الاخره خواهد بود حال اینجا از این ایه هفتاد هفته که فرموده اینجا بنی اسرائیل بریده شود

و تمام شود حال این علامتی است که از خدا عجب این ایه را باین دستور معنی کرده اند

که این ایه شش چیز را خبر میدهد که سه از انها بجا رسیده و سه دیگر در اخرت بجا خواهد

رسید و ان سه تای اول بریده شدن بنی اسرائیل است دوم خراب شدن بیت المقدس

ثالث سیم امرزیده شدن گناهان بنی اسرائیل است این سه تا که در بیت المقدس ثانی

رسیده و سه تای دیگر که عدالت دائمی و تکمیل نمودن رؤیا و نبوت و جهة مسیح نمودن

قدس قدسین باشد مال روز قیامت است که باید در ان روز بجا برسد حال این

جماعت بدین اغماض کلی کرده اند و این معنی صحیح نیست چرا که خداوند و جبرئیل و نبی

را تکذیب کرده اند و دلیل دیگر اینکه حرف جبرئیل و نبی این بود که این علامات در بین

جمیع انقلابات بوقت نهاد در محل خود ظاهر شد

هفتاد هفته واقع بشود چنانکه ایه بعد بیان نموده که در چه وقت و چه چیز بشود و هر

علامتی که باید بعمل بیاید وقتش را بنی نوشته که باید در میان این هفتاد هفته واقع

بشود و اینجا علما گفته اند که در روز قیامت واقع میشود این حرف بیمعنی است هر گاه بگویم

قیامت روز حساب کردن است واقع میشود دیگر این چیزها ضرور ندارد پس علمای

را چرا گفته است یعنی نبوت و رؤیا ختم شده از اینها هر گاه که روز قیامت را بگوئیم

کسی نبی و نبوت ضرور ندارد مگر نبی از برای دنیاست اما بعضی علما هم این ایه هفتاد

هفته را به بیت المقدس ثانی قرار داده اند که بیت المقدس ثانی اباد میشود و این

سه چیز بعمل خواهد امد اینهم دروغ است بجهت انکه نبی فرموده که راستی هر در عالم

میاوریم و این لفظ اوردن بچیزی گنجایش دارد که موجود نباشد و بعد موجود شود و

و بیت المقدس موجود بود لیکن خرابه بود میبایست که ابادان شود هر گاه منظور به بیت

المقدس بود باید بفرماید که ابادان میکنیم دیگر ایه بعد از هفتاد هفته را تفسیر کرده

اند که در این هفتاد هفته هر علامتی در چه وقت باید بشود انشاء الله گفته خواهد

و در اینجا گفته که بعد از شصت و دو هفته مسیح بریده شود اما نیستی از برای او نیست

و هم چنین هم شد انشاء الله در جای خود نوشته خواهد گردید و بعضی از علما بعقل گفته

~~اند که این اگریپس نام پادشاه بنی اسرائیل بوده و این اگریپس پادشاه بوده چونکه~~

~~طیطوس شهر را گرفت اگریپس با منتصبی پرسش هر دو را گرفت و فرستاد~~

که این ایه را فرموده خدا بوساطت جبرئیل و نزد حضرت دانیال که میفرماید در بین هفتاد

و باید مسیح بود در این بین هفتاد هفته بهر سبیل بود در اخر شصت و دو هفته مسیح نیست [illegible]

هفته باید این مسیح بهم رسد و در هفته شصت و دوم او را بکشند اول آنکه اگر پس
مهمچه قابلیتی داشت که شیطان چهارصد سال پیش این نشانها را علامت اظهار جدید
و در باره او خوارق نمیدانند اگر هم پس در گوشه کشته شده دوم آنکه این آیه را نبی خبر داده
که در هفته شصت و دوم که پنجاه شصت سال قبل از خراب شدن بیت المقدس ثانی
باشد مسیح را بکشند حال هرگاه این اگرپی پس قرار بدهیم فرموده خداوند بکلی دیگر
هم دروغ میشود بجهه اینکه در کتاب یوسفون در فصل هفتاد و هفت چنین
که وقتیکه طیطوس شهر را محاصره کرده بود اگرپی پس از شهر گریخته بود و رفته بود در میان
اهل روم و وقتیکه طیطوس شهر بیت المقدس را گرفت چیزها نوشت برحم و سه سال و
نیم پیشتر از خرابی بیت المقدس ثانی اگرپی پس را با پسرش هر دو را گرفتند و کشتند و
روم و فرنگستان فحال از روی این تقریب اگرپی پس نه در بیت المقدس بود و نه در
و دو هفته شصت بود و یوسفون که یوسف پسر کوریان باشد خودش هم در آن زمان بوده
وخودش هم در فرنگ بوده که اگرپی پس را در روم فرنگ کشتند و این حکایتها در کتاب
خود نوشته است حال هرگاه ما هم اعتقاد بحرفهای علمای ایشان هم بیاوریم کلام حضرت دانیال
دروغ میشود دیگر آنکه نبی فرموده است که مهلت داده شد تا هفتاد هفته دیگر بریده
شود این قوم تا وقتیکه بریده شد دیگر تمام است چیزی را که خداوند فرموده باشد
چگونه میتوان گفت که روز قیامت واقع خواهد شد هرگاه بقول علمای بعقل بگوییم که
روز قیامت خواهد شد انوقت هم اگر نبود اینهم نقل علاحده است و حال آنکه خداوند

عالم

از دراویش ملا ... در راه دین خدا تعالی

طیطوس در اکرفت و فرستاد او را بفرنگ

در بیان اثبات نبوت پیغمبر آخر الزمان

بر او سخت روی کند شایسته باشد جان او بان شخص و هر که صدیق است اعتقاد بان
خواهد آورد و خواهد زیست و ما تا این جا دلایل موقت بودن توراه را بیان کردیم دیگر
در بیان اثبات نبوت خاصه اول آنکه شخصی آمده و میگوید که من پیغمبرم و خاتم پیغمبران هم هستم
حرفی بلت و از روی توراه هم ثابت است بحث در این جاست که خصم میگوید نبوت عامه
عقل شهادت میدهد که یک نبی باید باشد اما اینکه فلان کس نبی است از کجا اعتقاد
باید کرد جواب اینست که عقل شهادت میدهد که نبی باید در حین ایجاد عالم یا در حین ایجاد
آدم بوجود آمده باشد و نمیشود که بعد از سه چهار هزار سال دیگر نبی خاصه بهم رسد
هرگاه چنین باشد در این مدت خلایق بجمیع خالی از تکلیف بودند این محال است پس در
این صورت آن نبی لازم عقلی را حکما بآدم صفی الله باید قرار داد و نبوت او در توراه ثابت
است در چند موضع حتی اینکه نوشته است که همه مخلوق را که خداوند خلق کرده بود
آورد نزد حضرت آدم که اسامی ایشان را بگذارد باری نبی بودن حضرت آدم ثابت است
چه در توراه و چه در کتب انبیاء و در شریعت اسلام هم ثابت است پس معلوم شد که نبی
خاصه لازم است و میگوییم که حضرت آدم است و بعد از حضرت آدم چند مدت که گذشت طوفان
فانی شد و جمیع مخلوق را تمام کرد مگر حضرت نوح با چند نفری ماندند و نبوت خاصه منحصر
شد بحضرت نوح خداوند عالم هفت حکم با او امر کرده بود و اثبات نبوت حضرت نوح ثابت
و تواتر کل عالم بران متفق اند و نبی بودن او نیز در توراه ثابت است و بعد از حضرت نوح
حضرت ابراهیم خلیل بود و هکذا تا حضرت موسی بهر حال خواه از این راه که دست بدست

رسید بحضرت موسی خواه از این راه که در توراة در سفر تکوین در فصل ششم در آیهٔ سیم
خبر داده خداوند و جمیع علمای بنی اسرائیل بهمین کلام متفق اند پس نبوت خاصه تا موسی
رسید هرگاه حضرت موسی خود خبر داده باشد که باز بعد از من پیغمبری دیگر هم خواهد آمد
هر که قول او را نشنود انتقام او را اخذ حقتعالی خواهد بود آیا باید قول حضرت موسی را
قبول کنیم یا نه اگر آن را پیغمبر میدانیم البته باید قول او را قبول کنیم و اگر قول او را قبول
نکنیم پس باید او را پیغمبر ندانیم هرگاه بگویند نبوت عامه یکی باشد پس عقل شهادت مید
هد ما نیز چنین میگوییم اما اگر همان نبی خود بگوید که باز نبی دیگر خواهد آمد چگونه ما
میتوانیم قبول نکنیم البته ما باید قول او را قبول کنیم تا آنکه آخری بیاید و خبر بدهد
که دیگر نبی نخواهد آمد آن وقت نبوت خاصه تعلق میگیرد بآن پیغمبر آخرین و دیگر آنکه
باید دانست که آن پیغمبر آخرین که باین عالم آمده است اصل وجود او در ایجاد پیشتر از وجود
همه انبیاء بوده است حتی از حضرت آدم و خود آمدنش بعد از همه انبیاء بوده بدلیل آنکه
مثلا هرگاه صد نفر یا بیشتر یا کمتر در کوچه داخل شوند وقت برگشتن آنکه اول داخل شد
آخرین خواهد بود مثال دیگر هرگاه رخوت بسیار در بقچه بترتیب بگذاری آن پارچه
که اول گذاشته شده در آخر خواهی برداشت یا اگر یکی را در میان نی بیندازی در
وقت بیرون آوردن آنکه اول انداخته آخر بیرون خواهد آمد اگرچه یعقوب بعد
از عیص متولد شد در حقیقت اول زاد بود بهمین دلایل پس ذات این جناب پیغمبر آخرین
که آمد در حقیقت در اول سلسله ایجاد انبیاء آن اولین بوده است و باین جهت که او

بعد از

بعد از همه آمده و مخبر بوده که از سلسله انبیاء دیگر کسی باقی نمانده است و همه آمده اند
مگر آنکه خود بعد از همه آمده و یقین دانست که این ادعا کرد که من خاتم الانبیاء هستم
این کم ادعائی نیست و هیچ پیغمبری نتوانست همچنین ادعائی بکند و دلیل دیگر هرگاه هر
چیز که آدمی میخواهد بنظر آورد خالی از این چهار سبب نیست که سبب فاعلی و سبب صوری
و سبب مادی و سبب غائی باشد پس در این صورت هرگاه انصاف باشد این قاعده است
که سبب غائی اگرچه در فعل مؤخر است اما در حقیقت مقدم است مثل آنکه شخصی بخواهد
تختی را درست کند برای نشستن برای این چهار سبب در اینجا دخل است یکی استاد نجار
و یکی چوب و یکی سبب صوری که بچه صورت و ترکیب باید ساخته شود و یکی دیگر مربع یا
مثلث یا مدور بودن و همچنین بعد از اینها سبب غائی باشد که همه این زحمتها بجهت نشستن است
با وجود آنکه بعد از تمام شدن آن تخت بر روی آن خواهد نشست ولیکن اول آن نشستن
را بنظر ذهنی شاهده میشود قبل از ساختن بعد ساختن با کرده میشود و همچنین هر چیز
در عالم ملاحظه شود بهمین نهج است پس در اینجا نیز خداوند عالم سبب فعلی است و کل انبیاء
سبب مادی اند و اخبار الهی بجهت آن نبی سبب صوریست و رفتار کردن بقول ایشان
سبب غائیست چه مزدی در شنیدن و جزای عقوبتی در نشنیدن و رفتار نکردن او
خواهد بود چنین که مبین است و همچنین جناب موسی از قول خداوند میفرماید در سفر
مثنی در فصل هیجدهم که هر کلامی از کلام پیغمبر من نشنود من از او تفتیش خواهم نمود معلوم
میشود که این نبی سبب غائی است و پیشتر ثابت کردیم که سبب غائی اگرچه در فعل مؤخر است

لیکن در حقیقت مقدم است از این جا بین نبوت خاصه و تعلق بشان ایشان خواهد گرفت
پس هرگاه خداوند عالم که فاعل است اسبابی فراهم اورده که انبیاء باشند و بغالی فرمود
که چنین پیغمبر خواهد امد که اینهم خبر عادی باشد اگر ما نشویم سبب غائی بعمل نیامد
مذکور وجه این سه سبب دیگر نیز لغو میشود پس از این جهت خدای تعالی در این ایه که بجناب
موسی فرمود که هر قول او را که پیغمبر باشد نشنود من از او مواخذه خواهم کرد و دلیل دیگر
که از زمان حضرت ادم تا زمان حضرت موسی علیهم السلام یک بدست سپرده شده اینست که در کتاب
بوصیعی ورق دویم نوشته اند حال باید از کتب انبیاء و از توریة بر ما ثابت شود
که ایا این شخصیکه ادعای نبوت کرده و گفته که من پیغمبرم از جانب خداوند این
شخص راست گو هست یا دروغ گو لیکن باید این مطلب را از انبیای بنی اسرائیل و
کتب انها معلوم کرد اول از توریة در سفر مثنی در فصل هیجدهم در ایه پانزدهم خبر داده
که خدای تعالی از میان برادران شما پیغمبر بر امثل من مبعوث میکرداند سخن او را بشنوید
موافق هر انچه که از خداوند خود در حوریب در روز عظیم جمعیت درخواستی هنگام
که قول خداوند خود را نشنویم و این اتش عظیم را دیگر نه بینیم مبادا که بمیریم و خداوند
بمن فرمود انچه گفتند نیکوست از برای ایشان پیغمبر را مثل تو از میان برادران ایشان
مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت تا هر انچه که باو میفرمایم بایشان
برساند و واقع میشود شخصیکه کلمات مرا باسم من بگوید نشنود هر انکس من از او
میکنم اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی گوید و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید

ان پیغمبر

میان انداخته اند و هیچ ننوشته اند اما خراب شدن بیت المقدس ثانی هیچ سببی بنوران
قرار داد که بجهت چه خراب شد و چه قسم شد که خراب شد نه بجهة معصیت قوم و نه بجهة
مقدمه علماء و بعضی از علماء گفته اند که بجهة معصیت صغیره شد این هم دروغ است بجهة
اینکه چهارصد و پنجاه سال پیشتر که هنوز خانه خراب بود و خداوند هم به پیغمبر خبر داده که
در فلان وقت خانه اباد میشود و در فلان وقت خراب میشود در حق خود حضرت موسی خراب
و اباد شدن او را خبر داد پس دیگر بهیچ نوع دیگر نمیتوان قرار داد مگر وقت زمان بنی اسرائیل
همان وقت بود و مشیت خداوند چنان قرار گرفته بود که سابقا مذکور نمودیم باز دلیل
دیگر از جهت موقت بودن توریة اینست که هرگاه مذهب خداوند و مذهب او همیشگی باشد باید
مذهب اولین و اخرین تا اخر دنیا بماند و دیگر رسم و شریعتی دیگر نباشد و ان مذهب باید
حکایت دنیا و عقبا را و واقعات روز قیامت همه چیز را داشته باشد که اگر انسان عمل
میکند مزدش چه چیز است و اگر عمل بد میکند جزایش چه چیز است و بهشت چه نوع است
و دوزخ چه طور جا است حال در توریة و کتب انبیاء هیچ خبری از قیامت و روز جزا
و حالات خلق و محشور شدن ایشان در محشر ننوشته است و از باب بهشت و دوزخ
هیچ خبری نداده است همین قدر نوشته شده که هر که عمل خوب کرد باید که عمرش دو
مزدش در دنیا است مثل اینکه مذکور شد که عزت پدر و مادر که عمرش
طولانی کردن و دیگر بندگی خداوند مزدش نان و اب است که در دنیا است میدهم و
هم چنانکه در سفر خروج در فصل بیست و سیم در ایه بیست و پنجم میفرماید خداوند عالمیان

را عبادت نمائید تا آب و نان شما را برکت دهد و ناخوشیها را از میان شما بر دارد چنانکه تا
فرمانبری کنید باران بوقت بشما میدهم و زمین بیت المقدس را از شما میکنم و درختان شما
را خشک میکنم و حاصل شما را ضرر میزنم و سلطنت را از میان شما برطرف میکنم و شما را بدبخت
و بخیتی میاندازم و دیگری در همین سفر خروج در فصل سی و یکم در آیه چهاردهم فرموده
است که روز سبت را نگاه دارید زیرا که برای شما مقدس است هر که او را پلید سازد
البته کشته شود بجهة اینکه هر کسی که بکاری در آن مشغول شود آنکس را از میان قوم
منقطع سازید و دیگری در سفر لاویان در فصل هیجدهم در آیه پنجم فرموده که اگر قانونهای
مرا و احکام مرا بجای آورید موجب حیات او خواهد شد خداوند در اینجا هم وعده دنیوی
فرموده که موجب حیات شخص میشود در دنیا و از ثواب و اجر اخروی چیزی نفرموده است
و دیگری در همین سفر در فصل بیست و پنجم در آیه هیجدهم فرموده است لهذا قوانین مرا
عمل نمائید و احکام مرا نگاه داشته باشید و آنها را بجا آورید تا در زمین بیت المقدس
با امنیت ساکن باشید و در اینجا وعده امنیت دنیا داده نه از آخرت خبری فرموده حال
هرگاه کسی بگوید که ممکن عقلی نیست که خداوند در توراة و کتب انبیا از بهشت و دوزخ
و حساب و کتاب روز قیامت خبر نداده است و بیان نفرموده است جواب اینستکه از
سه حال بیرون نیست یا اینستکه فرموده باشد در وقتیکه توراة مفقود الاثر
و دو دفعه نوشتند یا عمداً یا سهواً ننوشتند و یا اینکه در باطن خبر داده است چون
معلوم نیست یا چونکه خداوند عالم چنین مصلحت دانسته بود که بعد از آن پیغمبری

زیاد خدای خود را

مثنی فرموده که خداوند امتحان مینماید چنانکه در مسّاه امتحان کردید او امر خداوند
و شهادات و قوانینیکه شما را امر فرمودم با جهد تمام نگاه دارید غرض این آیه اینستکه اطاعت
و بندگی خدا را درست بعمل بیاورید در آن زمینیکه میراث خواهید گرفت پس هرگاه این
شریعت با شرط و شروط داده شده دیگر با ابدی بودنش جمع نماید چراکه در همین سفر در فصل بیست
و هشتم در آیه پنجاه و هشتم فرموده اگر بعمل نیاوردن تمامی کلمات این شریعت که در میان این کتاب
مرقوم است متوجه نشوی تا اینکه از اسم خداوند جلال و هیبت آن بترسی یعنی خداوند
آنگاه خداوند صدمهای تو و صدمهای اولاد ترا عجیب خواهد گردانید یعنی صدمهای
عظیم و مزمن و امراض بد به بعد تفصیل میفرماید که بلاها بر سر ایشان خواهد آمد پس هم چنین
حکمی ابدی نمیشود چگونه میتوان گفت که ابدی است اما علما دلیل ابدی را هیچکی از رمز و از عقل
خود گفته اند اما دلیلهای موقتی همگی دلیلهای کلام خداوند و انبیاست مثل اینکه در مذهب
ایشان شنبه را ابدی میدانند و حال که شنبه هم متعلق است بیاد بودن مصر کلام پیغمبر
پیغمبر دروغ نیست چراکه فرموده که بعد از این دیگر طایفه بنی اسرائیل یاد آوردن مصر را
مذکور نکنند و همچنین یشعیع پیغمبر هم در کتاب خود در فصل دوم در آیه یازدهم میفرماید که همگی
مسروریش و عیدهایش را و غرّهای ماههایش را و روزهایش و روزهای سبتش را
بلکه تمامی اعیاد معینش را ساقط خواهم گردانید حال اینجائیکه دلیلهای علما که بجهة
ابدی بودن توراة گفته بودند ذکر شد و دلیلهای موقت بودن را هم اقامه نمودیم از آیات
توراة و کتب انبیا اما اگر کسی تعصب را کنار بگذارد میفهمد که این دلیلهائیکه علمای بنی

اسرائیل اقامه کرده اند برای ابدی بودن توراة تمام میشود و بهمین دلیلها که اقامه شد
واضح و هویدا شد که توراة ابدی نیست و موقت است و دیگر خبری از روز قیامت و از
بهشت و دوزخ در توراة و کتب انبیا هیچ خبر نداده اند و اینجا خداوند عالم بوساطت
حبقوق پیغمبر خبر داده است که بعد ازین شخصی خواهد امد که از واقعات روز قیامت
خبر بدهد اینستکه در فصل دوم ایه اول کتاب خود نوشته که بدیده بانگاه خود ایستادم
و بمجلس خود قایم شدم و مترصد ان بودم که انچه بمن بگوید به بینم و درباره دلایل خود
چه جواب بدهم که خداوند بمن جواب داده و گفت که رؤیا را بنویس و بر الواح مبرهن ساز
تا انکه دونده از انجا بخواند زیرا که هنوز رؤیا نسبت بزمان معینی دارد و درباره اخر
بیان میکند و دروغ نخواهد گفت اگرچه تاخیر نماید ازان منتظر باش زیرا که به تحقیق
میاید و تعویق نخواهد نمود اینک جان صاحب غرور در جوفش راست نیست اما صادق
با ایمان خود زنده خواهد ماند و در این ایه مراد از لفظ اخر روز قیامت است اگر کسی
اندک تامل نماید و تفکر کند ازهمین ایات استنباط کند کفایت میکند غرض ازین ایه
اینستکه حبقوق پیغمبر بدرگاه خداوند استدعا نمود که بفهمد که عاقبت کار بنی اسرائیل
بکجا خواهد کشید جواب از جانب رب الارباب رسید که بنویس این ایات را بر تختهای
چوب و واضح بنویس تا سابق باشد خواننده از ان و ان اینستکه پیغمبری هم رسد و خبر
از قیامت بدهد و ان پیغمبر کذاب نیست انجا میفرماید که انشخص دروغ گو نیست و
میاید اگر قدری دیر شود منتظر باش که میاید و تاخیر نمیکند و دیگر گفته که هر کس که

این رؤیای حبقوق صلوات الله علیه شدنی است و باید [illegible]

نفی کردن و یکی را نسبت داده بر انیدن چنانچه در توراة در سفر لویان در فصل هیجدهم
در ایه بیست و ششم میفرماید پس زمین ملوث شده است باین سبب انتقام عصیانش را
خواهم کشید که زمین ساکنانش را قی خواهد کرد پس شما قانونها و احکام مرا نگاه داشته هیچ
یک ازین اعمال مکروهه را نکنید نه متوطن و نه غریب که در میان شما ساکن اند زیرا که
ان مردمانیکه قبل از شما ساکنان این زمین بودند تمامی این اعمال مکروهه را مرتکب شدند
چنانکه زمین ملوث شده تا انکه زمین ایشان را قی کرد وقتیکه شما انرا ملوث ساخته
باشید بهمان نحو که طوایف قبل را قی کرد نیز شما را قی خواهد کرد و ایضا در فصل بیستم در ایه
دوم میفرماید درهمین سفر پس تمامی قانونهای مرا و تمامی احکام مرا نگاه داشته انها را
اجرا دارید تا انکه زمینیکه شما را جهة سکونت در ان میاورم شما را قی نکند حالا این
جا معلوم شد که در توراة حضرت موسی ذلت را بتمام نفی کردن فرموده اما حضرت شعیا
درکتاب خود ذلت را بر انیدن نسبت داده و در کتاب خود چنانچه سابقا ذکر شد در ایه
در فصل شصت و ششم در ایه هفتم همین کتاب حضرت شعیا فرموده که قبل از کشیدن
درد زاییدن بلکه پیش از بیامدن درد ذکوری را زایید مثل این کیست که شنید یا
و مثل این چیزها کیست که دیده باشد ایا میتوان که زمین محصولش را بر اورد در یک روز
و یا اینکه قومی را یکباره زاییده گرداند و حال اینکه صهیون بمحض گرفتار شدنش بدرد
زه پسرانش را زاییده است خداوند میفرماید که ایا میشود که بحد زاییدن برسانم و قوت
وضع حمل ندهم بلکه خدای تو میفرماید بعد از اینکه حامله کردم ایا میشود که رحم را مسدود

کردانم وعقل هم چنین شهادت میدهد که اشخاصیکه در ولایتی هستند مانند انستکه در شکم
از زمین باشند چنانچه در توریة همه جا نوشته شده است اول در سفر تکوین در فصل چهل و نهم
ایه شانزدهم فرموده که ان فرشته که از هر بلا رهانید این جوانان را برکت دهاد و اسم من و
اسم ابایم ابراهیم و اسحاق باایشان خوانده شود و در میان زمین بزیادتی زیاد شوند و در انجا
مراد از میان زمین شکم زمین است و دیگر در سفر مثنی در فصل چهارم در ایه پنجم فرموده به بین
قوانین و احکام شرعیکه خداوند مرا امر فرموده تعلیم شما نمودم تا در میان زمینیکه جهة
ارثیتش در ان در میایید چنین بجای اوردید در این ایه هم مراد میان زمین شکم زمین است
اما از این مقوله لفظها در توریة و کتب انبیا بسیار است همه اینها لفظ میان را تفسیر میکنند شکم
زمین که در اندرون شهر بیت المقدس است مانند طفل در شکم مادر است اینها اسم نسبت تدارک
اگر بگویم که زمین شکم استبعادی دارد که هیچ استبعادی ندارد بدلیل اینکه همه میگو
یند که ادم دنیای کوچک است و این دنیا دنیای بزرگ است مانند انکه ادم عالم صغیر است و این
دنیا عالم کبیر است و میگویند که خون بدن انسان مقابل رکهای زمین است و موی بدن انسان
مقابل اشجار عالم است که عالم کبیر است و هم چنین همه چیزها را باین نحو نسبت داده اند و نوشته
اند و نیز از قول انبیاء سلف و توریة حضرت موسی معلوم است که زمین هم مانند ادمی عضوی
دارد و هم چنین نیز حضرت شعیا ذلت این قوم را مانند کرده بدرد زائیدن که بیرون شدن
از مکان است پس انجا میفرماید که ای عقیمه شادمان باش که نزائیدی معلوم است که باید
و طرب و شکرانه بسیار بعمل بیاورد که بذلت نیفتاد باوجود یکه اولاد متروکه زیاده اند یعنی

بود که بذلت بروند و خداوند ترحم فرموده این ایه را بشارت داده مطمئن میکند اینها را که
سرجایشان بکمال خاطر جمعی بنشینند پس رفع این بحث شد بتمامی از قول خود حضرت شعیا
پیغمبر حال هر گاه در انجاست که چرا بدو لفظ امد یکی بلفظ قی کردن و یکی بلفظ زائیدن و حقیقت
انجا کلام شیرینی است اگر جناب موسی فرمایش قی کرد و حضرت شعیا نیز باید لفظ قی بگوید پس
در اینجا یک چیز در ضمن ان هست باید فهمید هر چند که انبیاء از پیش خودشان کلامی امیگویند مگر
از جانب خداوند انچه فرموده همان را میگویند باید فهمید که انچه میشود اینستکه هر جائیکه
ذلت بنی [illegible] مذکور شده معنیش این است که برگشتن ندارد و هر جائیکه ذلت مذکور شده با
برگشتن در او هست مانند زنیکه میزاید طفلش را اگرچه از شکمش بیرون میکند ان طفل
البته نگهداری و جمع اوری اش میکند پس از برای انطفل از مادر و پدر امید داری هست و ما
بیت اما قی کردن هیچکس رغبت نمیکند که نگهداری کند و جمع اوری کند چنانچه انجا حضرت
شعیا میفرماید که قبل از کشیدن درد زائیدن همه علما متفق اند که طایفه بنی اسرائیل به بیت
المقدس اول باید هشت صد و پنجاه و دو سال بنشینند بطریقیکه حضرت موسی فرموده و اینها
هشتصد و پنجاه سال نشستند و دو سال قبلش بخت النصر ایشان را برد به ذلت بابل باین جهت
است که حضرت شعیا فرموده که قبل از کشیدن درد زائیدن چون لفظ زائیدن فرموده
خبر امید واری هست که بر میگردند اینست که حضرت برمیاه فرموده در فصل بیست و نهم
در ایه دهم زان رو که خداوند میفرماید که بعد از تمام شدن هفتاد سال در بابل شما
را بازدید خواهم کرد سخنان نیکوئی خود را بر شما ثابت خواهم کرد اینکه شما را باین مکان باز پس خواهم

اورد و در فصل سی ام در ایه پنجم فرموده زیرا که خداوند چنین میفرماید که اواز ترس
و خونیکه شنیدم و سلامتی نیست حال سوال نموده به بینید که ایا نرینه میزاید چرا که
هر کس را مثل زن زاینده دستش را در کمرش می بینیم و تمامی چهرهای او بزردی مایل کرده
شده اند که ان روز روز بزرگیست و مثل ان نیست بلکه زمان تنگنای یعقوب است در انجا
هم ذلت بیت المقدس اول خبر زاییدن میدهد و رمزی دیگر هم فرموده که مرتبه میزایند
و در ذلت بابل هم که هفتاد سال طول کشید جهتش این بود که حکم خداوند بود و دیگر در
توراة در سفر لویان در فصل دوازدهم در ایه اول میفرماید خداوند بموسی بدین مضمون
گفت با بنی اسرائیل متکلم شده بگو اگر زنی زاینده ذکوری بزاید هفت روز نفاس ناپاک
باشد مثل ایام جدایش از روز حیض ناپاک است و در ایه پنجم فرموده اگر مونثی
را بزاید دو هفته مثل ایام جدایش ناپاک است و شصت و شش روز تطهیرش بنشیند
و در انجا هم میفرماید حضرت ارمیا هفتاد سال اگر میفرمود مادینه میزاید باید دو
هفتاد سال در بابل بنشینند اما مایوس نبودند لیکن حضرت موسی در توراة
فرماید احتیاط کنید که مبادا زمین شما را قی کند یعنی دیگر برگشتنی ندارد اند
همچنین که ان طایفه را قی کرد و بیرون کرده و دیگر برنگشتند که هنوز هم دست
با نومین بند نیست و اگر از برای ایشان لفظ زاییدن میفرمود معلوم بود که
برای ایشان برگشتنی بود حال معلوم شد بیت المقدس اول ذلتشان نسبت
زاییدن شده بود چنانچه بیان شد و اما بیت المقدس ثانی نسبت قی کردن

و کلام حضرت موسی هم بجا رسید که فرموده در توراة در سفر لویان در فصل بیستم در
ایه بیست و دویم فرموده پس تمامی قانون مرا و احکام مرا نگاه داشته انها را اجرا دارید تا
انکه زمینیکه شما را جهة سکونت در ان میاورم شما را قی نکند پس معلوم است که جناب
موسی از ذلت زاییدن اشاره ای نداشت مگر از ذلت قی چرا که همه این سفارشات
بسیار بجهت قی فرموده پس بعد از ان همه خبرهای یاس دیگر چه امید واری دارند برای بر
گشتن خود بزمین بیت المقدس اگر بگوییم که ان زمین را خدا با این طایفه بخشیده بود و بما ها
بطریق ارث و میراث خداوند بحضرت ابراهیم بخشیده بود انهم حرفیست اما در جائیکه
حضرت ابراهیم پس کرفته باشد این چنین حرفرا میتوان گفت و حال انکه خداوند از حضرت
ابراهیم پس گرفته مگر انکه این طایفه که از اولاد اسحاق هستند پس کرفته با اولاد
اسماعیل داده چونکه در اول فرمود بحضرت ابراهیم خداوند که این زمین را بذریه تو
دادم دیگر موضوع نکرد که بخصوص با اسحاق یا با اسماعیل لکن مدتی بدست اولاد اسحاق
داده بود بعد از انکه فرمود احکام و قوانین مرا نگاه دارید که مبادا که زمین شما را قی کند
لهذا احکام و قوانین خداوند را نگاه نداشته زمین ایشان را قی کرد و از ایشان خدا
وند پس کرفته با اولاد حضرت اسماعیل داد چنانچه باز هم از ذریه بحضرت ابراهیم پس نگرفته
نشده از ان اولاد کرفته باین اولاد داده بلکه با اولاد ارشد هم داده و در توراة در سفر
لویان در فصل بیست و پنجم در ایه بیست و سیم فرموده که اما زمین ابداً فروخته نشود
زیرا که از ان من است چونکه شما نزد من غریبانید و مهمان هستید از همین ایه معلوم

بمعنی زیرا

که اختیار فروختن زمین را نداشتند چون که مشروح نوشته که شما غریبان و میهمانید
دیگر چه مستمسکی دارند و چه دلیل میاورند بعد از این آیات خداوند و اقوال انبیاء
معظم بعد از اینکه اختیار فروختن ندارند تو بعد از آنکه زمین شماراقی کرد چگونه برگشتنی
میتوانند کرد محال است بلکه قطعی برگشتنی ندارد و اگر بگوئیم که شاید این دفعه هم زاید و
باشد این هم حرفیست اما پیش خود ساختن چنین خیالها کردن مگر آنکه با دلیل از کتب انبیا
چنانچه از برای بیت المقدس اول دلیل واضح از قول حضرت شعیاء و یرمیاه ذکر کردیم
و اگر در باب بیت المقدس ثانی هم چنین کلامی فرموده باشد البته باید منتظر باشیم
هم چنین کلامی در کتب انبیاء نیست بلکه ضد بیان هست مانند اینکه وقتی طایفه
بنی اسرائیل بمصر رفتند بذلت بشماره رفتند و باز بشماره بیرون آمدند وقتی هم
که داخل بیت المقدس شدند باز بشماره داخل شدند و وقتیکه باز بذلت بخت النصر
بغداد که بابل باشد رفتند بشماره رفتند هم چنانکه در کتاب یرمیاه پیغمبر نقل

זה העם אשר הגלה נבוכדראצר בשנת
زه هاعام اشر هگلاه نبوخدرءصر بشنت
שבע יהודים שלשת אלפים ועשרים
شبع یهودیم شلشت الافیم وعشریم
ושלשה: בשנת שמונה עשרה לנבוכדראצר
وشلشه بشنت شمونه عشره لنبوخدرءصر

میروشلیم

מירושלם נפש שמנה מאות שלשים
میروشالیم نفش شمونه ماوت شلشیم
ושנים
وشنیم

پنجاه و دویم در آیه بیست و هفتم الی اخر میفرماید یعنی خلقی که نبوکد نصر باسیری
برد در سال هفتم سه هزار سی و سه یهودی و در سال هیجدهم نبوکد نصر از او
رشلیم هشتصد و سی و دو جان را باسیری برد و در سال بیست و سیم نبوکد نصر نبوزر
ادان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج جان را باسیری برد از یهودان همگی جا
نها چهار هزار و ششصد و دو سال سی و هفتم اسیری یهویاکین ملک یهوداه در
ماه دوازدهم در بیست و پنجم ماه واقع شد که اویل مرودک پادشاه بابل در اول سال سلطنتش
یهویاکین ملک یهوداه را سربلند ساخت و ورا از حبس خانه بیرون آورد و با او بکلام
نیکو متکلم شد کرسی اورا از کرسی ملوکی که همراهش در بابل بودند بالاتر نهاد و
رخوت زندانیش را عوض کرد و در تمامی عمرش دائما در حضورش نان میخورد و نسبت
بطعام اش وظیفه دائمی از جانب پادشاه بابل حصه هر روزه روزش در تمامی روز
های حیاتش تا مرگش باو داده میشد بامری اما این ذلت دوباره که بیت المقدس ثانی
خراب شد هیچکس نشمرده و هیچکس نمیداند که چه قدر بودند هم چنین که تمام از دوم
که شخصی کوسفندهای را میخواهد بدهد بشخصی اگر چه مال بسیار کرفتن دارد بشماره بدهد

باید بیان کردن این مطلب چنانست

وباز بشماره پس میکیرد والا اگر خیال پس گرفتن را ندارد البته قیامی ندارد پس مرفت این
هم یک علامتست از مانویسی و دیگر از قوم بردن بلخذام که خارج شدند چنانچه در سابق ذکر
شد که از ده بیت المقدس که خارج شدند و مایوس شدند دیگر و بابلی در دست ندا[شتند]
مگر آنکه یک جز باقی مانده ایشم بنیوبمش بهیرو ملتیم که در اول توراة سفر تکوین در فصل
چهل و نهم در آیه دهم میفرماید که عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمائی از میان
پاهایش منقطع نخواهد بود تا وقتیکه شیلوه بیاید که با او امتها جمع شوند این
است که فرموده که بیاید شیلوه و میگویند که این شیلوه مسیح بن داود است که
هنوز نیامده است باید منتظر باشیم و دیگر در کتاب انبیا چیزهائیکه بجهت
سلطنت خاندان داود داده اند مانده از آنجمله یرمیا پیغمبر در فصل بیست و سیم
در آیه پنجم و ششم میفرماید که اینک روزها میاید که از برای داود شاخه عدا[لت]
بر میخیزانم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکام رسیده در زمین انصاف و راستی
را جاری خواهد آورد و روزگارش یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت سا[کن]
خواهد شد و اسمیکه بان نامیده میشود صدیق قینوا است و دیگر در فصل سی ام در آیه
نهم فرموده که بخداوند خود و بپادشاه خود داود که از برای ایشان بظهور میاو[رم]
خدمت خواهند کرد و دیگر در فصل سی و سیم در آیه پانزدهم فرموده که در آن ایام و در آن
زمان از برای داود شاخه عدالت تدبیته مینمایم که انصاف و عدالت را در زمین
جاری خواهد ساخت در آن ایام یهوداه نجات خواهد یافت و اورشلیم با امنیت سکو[نت]

ادوناي

خواهد نمود و اسمیکه بان خوانده میشود صدق قینو است زیرا که خداوند میفرماید که از
برای داود مردی که بر تخت خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد و از برای کاهنان
که از لویان اند در حضور من مردی که قربانیهای سوختنی را تقریب نماید و هدیه ا[ردی]
ذبح نماید و ذبایح را همیشه اوقات برساند کم نخواهد شد و کلام خداوند بدین
مضمون به یرمیا رسید که خداوند چنین میفرماید که اگر عهد مرا با روز و عهد
مرا با شب زایل توانید کرد که تا در شب و روز وقتش واقع نشود آنگاه عهد من با بنده
من داود زایل میشود تا آنکه از برایش پسری که بر تختش بنشیند وجود نداشته باشد
و هم عهد من با خدمتکارانم کاهنان که از لویان اند زایل تواند شد چنانکه لشکر
آسمانها شماره نمیشود و ریگ دریا پیموده نمیشود همچنان ذریه بنده ام داود
و خادمانم که از لویان اند بسیار خواهم کردانید و دیگر حزقیل پیغمبر در کتاب خود در
سی و هفتم در آیه بیست و یکم نوشته که بایشان بگو که خداوند چنین میفرماید که اینک
من بنی اسرائیل را از میان طایفه که بانها رفته گرفته ایشان را از اطراف جمع خواهم کرد و
ایشان را بزمین ایشان خواهم آورد و ایشان را در زمین در کوههای بنی اسرائیل یک امت
کردانیده از برای همگی ایشان خواهم فرستاد یک ملک سلطنت خواهد نمود و بار دیگر دو
امت نبوده باشد و مملکت بار دیگر تقسیم نخواهند شد تا آیه بیست و پنجم که فرموده در زمینی
که به بنده خود یعقوب داده ام که در آن پدران ایشان ساکن بودند سکونت خواهند
کرد و در آن ایشان و پسران ایشان ساکن خواهند بود تا ابد و به بنده ام داود دائماً سلطان

ایشان خواهد بود تا اخر فصل و دیکر در فصل سی وچهارم در ایه بیست وسیم فرموده
بر ایشان شبانکاه یکانه نصب خواهم نمود که ایشان را بچراند یعنی به بنده ام داود
که ایشان را خواهد چرانید بلکه او ایشان را شبان خواهد بود ومنهم خدای ایشان
خواهم بود وبنده من داود بر ایشان سلطان خواهد بود منکه خداوندم فرموده ام تا اخر فصل
هم چنین میفرماید خلاصه سخن جماعت بنی اسرائیل اینستکه میکویند که در این ایات مذ
کوره انچه خداوند فرموده است هنوز بظهور نرسیده است وباید که ما منتظر باشیم
تا انکه همه این کلامها انچنانکه خداوند فرموده است بظهور برسد حال فی الحقیقه که
باید ما بفهمیم که اکر چنین چیزی بوده باشد باید که ایشان منتظر باشند اما اکر معلوم
شود که اکر در این زمانها ایات مذکوره کلام ماضی بوده وبکار رسیده است دیکر حال
چه انتظار میفرماید کشید اما جواب این سخن بیان نظیر اینستکه اولاً از اوایلهای ایات مذکوره که
از قول حضرت حزقیل نبی چند ایه پیشتر که مطالعه میکنی انکاه معلوم میشود که همین
اخبار در خرابی بیت المقدس ثانی نیست اول بود بلکه در خرابی بیت المقدس اول بوده ود
ابادی بیت المقدس ثانی همه ان اخبارهای خداوندی واقع شده وبکار رسیده است
واین ایه در سفر تکوین در فصل چهل ونهم نوشته است که عصای سلطنت از یهوده
وفرمان فرمائی از میان پاهایش نهضت نموده تا وقتیکه بیاید شیلوه که با او امتها
جمع خواهند شد واینهم بکار رسیده در زمان بیت المقدس اول همه سلطنت وبزرکی بنی اسرائیل
باسبط یهوداه بود واما معنی شیلوه را مسیح خوانده اند هرچند مفسرین چنین ترجمه کرده

شیلوه موسه
۳۵۱ ۳۵۱

اند که این شیلوه بمعنی با یل حضرت موسی باشد همچنانکه بطریق حساب شماره کنی جناب موسی میشود
وهم چنین ایه که در فصل چهل ونهم سفر تکوین است میکوید عصای سلطنت وفرمان فرمائی
از میان یهوداه برداشته میشود در زمان امدن شیلوه اینست که نوشته شده در قبل

לא יסור שבט מיהודה ומחקק מבין רגליו -
لوُ یاسُور شیبط میهُوداه ومحُوقیق میبیین رکلاو
עד כי יבא שילה ולא יקהת עמים : אסרי
عَد کی یابوُ شیلوُه ولوُ ییقهَت عَمیم اوُسْری
לגפן עירה ולשרקה בני אתנו כבס ביין -
لگفن عیرُه ولَسُّوریقاه بنی اَتوُنوُ کیبیس بَیَین
לבשו ובדם ענבים סותה
لِبُشو ودَم عنابیم سوُتوُه

ودیکر انکه قصه حضرت یعقوب این بوده که از طایفه بنی اسرائیل بزرکی وامیری از سبط یهوده
باشند که میان این دوازده سبط سبط یهودا همیشه معزز ومحترم باشند وحکمران وسلطان
باشند تا انکه جناب موسی بهم برسد وجمیع قوم مطیع وفرمان بردار او شوند وهم چنین هم شد و
جناب موسی بعضی از امتهای دیکر را هم جمع کرده مطیع خود کرد بلکه سی ویک پادشاه کنعانه اند که
مطیع او شدند هرقدر که یوشع بن نون مطیع کرد جانشین وخلیفه موسی بود همه اعمال او
تماماً اعمال حضرت موسی بود اکر هم انها را نشماریم همانها را که خود حضرت موسی مطیع کرد کفایت

میکند بر نبوت حضرت یعقوب و آنچه را حضرت یعقوب فرموده بجا رسید و از روی خود آیه
معلوم میشود که این شیلوه باید از سبط دیگر باشد چون میفرماید که دور نشود سلطنت از
سبط یهوداه تا زمانیکه شیلوه بیاید پس نوبت دور خواهد شد سلطنت از سبط یهوداه و
از این کلام معلوم میشود که فرموده تا وقتیکه شیلوه بیاید معلوم است که بعد از ختم شدن
سلطنت از سبط یهوداه شیلوه خواهد آمد و هیچکس هم در این حرفی ندارد مگر حرف در این است
که نفرموده که این شیلوه کی خواهد آمد و از کدام سبط خواهد بود پس همین قدر که فرموده از
سبط یهوداه سلطنت دور نشود تا زمانیکه بیاید شیلوه و بشیلوه مطیع شوند قومهای عجم
گفت که منظور از شیلوه سبط دیگر منظور بوده و هم میتوان گفت که از همان سبط یهوداه
منظور بوده و حال بهر دو قسم که حساب کنی لفظ ما صبی است بدلیل اینکه اگر اولی را
حساب کنیم مراد از شیلوه موسی بوده و مراد حتی از او بوده و دیگر هیچ بحثی وارد نیاید مگر
بطرز ثانی که باید از سبط یهوداه باشد و حضرت موسی از سبط لوی بوده و شیلوه
موسی نیست و منظور موسی نبوده و منظور مسیح بن داود بوده اما جواب میگوئیم
که این مسیح نیامده بقول ایشان لیکن این اقل عباد محمد رضا در اینجا بحث دارم میگوئیم
که در این آیه میفرماید سلطنت از سبط یهوداه دور نشود تا شیلوه بیاید یعنی تا شیلوه
نیامده است سلطنت باید با سبط یهوداه باشد اما بعد از آمدن شیلوه نیز ملت و
از سبط یهوداه و اینکه ما میبینیم که بعد از خرقیاه پادشاه یهوداه بیاد سلطنت
از سبط یهوداه بهم رسید بلی این ماشیح شیلوه نیست هرچند که قول این

کمک با احوال خود نداشته لیکن باید حرف حق گفته شود که مقصود و منظور حقیقت و مطلب چه گر دل
باید بود و حال هم مدعی آن هستم که هر موضعی که بحث وارد میاید باید اظهار کرد و اینجا که
ما میبینیم بحث وارد میاید همان کلام را نوشتیم هم ایراد آن را خواستند نویسنده این اقل عباد را
متهم نسازند که بلی هرچه برایش صرفه داشته قبول کرده و هرچه نداشته رد کرده خداوند با
مرد چنین کبیرا که چنین احوال دارد و دیگر آنکه هر کسی خود داند اما آنچه این اقل عباد محمد
رضا فهمیده ام که از قول جبرئیل و انبیا دشیلوه را اگر از جناب موسی رد کنیم غیر از حضرت عیسی
دیگر کسی را نمیدانیم بدلایل چند که در سابق مذکور شد نباید دیگر از اینها نه کسی نجات دهنده
ایشان باشد و حال نیز میبینیم که از وقتیکه عیسی آمده طوایف بسیار بر او مطیع شده اند
از جهت آنکه خلق بسیاره مطیع و فرمان بردار او شدند همه مسیحی اند و دیگر آنکه سهل است که
از مسیحی گذشته بعضی او را خدا میدانند و برخی پسر خدا چنانچه بحد کفر رسانیده اند و لیکن همه
از معجزاتیست که از او بظهور رسید و طایفه بنی اسرائیل و جمعی از علماء ایشان نیز مقر را شدند
که چنین کسی که این اعجازها از او بظهور رسد نباید منکر از نبوت او گردیم که این
همه اعجازها که از او ظاهر شده همه از اسم اعظم و علم سحر و شعبده بوده است با
اینهم کفر محض است و پیشتر این مطلب را ثابت کردیم که اینها همه افتراست که بر حضرت عیسی
نسبت داده اند مختصر اینست که حضرت سلیمان بیت المقدس اول را ساخت هر گاه اسم اعظم
در آنجا گذاشته بود در وقتیکه بخت النصر آمد و بیت المقدس را خراب کرد همه بود
را مفقود کرد و تورات چهار صد سال در میان یهود نبود بعد حضرت عزیر پیغمبر

بعد از آنکه مراجعت به بیت المقدس ثانی پس از حضرت عیسی در بیت المقدس ثانی که کورش
مجوس ساخته بود اسم اعظم از آنجا بود که عیسی را متهم میسازند و خود حضرت عیسی هم در بیت
المقدس بود پس معلوم شد که این افترای محض است خلاصه کلام در باب مسیح بودن و تسمیه شیلوه و
اینهم ثابت شد و سابقاً هم مذکور کردیم و الآن هم در ثبوت اینکه این شخص شیلوه بوده باشد
اینست که علامت شیلوه این خواهد بود که در رسیدن او از سبط یهوداه سلطنت را خارج
خواهد نمود و ما میبینیم که تا حضرت عیسی نیامده بود سلطنت در میان یهوداه بود و در بعثت
حضرت عیسی سلطنت از سبط یهوداه دور شد چنانکه بالمره تمام شد که دیگر نخواهد
و هنوز هم نیست در میان بنی یهوداه و بنی اسرائیل و سهل است که هیچ یک از اسباط شجره
ندارند که تا زمان حضرت عیسی که آخرهای بیت المقدس ثانی بوده باشد داشتند و
مرحله نیز اثباتش آسان است بعد از آنکه این مرحله ثابت شد البته رفع شبهات میشود
که از آیات یرمیاه پیغمبر و حضرت حزقیل نبی نوشتیم البته که باید از نسل داود نبی سلطنت
باشد و شخصی هم از نسل او باید بهم رسد لیکن منظور از نسل داود است و الا خود داود
که از عهد یرمیاه پیغمبر و حضرت حزقیل پیغمبر قبل رحلت کرده بود و نبود پس یقین خطاب این آیات
منظور نسل داود است که باسم داود بخوانند چنانچه حضرت عیسی از اولاد داود است
هم چنانکه در اول انجیل متی نوشته است و همه اینها و تتمه که مطالعه میکنی از چند آیه
مشخص میشود که جمیع اینها در بیت المقدس ثانی بعمل رسیده و شاهد محمد بر این کتاب
از ورق ششم تا دهم و از ورق هشتادم تا نود دوم و از ورق یکصد و نوزدهم تا ورق یکصد و بیستم

که همه جا سلطنت خانواده داود بوده اند تا آخرهای بیت المقدس ثانی و سهل است که بیان
میکند در هر عصری از اعصار که بوده است و عقب او که پادشاه شده و همه از نسل حضرت داود
بوده و اوضح تر از همه حزقیل خبر میدهد در فصل دوازدهم در آیه هفدهم تا آخر بیجا که این همه نبوت
ها در این اوقات ما صحبت و کسی دیگر نمیتوانند تکذیب نبی را بکند و آن آیه اینست که باز خداوند
کلام خود را بدین مضمون رسانید که ای فرزندان آدم نان خود را با رعشش بخور و آب خود را
با لرزش و اندوهناکی بخور و بخلق زمین بگو که خداوند در حق ساکنان اورشلیم و در زمین اسرائیل
میفرماید که نان خود را باندوهناکی خواهند خورد و آب خود را بحیرانی خواهند نوشید تا که زمین را
از ملوئی تهی باشد بسبب ظلم تمامی ساکنانش و شهرهای مسکونی ایشان خراب شده زمین
ویران خواهد ماند خواهید دانست که خداوند منم و کلام خداوند بدین مضمون بمن رسید که ای
فرزند آدم مثل شما در زمین اسرائیل که میگوئید که روزها طول میکشد و هر رؤیا زایل میشود
چیست بنا بر این بایشان بگو که خداوند چنین میفرماید که این مثل را ابطال خواهم نمود و این بار
دیگر در اسرائیل مثل نخواهند زد اما بایشان بگو که روزها با تکمیل هر رؤیا و تعبیر نزدیک است زیرا که
بار دیگر هیچ رؤیای باطل و فال لغزش دهنده در میان خاندان اسرائیل نخواهد بود زیرا که
خداوند منم و خداوند میفرماید ای خاندان عاصی در ایامهای شما کلامی که بگویم بجا خواهم
آورد باز کلام خداوند بدین مضمون بمن رسید که ای فرزند آدم اینک خاندان اسرائیل
میگویند رؤیائیکه این حالا میبیند بجهة ایام بسیار است و از برای زمانهای بعیده است
که او نبوت مینماید بنابراین بایشان بگو که خداوند چنین میفرماید که بار دیگر هیچ کلام من طول

نخواهد کشید خداوند میفرماید که کلامیکه بگویم بجا اورده خواهد شد حال این همه ایات که
نوشتیم بجهة یک ایه اخرین بود لازم بود نوشتن ان و باقی را بسبب اینکه اگر بخواهند که ان ایه
اخرین بتاویل بالا کنند جواب اینستکه درانجا بسه موضع فرموده که کلام خود را خداوند بدین مضمون
بمنه رسیده اولش فصل است دوم توضیح ان فصل است سیم حقیقت نفس الامر کلام را بیان میکند
و میفرماید خداوند بحزقیل که خانواده اسرائیل میگویند هر پیغمبری رؤیا که میبیند بجهة ایام
بسیار خواهد بود و هر نبوتی که دیده است بجهة وقتهای دور خواهد بود پس با ایشان بگو که همگی
کلامهای نبوت من طول نخواهد کشید بانجام خواهد رسید پس از قول خدا معلوم میشود که الحال
کل نبوتش ماضیست و عمل شده و هر که شک اورد معصیت کرده و کافر است خواه کلماتیکه پیش
ازان روز که این نبوت را بکند و خواه ان کلماتیکه بعد ازان که این نبوت را بکند همه را خبر
داده که الان ماضیست و سهل است که حزقیل خبر داده از انبیای دیگر هرچه نبوت کرده اند
همه را خبر داده که در ان اوقات نزدیک است چنانکه میفرماید بایشان بگو که نزدیک است
ان ایامها و کلمات هر پیغمبری و مقصودش از هر پیغمبری که پیش از حزقیل نبوت کرده بودند تمام
را میفرماید نزدیک است پس مشخص شد که جمیع این ایات [illegible] ماضیست خلاصه کلام
بعد از اقامه نمودن این دلایلها از کلام پروردگار از کتب انبیاء و توراة حضرت موسی
دیگر جای بحث و مجادله و انکار باقی نماند برای این طایفه یهود عنود لجوج که لعنت
کرده دو پیغمبر اند از پیغمبرهای بنی اسرائیل یکی حضرت داود و یکی حضرت عیسی چنانچه در
کلام مجید ربانی خداوند تبارک و تعالی میفرماید یکی در سوره مائده که میفرماید

لاهم نموده و هم موقوف شدن قربانیها را فرموده و دیگر نفرموده که شما بعوض قربانی غسل
بکنید و هیچ پیغمبری هم خبر نداده هم چنانکه بجهة اسباب نجس یا منجس غسل قرار داده اگر از
برای قربانی کردن همیشه میشد باب غسل بکنند پس باید از دو حرف یکیرا اختیار کرد یا
باید گفت که خداوند عالم دانای امور اینده نیست که از برای امروزها قراری بدهد یا باید
گفت که احکام توراة ناقص است و موقت است نه مؤبد و فعلاً یهود بدون حکم خدا کشتار میکنند
و گوشت هم میخورند و میگویند که توراة ابدیست با وجودیکه در توراة حکم فرموده حضرت
دانیال و هوشع و حزقیل شهادت داده اند که ما هفتاد سال نان و گوشت نخوردیم و این
طایفه یهود عنود هیچیک از انها را پیروی نمیکنند و خودشان بجهة چند چیز نجس
میمانند و ضربی با امت جناب پیغمبر اخر الزمان که میکنند و میگویند انها میته و دریده
خورند حالا به بینید انصاف بدهید کدام یک مردود و ملعون و کذاب و خون ریز
و نجس و ولد حیض و حرام خور و حرام زاده و از اعدای پیغمبر شده و کافر و بیدین اند
و این طایفه لجوج عنود که این اعمال را دوست دارند و با انکه امت جناب پیغمبر اخر الزمان
قرار داده اند و رفتار میکنند العیاذ بالله اگر کسی از امت پیغمبر اخر الزمان گناه صغیره یا
کبیره کرده باشد دائما در فکر اینست که توبه بکند و بازگشت بسوی خداوند نماید نه مثل
این طایفه بی دین و بی مذهب که گذشته از انکه گناه میکنند و از خدا نمیترسند خدا
تبارک و تعالی را هم جسم میدانند و افترا بر پیغمبران میزنند از انجمله اولاً انکه
جماعت خداوند را جسم میدانند این سهل است که تناسخی هم میدانند

وازالجملة انکه

کلکول میکویند این هم سهل است نظر باعتقاد ایشان عدالت را بر خدا شرط نمیدانند چون علمای
ایشان چند قسم اصول دین از برای ایشان قرار داده اند در هیچ یک عدالت ذکر نشده این هم
سهل است عجز را بر خدا وا میدانند اینهم سهل است چنین میدانند که خدا کار برا میکند
و من بعد پشیمان میشود اینهم سهل است خدا را خدای ناتمام میدانند و میکویند وقتیکه
ماشیح میاید و بنی اسرائیل را از ذلت تمام میخوسوبان بدولت و بزرکی خود میرسانند انوقت خدا
تمام میشود بر ما لازم است که این اعتقادات ایشان را از کتابهای ایشان که نوشته اند مثل
سوم و صوحه بدارم که نتوانند جواب بکویند که فلانی بیجه افترا بسته اولا انکه در باب
دانستن خداوند اینستکه کتابی دارند که از ابرائیل میکویند کتابیست در نزد انها معتبر و
صحیح که در انکتاب ربی اشموعیل نام شخصی که در میان ایشان بسیار معتبر بوده صریحا نوشته
که من خدا را دیدم در بالای کرسی بلند پایه نشسته و لشکرهای او از اطراف راست و چپ
او ایستاده بودند و بعد همین شخص امده و جمیع اعضای خداوند را طول و عرض اعضا و فراسخ
دراز ورده که هر عضوی از اعضای ان چند هزار فرسخ طول اوست و همچنین جمیع اعضای
خدا را بیان نموده و بعد کفته که من با عقیبا که انهم یکی مثل و شخصی بزرکی در میان این
طایفه است ضامن شدیم که هر مقدار قد و قامت خدا را باین تفصیل هر روزه متذکر شوم
و هرکه متذکر شود از اهل بهشت است و در دنیا هم با ابرو باشد و ایضا در کتاب عین یعقوب
میکویند که انهم در میان اینطایفه بسیار معتبر بوده در اول کتاب خود نوشته است که
شب شنبه سه پاس است در پاس اول خر فریاد میکند و در پاس دوم سک فریاد میکند

یعنی صاحب کلام را اعتقاد مسلمین

در باره

و در پاس سیم اطفال شیرخوار بکریه در میایند و در این هر سه پاس خداوند مینشیند و
مانند نره شیر نعره میکشد و میکوید ای وای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود را
سوزانیدم و فرزندان خود را باسیری دادم و ایضا در باب دوم همین کتاب نوشته است که
یک عالمیکه اسم او ربی یوسف بوده کفته که روزی از راهی میکذشتم وقت نماز شد داخل
بخرابه شدم از خرابهای بیت المقدس و مشغول بنماز شدم بحضرت الیاس کشف شده
که من در این خرابه مشغول نماز شده ام انحضرت امده و بر در خرابه ایستاده تا من نماز را تمام
کردم بر من سلام کرد و من جواب سلام او را دادم بمن منع کرد که چرا داخل این خرابه شدی بعد
از ان انحضرت از من پرسید که در این خرابه چه اوازی شنیدی من جواب کفتم که اوازی شنیدم
که کسی میکفت وای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود را سوزانیدم و فرزندان خود را اسیر
کردم از این سخنان همه عجز و پشیمانی خدا ظاهر میشود بعد میکوید که حضرت الیاس قسم یاد
نمود که سالی دوازده ماه است و هر ماهی سی روز است و هر روزی سه دفعه این اواز
در اینجا مذکور میشود نه همین یک دفعه که تو شنیدی و هر وقتیکه جماعت بنی اسرائیل
بمسجد میروند و نماز میکنند و عبادت میکنند خدا را انوقت خداوند سر خود را حرکت
میدهد و میکوید خوشا ان پادشاهیکه تعریف کنند او را در خانه او و وای بر ان پدر که
باسیری داد پسرهای خود را در میان امتهای عالم و وای بر ایشان و بر ان پسرهائیکه
باسیری افتند از سفره پدر خود و ایضا در فصل یازدهم و شانزدهم همین کتاب همان
ربی اشموعیل نام در کتاب رائیل کفته که من خدا را دیدم و کرد بیان عضوهای خدا را

ای وای

شنیده میشود

بیان کرده وایضا شخصی از اولاد هارون بوده و تولیت بیت المقدس را با و واره بودند واو گفته که
من روزی در خدمت خود مشغول بودم و رفتم داخل اصل محراب خاص شدم دیدم که خداوند عالم بر کرسی بلندی
نشسته مرا دید گفت ایشمعیل فرزند مرا دعا کن ومنهم چنین وچنان گفتم وعبارات وفقره دعای خود را ذکر نموده
و دیگر دلیلیکه ایشان خدا را ناتمام میدانند وبی نیاز نمیدانند اینستکه ایشان در فراصل نمازهای خود
دعای مخصوصی دارند که مکرر باید خوانده شود واز برای هدیه اموات خود میخوانند واسم او را قدیش
وتمام عبارات او مستقبل است یعنی که خدا بزرگ شود وخاص شود وشرافت بهم رساند وبلند مرتبه
شود واین عبارت بسیار ذکر کرده میشود قریب به بیست کلمه دارد تمام چنین است ومیگویند که
وقتیکه بیت المقدس ثانی خراب شد وبنی اسرائیل باسیری افتادند شخصا از خدا جدا شد لامکان
وسرگردان است تا وقتیکه مشیح بیاید بنی اسرائیل از اسیری نجات یابند وبدولت وبزرگی خود
رسند انوقت شخص هم باخدا ملحق شود وخدا تمام خواهد شد وشخصا از خدا را صیکینه گویند ودر چند
جای کتاب عین یعقوب نوشته است که خدا هم هر روز مثل بنی اسرائیل نماز میکند وتفلین بر سر
میکشد وفقرات دعا ونماز او اینستکه چنین باشد رضای خدا در پیش من وغالب شود رحم من
غضب من رفتار کنم با قوم خودم بنی اسرائیل برافت وشفقت ودرباره از این قبیل از زبان خدا بیان
نموده وتفلیین که گفته بر سر میکنند ودر دست خود میپیچند از این قبیل نامربوطها بسیار است
که نوشتن انها باعث ملال وکلال است حال ما این غلطی که کرده ایم اینستکه از چنین اعتقادی
واز چنین رفتاری دست برداشته ام ودین مبین متین محکم اساس اسلام را اختیار کرده ام
انشاء الله تعالی خداوند عالم مارا از جمله ایمان اورندگان بحضرت محمد خاتم انبیا علیه وآله محسوب دارد

ودر سلک امت او محشور گرداند ودیگر یهود عنود جهول هرچه خواهند بگویند بر همه خلق
ظاهر وبین است که نه از جهت مال ومنال از دین ابا واجداد خود بری شده ام بلکه بر خدا
ظاهر است که من متابعت خبرهای بیست وپنج نفر از انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام را کرده ام وبخواهش
نفس خود هیچ کاری را نکرده ام واز مواخذه روز جزا ترسیده ام ودیگر انکه تناسخی بودن
کرده اینستکه میگویند روح حضرت موسی علیه السلام چنین بود تا بعد از چندین سال ربی نام عالمی بنا
امده بر او حلول کرده واز او انتقال یافته بعالم دیگر که او را اری گویند با و حلول کرده دیگر بعد
از ان حلول نکرده ونامربوط دیگر ایشان اینستکه چون دو پسرهای هارون در بیت المقدس
سوخته در روح ایشان بحضرت الیاس حلول کرده وسبب طول کشیدن عمر او را باین جهت می
دانند واز این سخنان نامربوط بسیار میگویند که قابل تحریر نیست از یکطرف وسوسه شیطان
واز یکطرف کیف شراب چند نفر دور هم نشسته در عالم کیف انچه خواستند گفته اند ومردم
عامی قبول کرده اند واین کتاب عین یعقوب تمام از این قبیل نامربوطها هست که جمع ان نقد
بر کاهی مالیت ندارد وحقیر چنین میدانم که انچه یهود که حال بر یهودیت باقی مانده اند
بسبب خوردن شراب است این لعنت شراب حرام نجس را میخورند کیف بر سر ایشان میزند دیگر بفکر
نمی افتند هرچند در ظاهر توراة منع وباطن او منع شده وبسیاری از انبیا مذمت از برای خوردن
شراب کرده اند وشراب را خداوند در بعضی از کتب انبیا آب بت پرستی وبنجاسات برابر گرفته
باوجود این همه مذمتها خودم میدانم این همه بلائیکه بر سر ایشان امده ومیاید تمام بجهة خوردن
این شراب نجس حرام بوده باوجود این مراتب از وسوسه شیطان مشتی دانک اوقات خود را صرف

طلب میکنند تا این لقمه حرام را تحصیل کنند و بخورند نهایت این قدر تاکید که بجهة غسل جنابت
و غیر هم این جماعت شده در هیچ امری نشده با وجود این امر بسیار سهل کرفته اند که غسلی نبوده شده
و نشور نشده حتی بمسجد بروند و نماز بر آنکه اینهم از جانب خداوند نباشد بعمل آورند و توریة هم
و عمل نمیکنند
میخوانند پناه میبرم بخداوند از چنین عملی و چنین جماعتی که جمیع اعمال ایشان بدعت است و
قبیح این معنی بر نخوردند و میکویند که پیغمبران ما شراب را حلال کرده چه حال آنکه پیغمبران ایشان از جانب
در حرام بودن شراب
خداوند تبارک و تعالی خبر آورده اند و صریحا نهی از شراب و خوردن این لقمه حرام این بد بختان
در کتاب شموطیم
هم چنانکه در فصل سیزدهم از کتاب قضات از اول فصل الی آخر نوشته است که در صرعاه مردی
بود از قبیله بنی دان مانوح نامش بود و زنش عاقره بود و نمیزائید و فرشته خداوند بآن زن خود
نمودار کردانید و بر او کفت حال اینک تو عاقره و نمیزائیدی اما حال حامله شده پسری خواهی زائید
پس حال تمنا اینکه بلحذر بوده باشی شراب و مسکرات را ننوشی و از هر چیز ناپاک نخوری زیرا
که آن پسر در رحم مادر در حضور خداوند خواهد بود و بر هانیدن اسرائیلیان از دست فلسطینیان
آغاز خواهد نمود و زن نزد شوهر آمده متکلم شده کفت که مرد خدا بمن متکلم شده و سیمایش مثل
سیمای فرشته خدا بسیار مهیب بود اما از او نپرسیدم که از کجاست و اسم خود را بمن نکفت و
کفت که اینک حامله شده و پسری را خواهی زائید پس حال شراب و مسکرات را ننوشی و از
چیزهای ناپاک هیچ نخوری زیرا که از رحم مادر تا وفاتش در حضور خداوند خواهد بود و مانوح
خداوند را استدعا نموده کفت ای آوخ ای خداوند تمنا آنکه مرد خدائیکه فرستاده باز نزد ما بیاید و خداوند
استدعای مانوح را اجابت نموده فرشته خداوند بار دیکر بآن زن آمد در حالتیکه او در کشت و زار



میداشت و شوهرش مانوح با او نبود و زن تعجیل نموده شوهرش را اعلام نموده و بر او کفت اینک مردیکه
دیروز بمن آمده دیکر باز بمن آمده است و مانوح برخواسته از عقب زنش روانه شد و نزد آن
آمده و بر او کفت که آیا مردیکه با این زن متکلم شده توئی او کفت منم مانوح کفت حال کلام تو بوقوع
آید اما عادت ما و رفتار ما در حق آن پسر چه خواهد بود و ملک خداوند باو کفت از هر چه بآن زن
کفته ام با حذر باش از هر چیز ناپاک که از تاک بیرون آید نخورد و شراب و مسکرات را ننوشد
و چیزهای ناپاک را هیچ نخورد و از هر چیز که او را امر کرده ام پرهیز نماید و مانوح بفرشته خداوند کفت
تمنا اینکه ترا باز داریم تا از برایت بزغاله را حاضر نمائیم و فرشته خداوند بمانوح کفت که اکر مرا
باز داری از طعامت نخوریم و اکر قربانی سوختنی تقریب نمائی او را بحضور خداوند تقریب نمائید
ستیکه مانوح نمیدانست که او فرشته خداوند است و مانوح بفرشته خداوند کفت که اسم تو چیست
تا آنکه وقتیکه کامل شدن کلامت ترا اکرام نمائیم فرشته خداوند کفت که اسم مرا چه میپرسی و حال
اینکه عجیب است پس مانوح بزغاله هدیه کرد و بالای سنک بخداوند تقریب نموده و فرشته
عجیبانه رفتار نمود که مانوح و زنش ملاحظه کردند زیرا که واقع شد هنکامیکه از مذبح شعله
بسوی آسمان متصاعد شد که فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود و مانوح و زنش ملاحظه
کردند و بر زمین افتادند و فرشته خداوند خویشتن دیکر بمانوح و زنش نمودار نمود آنکاه مانوح
دانست که ملک خداوند است و مانوح بزنش کفت البته میمیریم زیرا که خدا را نکران شدیم اما
زنش باو کفت اکر خداوند بمردن ما راضی بود قربانی سوختنی ما را و هدیه آردی را از ما نمیکرفت
و تمامی این چیزها را بما نشان نمیداد و مثل این چیزهای را حال بسمع ما نمیرسانید بعد از آن از زن پسری را

زائید واو را شمشون نام نهاد وان پسر نشو و نما کرد و خداوند او را مبارک نمود و روح خداوند
محنه دان گاه گاه در میان صرعاه و اشتاول او را تحریک مینمود و دیگر انکه در توراة در سفر لویان
در فصل دهم در ایه هشتم و نهم میفرماید خداوند تبارک و تعالی خطاب بحضرت هارون

וַיְדַבֵּר יְהוָה אֶל אַהֲרֹן לֵאמֹר: יַיִן

وَیدَبِر ادوناي اِل اهرون لیمور ییین

וְשֵׁכָר אַל תֵּשְׁתְּ אַתָּה וּבָנֶיךָ אִתָּךְ בְּבֹאֲכֶם

وشخار ال تشت اتاه وبانخا ایتاخ ببواخم

אֶל אֹהֶל מוֹעֵד וְלֹא תָמֻתוּ חֻקַּת עוֹלָם

ال اوهل موعد ولوء تاموتو حقت عولام

לְדֹרֹתֵיכֶם

لدورو تیخم

خداوند هارون را متکلم شده گفت تو و پسرانت بهمراهت هنگام در امدن شما بخیمه رفتن بخیمه مجمع
شراب و مسکرات را نخورید مبادا که بمیرید و در قرنهای شما قانون ابدی باشد و در فصل ۶ کتاب

הַשֹּׁתִים בְּמִזְרְקֵי יַיִן וְרֵאשִׁית שְׁמָנִים

هَشوتیم بِمِزرقی ییین ورِاشیت شِمانیم

יִמְשָׁחוּ וְלֹא נֶחְלוּ עַל שֵׁבֶר יוֹסֵף

یِمشاحو ولوء نِحلو عل شِبِر یوسف

یعنی انکسانی که بر زنبق ... که میپرانند و جهة خودشان الات موسیقی را مثل داود پیدا میکنند که با ابریق شراب را مینوشند و خودشان را با بهترین روغنها ممسوح میسازند اما بسبب انکسار یوسف محزون نیستند پس حال با اسیران اسیر خواهند شد و صیت [illegible] کان با ... خواهند رفت

یعنی انانیکه شراب میخورند بان سبب با میهمانان ... و در کتاب حضرت شعیاي پیغمبر در فصل
پنجم در ایه یازدهم میفرماید در مذمت شراب و مسکرات خداوند تبارک و تعالی

و در رهیمی فصل ایه ۲۲

הוֹי מַשְׁכִּימֵי בַבֹּקֶר שֵׁכָר יִרְדֹּפוּ מְאַחֲרֵי

هوي مَشکیمي بَبوقِر شِخار یِردوفو مِاحِرِي

בַנֶּשֶׁף יַיִן יַדְלִיקֵם: וְהָיָה כִנּוֹר וָנֶבֶל תֹּף

بَنِشِف ییین یَدلیقِم وِهایا خینور وانِبِل توف

וְחָלִיל וָיַיִן מִשְׁתֵּיהֶם וְאֵת פֹּעַל יְהוָה

وِحالیل وِیایِن مِشتیهِم وِاِت پوعَل ادوناي

לֹא יַבִּיטוּ וּמַעֲשֵׂה יָדָיו לֹא רָאוּ:

لوء یَبیطو ومَعسِه یادایو لوء راءو

و ایضا در فصل ۲۸ ایه ۷

یعنی وای بر شبگیران صبح که بدنبال شراب تاخت میبرند و هم چنین در شام چندگونه سازها
میزنند و شراب خوردن شغل ایشان است افعال و کردارهای خدا را نگاه نکردند و صنعتهای
او را ندیدند بان سبب اواره شوند قوم من از نافهمیهای ایشان و هم چنین چند ایه پی در پی
در مذمت شراب و کردارهای و رفتارهای ایشان کرده تا اخر گفته وای بر انان که بدی را
خوب و خوبی را به بدی مینمایند و ظلمت را بجای نور و نور را بجای ظلمت گذاشته اند و
تلخی را بجای شیرینی و شیرینی را بجای تلخی مینهند و وای بر انانیکه در نوشیدن شراب
پهلوان و در مزج مسکرات قوت میدانند و دیگر در فصل چهارم در ایه یازدهم کتاب هوشع

و در کتاب ناحوم فصل اول ایه ... [illegible]

ואכלו ולא ישבעו הזנו ולא יפרצו כי

وِاخلو ولُوء يِسْبَاعُو هِزْنو ولُوء يِفْرُوصُو كِي

את יהוה עזבו לשמר

اِتْ ادُونَاي عَازُبو لِيشْمُور

یعنی زنا و شراب و شیره انگور دل را میگیرند و ایضاً در کتاب هوشع در فصل

سیم در آیه اول میفرماید در مذمت شراب و زنا و بت پرستی خداوند تبارک و تعالی

ויאמר יהוה אלי עוד לך אהב אשה

وِيُومِر ادُونَاي اِلَي عُود لِخ اِهَب اِيشَّاه

אהבת רע ומנאפת כאהבת יהוה את

اِهُبَت ريع وُمْنَااِطِت كَاهَبَت ادُونَاي اِت

בני ישראל והם פנים אל אלהים אחרים

بِنِي يِسْرَائِل وِهِم پُونِيم اِل اِلُوهِيم اُحِرِيم

ואהבי אשישי ענבים

وِاُوهِبِي اَشِيشِي عَنَابِيم

یعنی خداوند بمن فرموده که باز دیگر برو و انه شده زن زانیه که محبوبه رفیق

باشد دوست مدار نه بموافق محبت خداوند به بنی اسرائیل در حالیکه ایشان بخدایان

غیر رو آورده و شیشهای شراب را دوست میداشتند و دیگر در فصل ۴ در آیه هجدهم

סר סבאם הזנה הזנו אהבו הבו קלון

سَار سَابَام هَزْنَه هِزْنو اَهَبُو هِبُو قَالُون

מגניה

مَاگِنِيهَا

و دیگر در کتاب مثلی حضرت سلیمان در فصل بیستم در آیه اول میفرماید در مذمت شراب

לץ היין המה שכר וכל שגה בו לא

لِص هَيَيِن هُومِه شِيکَار وِخال شُوگِه بُو لُوء

יחכם

يِحْكَام

یعنی شراب مستهزئ و مسکرات غوغا آورنده است و هر کس که باو فریفته شود

حکیم نمیشود و دیگر آنکه در فصل بیست و سیم در آیه سی‌ام کتاب مثلی سلیمان

למאחרים על היין לבאים לחקור

لِمْاُحِرِيم عَل هَيَيِن لَبَائِيم لَحْقُور

ממסך אל תרא יין כי יתאדם כי

مِمْسَاخ اَل تِرِع يَيِن كِي يِتْاَدَام كِي

יתן בכיס עינו יתהלך במישרים אחריתו

يِتِن بَكُوس عِينُو يِتْهَلِخ بِمِيشَارِيم اَحْرِيتُو

כִּנָחָשׁ יִשָּׁךְ וּכְצִפְעֹנִי יַפְרִשׁ :

کنحاش یشاخ وخصیفعونی یفریش ۳۲

یعنی مرکسا نیراست که متوقفین اند در شراب و عازم شده مسکرات ممزوج
را تفحص مینمایند هنگامیکه شراب سرخ فام است و رنکش را در جام غلیان ساخته
وهم براستی حرکت مینماید پایان منکر که عاقبت مثل مار میکزد و مثل شاه مار نیش
میزند چشمان تو بزنان بیکانه نکران خواهد شد و دل تو متدبر کجیها خواهد
بود و مثل خوابیده در میان دریا و مانند ناظر بر سر دکل کشتی خواهی بود و میکو
ییکه مرا زدند والم نکشیدم و مرا کوفتند و در یافت نکردم کی بیدار شوم باز خواهم
تا انکه باز میکرا ازا جستجو نمایم و دیکر این جماعت بدبخت ولی عاقبت از برای خوردن
شراب قرارداد کرده اند که بدون شراب هیچ امری ازایشان صورت پذیر نیست
و در هنکام عقد و نکاح و ختنه کردن و عیدها و شنبه ها تا در این اوقات
پیاله شراب را بکلهٔ ایشان بدست نکیرد و دعای بران نخواند و مردم را ازان
شراب قدری نچشانند هیچ امری ازایشان درست نیست و در کتاب عین یعقوب
نوشته که چون در توراة مذکور است که در روز تولد حضرت اسحق حضرت
ابراهیم ضیافت سنکینی و ولیمهٔ پسر خود را داد و در روز قیامت نیز جناب
اقدس الهی شیلانی خواهد کشید که از ضیافت حضرت ابراهیم سنکین تر باشد
و در ان روز جشن قدحی را میزبان پر از شراب نموده تکلیف بحضرت ابراهیم خوا

هد نمود که آنحضرت دعا بران بخواند آنحضرت خواهد کفت که من قابل نیستم چون که
اسماعیل ازمن بهم رسیده شایسته این معنی نیستم وازخود دور خواهد نمود بعد از
ان تکلیف بحضرت اسحق خواهند نمود ایشم خواهد کفت که من شایسته این معنی نیستم
چون حضرت عیسی ازمن بوجود امده بعد تکلیف بحضرت یعقوب میشود واو نیز در
جواب میکوید که من شایسته نیستم چون جمع میان بین الاختین نمودم بعد تکلیف
بحضرت موسی خواهد شد انحضرت نیز در جواب خواهد کفت که من نیز قابل نیستم
چون مدفن من در بیابان تیه شده بعد تکلیف بحضرت یوشع خواهد شد انحضرت
خود را معذور داشته خواهد کفت که ازمن اولاد ذکور بوجود نیامده بعد تکلیف
بحضرت داود نموده اوبی بمضایقه قدح را کرفته وبی مضایقه دعا بران خواهد
خوانده بعد بصحبت مشغول خواهند شد غرض ازاین نامربوطها هیچیک در
کتب انبیاء مذکور نیست مکر علمای ازروی کیف شراب اینهارا بافته
اند و دیکر انکه در باب احترام داشتن شنبه را جماعت بنی اسرائیل بعضی ازانها
چنین میدانند که این شنبه را باید این جماعت همیشه داشته باشند و حال انکه
که چنین نیست چون جمیع اوامر و نواهی که بجماعت بنی اسرائیل [illegible] بشماره در
اورده اند ششصد و سیزده است ازانها یکی احترام داشتن شنبه است و احترام
شنبه وقتی بثبوت پیوست که شریعت توراة وعده داشته مخصوص بیت المقدس
و شهر بیت المقدس بوده حال شنبه هم مثل سایر احکامها منسوخ خواهد بود و علاوه

بران زمان بیت المقدس اول هیوشع پیغمبر از جانب خدا خبر اورده و گفته است که باطل کنم
همه شادیهای ایشانرا و ماههای ایشانرا و شنبهای ایشان را و عیدهای ایشان را و
دیگر در توراة دو سه ایه مذکور است که شنبهای من را نگاه دارید و از بیت المقدس من بترسید
غرض این دو ایه تاکید بشنبه نگاه داشتن است لیکن احکام توراة هم بسته بزمین بیت
المقدس است و از بیت المقدس گذشته جای دیگر بدعت است و مشهور است که در میان
بنی اسرائیل ده نفر بودند از افاضل و اشراف که جمیع بنی اسرائیل بر گفتار ایشان وثوقی داشتند
وایشان را مقتدای خود میدانستند و الان هم وثوقی دارند بانها و این ده نفر دو نفر ایشان
یکی ربی اشموعیل و دیگری ربی عقیبا بود ان ربی اشموعیل گفت که من مکرر خدا را دیده
ام و خداوند از من استدعا نموده که من او را دعا کنم خلاصه باین افسانه خود را مقبول طبع
وضیع و شریف این طایفه مردود قلمداد کرده اند و چون این جماعت در طریقه تناسخ و تمامی
سخ جد و جهد کاملی دارند چنین شهرت داده اند که روح ده نفر از برادران حضرت
یوسف که باعث در بدری و فروختن حضرت یوسف شده بودند باین ده نفر حلول کرده
و ایشان منسوخ ده نفر پسران حضرت یعقوبند باین معنی که ایشان حامل ارواح ان حضرات
اند باعث ازدیاد شرافت گردیده بودند و دران اوقات پادشاهی بود از کفار بر ایشان خروج
کرد و بر شهر بیت المقدس استیلا یافته مجموع بنی اسرائیل را مسخر کرده در این بین از جماعت بنی
اسرائیل انکسانیکه باعث اوردن ان پادشاه شده بودند انها این معنی را بعرض پادشاه رسانیدند
که طایفه بنی اسرائیل را اعتقاد اینست که ده نفر از افاضل ایشان منسوخ پسران حضرت یعقوب اند

پادشاه این سخن را شنیده ان ده نفر را طلبیده و این بهانه را دست اویز خود نموده بمقام باز
خواست ایشان برامده که من شنیده ام که روح برادران حضرت یوسف بشما حلول کرده کانه شما
برادران حضرت یوسف هستید حال بگوئید که شما چرا چنین عملی کردید برادر خود را که اشرف و اکمل
از شماها بود بچنین خواری او را ببهای کم فروختید و پدر خود را بمفارقت ان گرفتار کردید حال
من انتقام او را از شما میکشم که عبرت روزگار گردد تا کسی دیگر چنین عملی نکند پس امر کرده تا
اسباب اشکنجه مهیا نموده و هریک از انها را در حضور خود بعقوبت تمام انتقام کشید از انجمله
یکی از انها را امر کرده تا زنده او را پوست کندند و پوست او را از کاه پر کردند و دیگری را بر
اهن تافته و تفسیده انداخته و دسته پشمی را با ب سر نموده بر روی سینه او گذارده تا
در تر جان دهد و دیگر برادر دیگر را جوشانیده غرض هر یک از این ده نفر را بزجر هرچه
تمامتر بوده بقتل رسانیده و داغی بر جگر این طایفه نهاده که تا امروز هنوز تعزیه داری
و ماتم داری میکنند و هنوز فراموش نکرده اند و هر سال یک روزی از برای خود قرار
داده اند که ماتم داری ایشان را میکنند المختصر خوب انتقامی کشید از ایشان که پاداشت
ان سخنان کفر بنیان ایشان را چنین عقوبت و زجر در خور بود و دیگر انکه چون جناب
احدیت بر تشکیکات این جماعت عالم بود سی چهل سال قبل از ظهور موفور باهر النور
جناب ختمی مآب پیغمبری را از میان ایشان بخوبی مبعوث گردانیده که راه حرف بر ان نبود
که کسی بتواند بگوید که این شخص ساحر بوده یا دروغگو بوده او را بعلامتهای چندی
خبر داده و نام نامی و اسم گرامی انحضرت را هم بایشان داده خلاصه که شبهه را راه مسدود

است و خبر ظهور ان بزرگوار را هم در وحی کرده مذکور است انشاء الله بعد در مقام خود
نوشته خواهد امد و دیگر انکه از بعثت تا رحلت انجناب خبر از پیغمبری ایشان و دوازده نفر
از اوصیای ان بزرگوار تمام انبیاء سلف خبر داده اند که از کدام طایفه و کدام قبیله و کدام
سلسله بهم خواهد رسید و در کدام مکان ظهور خواهد کرد و در چه وقت ظاهر شود و
طریقه و رفتار او چه باشد و تمام بودن شریعت انجناب و ابدی بودن انحضرت هیچیک را
مخفی نداشته انشاء الله هر یک را در مقام خود ثبت خواهیم نمود و دیگر انکه این جماعت
بنی اسرائیل از روزیکه توریة بر ایشان نازل شده و صاحب شریعت شدند تا زمان خراب
شدن بیت المقدس ثانی هر معصیتی که کردند کفاره ان از برای ایشان میشد چنانچه
در همان ایه هفتاد هفته که حضرت دانیال خبر داده و سبب کفاره شدن هم بود که در وقت
ابادی شهر بیت المقدس ایشان قربانی چندی داشتند که در انخانه بعمل میاوردند
چه از برای نماز یومیه و چه از برای خطاکاری که عمداً یا سهواً از ایشان بظهور میرسید
و چه از برای حیض و نفاس و جنابت و از برای هر عید و شنبه و غیره هر یک قربانی مخصوصی
داشتند که ان قربانی کفاره ان عملرا از برای ایشان حاصل میشود نهایت بعد از خراب
شدن بیت المقدس ثانی که ان قربانی ها بالکلیه موقوف گردید و دیگر چیزی چاره
کار ایشان و کفاره گناهان ایشان را نمیکند مگر قبول کردن دین اسلام و اطاعت پیغمبر
اخر الزمان و الحال مشخص شد که شریعت قدیم را ندارند این طایفه یهود عنود مگر بعض
اجزائی و بقیه خود ساختگی برای علمای خود و از همین دلایلیکه مذکور شد یک دلیل موقتی

بودن میباشد و ایات دیگر هم در توریة نوشته که دلیل بر موقتی بودن توریة میباشد
که مذکور خواهد شد اولا انکه در سفر مثنی در فصل چهارم در ایه پنجم نوشته که ببین
شمارا که قوانین و احکام نوعیکه خداوند مرا امر فرموده شمارا تعلیم نمودم تا در میان زمینیکه
جهة ارث گرفتن در ان در میائید چنین بجای اورید غرض از این ایه انستکه حضرت موسی
میفرماید که رسم و شریعت توریة را شما یاد گرفتم تعلیم نمودم هم چنان که خداوند بمن فرموده شما هم
بجای اورید در ان زمینیکه خواهید میراث گرفت هرگاه کسی بگوید که این ایه از برای احکامی
نیست که وابسته بزمین بیت المقدس باشد حقیقت میتواند بگوید چون لفظ کل در این ایه
مذکور نشده که یعنی کل احکام باشد و مقصودش بر بعضی احکام بوده که تعلق بان زمین داشته
باین جهة این را فرموده جواب اینستکه باز در همین سفر در فصل پنجم در ایه سی و یکم مذکور
که میفرماید خداوند بحضرت موسی تو در اینجا نزد من بایست تا تمامی اوامر و فرایض و قوانین
و احکامیکه میباشد ایشانرا تعلیم نمایم تا انها را در زمینیکه من بایشان جهة وراثت
انهارا بجای اورند غرض از این ایه اینستکه بعد از این نزول توریة بموسی خداوند
فرموده که همه تره ها و زمانها و رسمها و شریعتهای را باید در ان زمین بجای اورند
که من بایشان خواهم داد و میراث ایشانست غرض این ایات همگی موقتی بودن توریة
میباشد هرگاه کسی حق را منظور داشته باشد و دیگر در همین سفر در فصل ششم
در ایه اول میفرماید که این فرمانها و شریعتها که خداوند بمن فرمان داده است که تعلیم
بدهم شمارا تا انکه در ان زمین بعمل بیاورید و بعد در همین سفر در فصل یازدهم در ایه

محل نوشتن آیه
این آیه را هم باید نوشت
این آیه را هم باید نوشت

سیم و دوم میفرماید پس بعمل آوردن تمامی قوانین و احکامیکه امروز بیش شما میگذارم تو
جه نمائید و در آیه اول فصل دوازدهم میفرماید اینهایند قوانین و احکامیکه بعمل آوردن
آن بر شما لازم است در زمینیکه خداوند خدای پدران شما از جهة ارثیتش بتمامی ایامیکه
بر روی آن زمین باشید بشما میبخشد در اینجا هم حضرت موسی میفرماید که نگاه داشته
و بکار سازید جمیع رسوم و شریعتهائی که من شما را امر مینمایم دوباره تکرار کرده که همه رسم
و شریعت را باید نگاه دارید و بعمل بیاورید در آن زمینیکه خدا بشما میراث داده و در همه روز
کارهائیکه شما زنده هستید در این مقام دلیلی واضح تر از این نمیشود که در همین سفر در
فصل دوازدهم در آیه هشتم الی یازدهم میفرماید موافق هر آنچه که اینجا ما هارا امروز عمل می
نمائیم که هر کس آنچه را پسند میاید معمول میدارد زیرا که تا حال بآرامگاه که ارثی که
خداوند بتو میدهد نرسیده اید اما چون از اردن عبور نموده در زمینیکه خداوند شما را
وارث آن میگرداند ساکن شوید و او شما را از کل اعدای شما دور و آرام داده با امن مسکن
نمائید آنگاه جای خواهد بود که خداوند شما خواهد برگزیند تا آنکه اسمش را در آنجا
ساکن گرداند بآنجا هر چه که من بشما امر میفرمایم بیاورید از قربانیهای سوختنی و سایر
ذبایح خود و عشرهای خود و هدیهای برداشتنی دستهای خود و هدیهای نذری
برگزیده که برای خداوند نذر مینمائید و در آیه سیزدهم میفرماید که از خود با حذر
باش مبادا که قربانیهای سوختنی خود را در هر جائی که منظور تواست تقریب نمائی
العیاذ بالله آنوقت که هنوز نرفته بودند در زمین بیت المقدس خلاف شرع میکردند

وابن

واین نمیشود چراکه خود حضرت موسی خودش بنفس نفیس خود را داخل قوم شمرده والا باید که
بگوید که شما میکنید آنچه را در اینجا پس معلوم است که آنجا بخلاف شرع ننموده است اما قبل از آنکه
در بیت المقدس رفتند آنوقت مامور شدند بعمل کردن احکامات چراکه نرفته بودند که
بیاموزند آیه در این زمین معلوم است که توراة مختص بزمین بیت المقدس است که این همه
رشادات را فرموده است و در توراة نوشته که آنچه را من بشما امر کردم در آن زمین بجای آورید
حال اینها که گفته در بلدهای خارجه بعضی احکامات را که صرفه ایشان است میکنند بعمل میآورند
و بعضی را با وجود یکه خداوند عالم در چندین آیه مفهوم کرده و لفظ کل فرموده که هیچ
یکی را نمیتوان ترک کرد غرض اینکه در توراة خود نوشته که شما دخل و تصرف مکنید حالا دخل
و تصرف میکنند و از جمیع احکامات توراة گذشته اند و سرگردان و خسر الدنیا و الآخره مانده
اند و منظور همه این سفارشات جناب موسی در بیابان بودند و هنوز بزمین بیت
المقدس نرفته بودند و از رودخانه اردن نگذشته بودند و در اخر اینها جناب موسی
میفرماید در سفر مثنی در فصل بیست و یکم در آیه دوازدهم که ایکه لاویان و زنان و اطفال و
غریبان که در اندرون دروازه هایت میباشند جمع کن تا آنکه بشنوند و بیاموزند و از خدا
وند شما ترسیده بعمل نمودن تمامی این کلمات توراة متوجه شوند و دلیلی واضح تر از این
نمیشود که در سفر لاویان در فصل بیست و پنجم در آیه بیست و سیم میفرماید اما زمین ابدا
فروخته نشود زیرا که زمین از آن من است چونکه شما پیش من غریبانید و مهمانید و
در تمامی زمین میراث خودتان فدیه بزمین را بدهید اگر کسی از روی انصاف و

انچه در
بلکه مخصوص بعد از ... و بعبارة اخری ...
مطلق الفاظ بود ... و هنوز ...
[illegible]
یعنی جماعت یهود در زمین بیت
المقدس ...
و حمل ... باین عنوان ...
در باب احکام توریه نمائید
عمل میکنند مثل احکام ...
[illegible]
[illegible]

و بدون تعصب همین ایه را مطالعه کند یقین میکند که زمین عاریه بوده چرا
که اختیار فروختن زمین را نداشتند مگر خانهای که ساخته بودند و دران مسکن
داشتند حال در این ایات دیگر چیزی باقی نگذاشته بجهة موقت بودن تورات و دلیلها
واضح اولا انکه فرموده که بتمام بنی اسرائیل بگویید که تمامی احکامات مرا در این زمین
بجای اورند ثانیا مادامیکه شما در این زمین هستید هرگاه تورات ابدی میبود دیگر ضرور
این همه تکرار نبود که شما تورات را در فلان زمین بجای اورید اگر بگویند که همه
درخصوص بجا اوردن احکام تورات بود چنین نیست بجهة اینکه چهل سال بنی اسرائیل
در بیابان بودند جناب موسی نیز در میان ایشان بود و احکامات را هم بجای میا
وردند دیگر ضرور تکراران نبود باید بفرماید در کل روی زمین و در هر جا که با
احکام مرا بجای اورید و دیگر حضرت موسی فرموده اند که وقتیکه بزمین بیت المقدس
رفتید و زمان جمع کردن شد تمام بنی اسرائیلیان جمع میشوند انوقت بایشان بگو
که تمام احکامات مرا که تورات را باید در این زمین و رفتی که میروید بجا بیاورید
با وجودیکه خود حضرت موسی میدانست که طایفه بنی اسرائیل از ان زمین بر
خواهند شد چنانچه در سفر مثنی در فصل بیست و نهم در ایه بیست و هشتم میفرما
خداوند ایشان را بغضب و قهر و غیظ شدید از زمین خودشان استیصال
ایشان را بزمین دیگر خواهند انداخت مثل امروز با وجود دانستن این نقلها که
باز فرموده در زمین بیت المقدس احکام تورات را بجای اورید دیگر بعضی علمای

این ایه را که در سفر مثنی در فصل پنجم و در ایه شانزدهم است که میفرماید که پدر و
مادر خود را محترم بدارید چنانکه خداوند تو را امر فرموده است تا انکه روزهایت
طویل شده در زمینیکه خداوند بتو میدهد و تو را نیکوئی باشد بعضی گویند که این
هم باید مخصوص بزمین بیت المقدس باشد جواب اینستکه خداوند عالم است و
چیزی بدیگر کاه او واضح است میدانستکه بعد شریعت تازه خواهد فرمود و بعضی
زمانهای دیگر در میان ان شریعت مقرر خواهد فرمود و بعضی از فرمایشات را هم
خواهد نمود چنانچه حضرت شعیا در فصل بیست و هشتم میفرماید در موضع خودش مذ
خواهد شد حال میخواهیم بدانیم که درازی عمر کدام است اگر بگوئیم عمر طولانی اگر
شخص میباید بیست سال عمر کند بعوض مزد پدر و مادر عمر او صد سال خواهد
هم چنانکه بعضی از مفسرین ترجمه کرده اند که این بحث لازم میاید بجهة اینکه خدا
تبارک عالم است و میدانستکه طایفه بنی اسرائیل بذلت خواهند افتاد باید همین قدر
بفرماید که عمرت طولانی خواهد شد دیگر اشاره کردن بر زمین را نمیخواست پس هرگاه
چنین باشد لازم است که بگوئیم یا در این بلاد غربت پدر و مادر بجا اوردن مزدی
و یا بگوئیم از این باب کلام خارج هستیم و این حکم از ما خارج است و از این ثواب بهره
نداریم و از این هیچ کدام که درست نماید بجهة اینکه هرگز خداوند عالم توجه را
مزد نمیباید و انخدائیکه در زمین بیت المقدس عمر را طولانی میکند در بلاد خارجه
هم میتواند طولانی بکند و دیگر انکه علما نوشته اند که هر ثواب مزدی دارد که با وعید

هم چنین عزت پدر و مادر هم خداوند عمر طولانی میکند و اولاد تو هم ترا عزت میدهند اما
وتوراة چه دخلی دارد به بیت المقدس اگر بگوییم که در ولایت بعید خارجه خارج از این
حکم هستیم مطلب ثابت است هرگاه عزت پدر و مادر هیچ احتیاجی بکاهن و قربانی و بیت المقدس
ندارد و از جمله عشر هم ثابت منسوخ باشد احکام الهی دیگر جای خود دارد باوجودیکه
احکامیکه باطل نبود این یک حکم عقل شهادت میدهد که باطل نبود اما حقیقت اینست که
این عمر طولانی ان نیست که که اگر عمر هشت سال باشد ده سال شود مگر اینست که
که من تا چند مدت قراری داده ام که طایفه بنی اسرائیل در زمین بیت المقدس بنشینند
و هرگاه احکامات مرا بجای اورند از ان قراریکه داده ام زیادتر خواهم کرد چنانکه چند
جاها در توراة نوشته و دیگر در سفر مثنی در فصل چهارم در ایه بیست و ششم میفرماید
که امروز اسمان و زمین را بشما گواه میگیرم که بزودی از روی زمینیکه بشما از جهة
ارثیتش از اردن بان میگذرید البته هلاک خواهید شد و روزهای خودرا دران
نخواهید دید بلکه مستاصل خواهید شد و خداوند شمارا در میان قومها پراکنده
خواهد نمود و در میان قبائل که خداوند شمارا در انجا میبرد قلیل العدد واگذاشته
خواهید شد و دیگر انکه در همین فصل در ایه چهلم نیز میفرماید بنابراین قوانینش و اوامر
که من امروز ترا امر میفرمایم نگاه دار تا انکه تو و فرزندان تو بعد از تو نیکو باشند
و روزهایت را در تمامی اوقات در زمینیکه خداوند شمارا مامور داشته است
سلوک نمایند تا انکه زنده بمانید و در همین سفر در فصل ششم در ایه اول و دوم

وسیم میفرماید که اینها اند اوامر و قوانینکه خداوند امر فرموده جهة تعلیم دادن شما که
در زمینیکه بتصرف ان روانه میشوید بعمل اورید تا انکه از خداوندت بترسید تمامی
قوانین و اوامریکه بتو امر میفرمایم مرعی دارید تو و فرزندان تو و فرزندان فرزندان
تو تمامی روزهای عمرتان که روزهایت طویل شده پس ای بنی اسرائیل بشنوید و بعمل
نمودن متوجه شوید تا انکه با شما خوشی بوده باشد بسیار متوافر شوید نوعیکه خداوند
وند ابائت بتو وعده نموده در زمینیکه شیر و عسل جاریست و بعد در سفر مثنی در
فصل یازدهم در ایه هشتم میفرماید پس تمامی اوامریکه امروز بشما میفرمایم
نگاه دارید که قومی بوده باشید و قوی بوده در زمینیکه جهة ارثیتش بان عبور
مینمائید داخل شده بتصرف اورید و تا در زمینیکه خداوند باباهای شما سوگند یاد نموده
که بایشان و ذریه ایشان بدهد زمینیکه شیر و عسل دران جاریست روزهای شما طویل
شوند و در همین سفر در فصل هفدهم در ایه بیستم میفرماید تا دلش بر برادرانش مغرور نگردد
و از حکم براست و چپ انحراف نورزد تا انکه در میان بنی اسرائیل در مملکتش روزهای خود
و پسرانش طویل نماید و در اینجا هم فرموده سلطنتش طول کشد و نفرموده که عمرش طول کشد
و بعد در همین سفر در فصل سی ام در ایه شانزدهم میفرماید چونکه امروز ترا امر میفرمایم که
خداوندرا دوست دار در راههایش رفتار نما و اوامر و نواهی و قوانین و احکامش را نگاه
دار تا زنده بمانی و بسیار شوید و خداوند ترا در زمینیکه جهة تصرفش بان در میائی
برکت دهد و اگر دلت برگردد و اطاعت ننمائی و رانده شده خدایان غیررا سجده کرده عبادت

امروز شما را آگاه میسازم که بیقین هلاک شده روزهای خود را بر روی زمینیکه از
اردن میگذرید تا آنکه جهت ارثیتش بآن داخل شوید بآن طویل نخواهید گردانید امروز
آسمان و زمین را بر شما گواه میگیرم که من حیات و ممات و برکت و لعنت را در حضور شما گذاشتم
پس حیات را برگزینید تا تو و ذریهٔ تو و فرزندان تو زنده بمانند تا خداوند را دوست داشته
قول او را بشنوید و با او ملصق شوید زیرا که حیات تو و درازی عمر تو اوست تا بر
روی زمینیکه خداوند بآبای شما ابراهیم و اسحق و یعقوب سوگند یاد نموده بود که آنرا
بایشان خواهد داد ساکن شوید پس معلوم میشود از همه آیات که این درازی عمر ایشان
نیست مگر ایام زمین طولانی شود که آنهم مقدار مدتی که عهد کرده بودم بحضرت ابراهیم
جزو این احکامات شما اینست که زمین را بر تر از شما پس بگیرم و همچنین در سفر مثنی
در فصل سی و دوم در آیه چهل و هفتم میفرماید زیرا که برای شما امر باطل نیست بلکه
حیات شماست بواسطه این کار روزهای شما در زمینیکه بخصوص تصرف آوردن آن
از اردن بآنجای میگذرید طویل خواهد کرد پس اگر بگوئیم همهٔ این درازیهای مذکور
عبارت از این عمر معلوم میشود که جمیع احکام توراة مزدش درازی عمر ایشان است یعنی عمر ایشان
دراز میشود بشرطیکه در زمین بیت المقدس بجای آورند و اگر در بلادهای بعیده باشند
مخاطبین آنها مزد ندارند اگر بگوئیم که بغیر از این درازی عمر مزد و عقابی هم داریم این حرف
بیمعنیست و پیش خود ساختست مگر حضرت موسی در همه جا هم مزد را بیان کرده میتوانست
که بگوید هر گاه و هر جا که این احکامات را بجا بیاورید من عوض با آخرت شما مزد میدهم در

بکن شما



هیچ جای توراة این عبارت مذکور نیست مگر حیثی وعده دنیوی فرموده حال ثابت شد که هم
جا نوشته درازی ایام عمر تو را زیاد میکنم آن نیست که عمر تو زیاد بشود مگر ایام نشستن تو در بیت
المقدس تعیین شده اما از اینجاها معلوم نیست که چند وقت و چه قدر دوم حضرت ابراهیم
را وعده فرموده آنهم انشاء الله ثابت خواهیم نمود بجهة رفع شبهه بعضی که اعتقاد ایشان
اینست که زمین بیت المقدس موروثی ما خوانده شده و معنی ندارد که ارث را بر سبیل عاریه
بکسی بدهند پس او را ارث بنامند لازم آمده که این کمترین محمد رضا چند کلمه در این
جا بیان نمایم و بعد در اثبات مدت مذکور و توقف در آن زمین برداخته و آن اینستکه اولاً در بعض
ذکر شد و مختصری هم در اینجا مذکور میشود که زمین را بحضرت ابراهیم بخشیدند و فرمودند
که بتو دادم و بذریهٔ تو اما اسم نبرده که حکما باسحق میدهم یا باسماعیل و نیز در مشیت قرار
گرفته بود که هر کدام عبادت خداوند را درست بجای آورند زمین بیت المقدس را بایشان
خواهد داد اول باسحق داد و سفارش فرمود که این احکامات باعث دوام شماست بعد
از اینکه لایق نبودند و نشنیدند از ایشان پس گرفت و باولاد حضرت اسمعیل داد
پسر ارشد حضرت ابراهیم بود اما از ابراهیم پس نگرفت ابراهیم اسمعیل را زیاد دوست
میداشت هم چنانکه در توراة نوشته و الان هم زمین بیت المقدس مسجد است در کمال صفا
و اطاعات و هر ملتی که بدین و آئین حضرت خیر المرسلین در آمدند در آنجا نماز میخوانند
هم چنانکه حضرت شعیای پیغمبر از قول خداوند اکبر در فصل پنجاه و ششم فرموده که خانه
من خانه نماز خوانه است همه قومها در آنجا نماز خواهند خواند و این لفظ مستقبل است

اشاره بآیه لازم است

و حضرت ابراهیم

اشاره بآیه نبود

کی بیتی بیت تفیلاه
ییقاری لکال هاعمیم

ولغط جمع فرموده است وطایفه بنی اسرائیل یک گروه خوانده شده اند پس انجام بحثی دیگر وارد نماید
خداوند خود مختار است کیست که باو بگوید که چرا چنین وچنان کردی خلاصه اینجا که فرموده در توراة
در سفر مثنی در فصل سی ام در آیه پانزدهم میفرماید که ببین امروز حیات وخوشی وممات وبدی را در حضور شما
میگذارم و دیگر از همین سفارشات معلوم میشود که تقسیمی فیمابین حضرت اسماعیل وحضرت اسحق
شده از جانب خداوند که میفرماید که هرچند سال در دست هر یک از اینها باشد اگر کاری بکنید
از برای رضای خداوند در دست شما بشر بماند والا اگر داده بود بشرط وتا ابد الاباد در دست ایشان
باشد دیگر مرا احکامات چه معنی داشت که بر ما بگذارد که این همه عمر دراز وعده بدهد وباران
وشبنم وعده بفرماید همین مزد وجرم اینها از برای همفادیت اینها بس بود دیگر ضرور نبود بر ما
شما را از اینجا برکند خواهم کرد واین طایفه بنی اسرائیل حجت های بیجا وبیقاعده میکردند چنان
که در همه جاهای توراة معلوم است وحجتهای اینها شهرت دارد وان یکی که حرف حسابی وبجا
بود حجت میکردند که بلی زمین بیت المقدس را خدا بحضرت ابراهیم وعده فرموده که به پدرهای ما
بدهد البته خواهد داد ومیدهد کلام خداوند دروغ نیست پس این گونه احکامیکه بما میدهد
ومیفرماید که اگر بجا بیاورید شما را سیاست ونیوی میکند واگر بجای آورید مزد شما اینست که
در این زمین باشید وخوش گذرانی کنید اگر زمین موروثی ماست چه منتی بر ما دارد واگر
که عوض مزد بما وامیگذارد مال خودمان را بخودمان میدهد واگر بر سبیل مزد بما منتقل خواهد
شد پس چه منتی بر پدرهای ما حضرت ابراهیم وحضرت اسحق ویعقوب دارد واگر فرموده
خداست که موروثی خواهد بود چرا میفرماید اگر نشنوید از شما واپس میگیرم واگر بشنوید چرا

لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون

در عالم نسبت

چه معنی دارد

مزد انعام دیگری بما وعده میکنی هرگاه باران وشبنم وبرف ما را از یاد خواهی داد خود فرمو
ده که این زمین شما را سیراب خواهم کرد وخداوند هم فرموده است که باران وشبنم وبرف
را در وقت خود میاهم معلوم است که هر زمینی حق آب دارد اما این زمین حق اینکه باران
خوب اگر نشنویم باران بدهد واگر نشنویم باران ندهد دیگر موروثی ما را از ما چرا واپس بگیرد
وچرا ما را دربدر کند همه حرفهای حسابی داداشتند پس اینجا معلوم است که بایشان
فرموده بود که تا فلان وقت در دست شما باشد اما اگر نافرمانی نکنید بر شما خوش
والا ابد میگذارد وعلاوه از این اگر بشنوید انعام شما اینست که از مدت معینه معلو
زمین را بدست شماها وامیگذارم حال آمدیم بر سر اثبات مدت مذکوره اولا از قول
علما که بجهت این آیات که مذکور کردیم راشه نوشته که این همه مطلب رمز است هرگاه بگوئیم
مطلب به رمز بوده وایشان نمیفهمند چگونه میشود کلامیکه خداوند بفرماید
از ذهن جناب موسی لشنوند درک این معنی نکنند مرحبا اما این مرشدها و
مریدها اگر قوه درک آن نداشتند چگونه ایشان را انعام میداد وتعلیم میفرمود
با هم چنین اشخاصها رمز چرا بگوید یعنی آدم عاقل راشه درمیان این شصت بیور
هم نمیرسید که درک این رمز را بکند با وجود آن اشخاصی بودند که ادعای پیغمبری
میکردند هم چنین مثل حضرت یوشع بن نون وهارون وپنحاس وبطالئیل وغیر اینها
مانند راشه نبودند پس هرگاه چنین باشد خداوند فرموده که کسی دیگر را
مفهوم نکنید وانیکه از عقل دور است هم چه حرکتی از هم چه شخصی بقول راشه

اینها مثل کر و کور بودند و خداوند هم ایشانرا بازی داده اما نه چنین است که راشد
نفهمیده خداوند جمیع کلامهارا واضح فرموده و این یکی راهم هیچه میفرمود که اینها هم
نفهمند این چه خاصیتی داشت و این همه مفسرین متفق اند که بجهة چه خدا
وند توریةرا پیش از اینها بانداد جهتش این بود که خلق هنوز ظرفیت نداشتند
چرا میفرمود همین رمز است که دال است بر فهم ایشان و دانسته اند که همین مد
که ایام مکان ایشان است و هم علمای بنی اسرائیل را تسلی نزدن داده اند و خدا
نسبت بجهه داده اند و توریةرا نسبت بقباله داده اند همچنین که دلیل اورده اند
در حضرت شعیا را شاهد اورده میلند در فصل پنجاهم باری همچنین زنی و شوهری
میشود اصل شروطش بطور رمز میفرماید که زن هیچ چیز نفهمد که شرط مهر
چه بوده است پس این ادعائیکه راشه کرده است و گفته است رمز است بهیچ
وجه معنی است البته نفهمیده اند و قبول مطلب هم کرده اند و مدت هم قرار داده
اند و حضرت شعیای پیغمبر هم در فصل چهلم میفرماید که پر شد پیمانه او و دو
سال هم بیشتر ایشانرا بذلت خدا فرستاد بانجهة اینکه تمه مدت از اینها
مانده بود ایشانرا دوباره باز خرید کرد و برد در زمین بیت المقدس جای داد و حضرت
جبرئیل بدانیال خبر داد که هفتاد هفته دیگر برید ملبود و مهر یابود و چهار صد و
بیست سال دیگر انجا بودند تا انکه طیطوس آمد و ایشانرا بذلت انداخت و دلیلی که
باید طایفه بنی اسرائیل حکما هزار سال در زمین بیت المقدس باشند اینست که در

در سفر تثنیه در فصل یازدهم در ایه بیست و یکم میفرماید تا انکه روزهای اولاد شما در
زمینیکه به پدرانتان سوگند یاد نمودم که بایشان بدهم بسیار شوند مثل روزهای اسمان
بر زمین حال اگر بگوئیم که انهم درازی عمر خواهد بود باز همان بحثهای مذکور لازم:
اید پس یقین اینهم از آن عمرهای درازیهاست که پیشتر ثابت کردیم و معلوم است که میفرماید
که شما کاری بکنید که از مقدار مدت معینی زیاده تر در انجا بمانید و این مدت
چه قدر است بقدر ایام مابین دوری اسمان و زمین اگر بگوئیم که دخلی بدوری
دیگر ندارد گو تا اسمان بالای زمین است منظور است پس هرگاه چنین باشد ا
نیکو دلیلیست بجهة ابدی بودن توریة اما چه فایده که این معنی از این ترجمه
عیانست بدلیل اینکه اگر چنین منظور بود بایستیکه بفرماید همه ایامیکه اسمان بالای
زمین است دیگر حرفی هم نبود و این جا میگوید چون موافق اسمان بالای زمین است
مثل اینکه حضرت داود فرموده است در مزمور صد و سیم در آیه یازدهم که زیرا که
ارتفاع اسمانها از زمین رحمتش بر ترسند کانش عظیم تر است مثل تفاوت مشرق
از مغرب عصیان ما را از ما دور گردانیده است پس میتوان گفت تا اسمان بلند ا
بانتادور است مشرق از مغرب این نیست مگر چون مقدار بلندی اسمان و چون مقدار
دوری مشرق از مغرب این جا هم چون مقدار مابین زمین و اسمان همین قدر اند ابا
چه قدر است انچه را کل ملل قایل اند چه یهود و چه اسلام میگویند طبقه اسمان
تا طبقه دیگر پانصد سال است و حجم ان هم پانصد سال است و اینجا هم میفرماید چون

آسمان بالای زمین است و نجم طبقه هر دو در جمع است که هر دو هزار سال باشد
و اینست که حضرت داود در مزمور یکصد و پنج میفرماید در آیه هشتم که عهد خود را تا
و کلامیکه بهزار پشت مامور داشت ذکر مینماید آن عهدیکه با ابراهیم است و سوگندیکه
نمود و با اسحق عهد کرد هر چند که از آیه مذکور معلوم شد که هزار دور را نجوا
بگوید اگر بگوئیم که این دوری که در این جا گفته یعنی پشت در پشت باشد این هم از
قول خودشان درست نباید بجهة اینکه تا حضرت آدم معلوم است که چند پشت بوده
اما قبل از حضرت آدم دیگر انسانی نبوده سهل است که عالمی با این طرز بوده چگونه که
حساب دور و لد معدوم صرف را علما کشیده اند و نوشته اند پس این هزار دور
که اینجا میفرماید میتوان گفت که دور شمسی منظور بوده که هر دوری سالی باشد
بعد از این بچند دلیل نمیشود بدلیل آنکه اگر بگوئیم هزار دور هزار پشت باشد
معلوم است که بعد از نزول توریة باید هزار پشت بر پا باشد و هر پشتی کمتر از
و بیست سال نمیشود بلکه هم بیشتر چنانچه حضرت آدم تا زمان حضرت ابراهیم خلیل
بیست دور بوده و دو هزار سال طول کشید این هزار دور به بیست چند میشود
فرموده خداوند در کلام پیغمبر باید دور وغ بدانیم که در کلام نوشته آند پس لازم
که این هزار دور را شمسی بدانیم و از چند جهت درست میاید اول آنکه میفرماید که
کلامیرا که فرمودم آن برای هزار دور نبوده کل میرا مید هم از برای زمین بیت
المقدس که اینکه نقل زمین است و مدتش از دیگری بیشتر است که مدتش را

دور شمسی باشد هم چنانکه تحدیدی هم از مذکور ساخت اگر زمین بیت المقدس هم
حد و ندانشت وقت زمانش هم ضرور نداشت چونکه حدودش در توریة معین شده البته
وقت هم لازم است اگر بگوئیم که دوران برای عوالم نمیگنجد این بمعنی است چراکه در تفسیرش
بسیار دور میخوانند و دیگر در سفر تکوین در فصل نهم در آیه دوازدهم میفرماید که خدا
وند گفت که نشان عهدیکه میان شما و در میان تمامی ذی حیات که با شمایند هر بدهر ابد
بر پا میمانم این خواهد بود پس هرگاه هزار دور و هزار عالم لفظ ابدی اند و معلوم شود
هیچ بحثی وارد نمیاید مگر بگوید دیگر معنی کنیم و الا نوع دیگر بحث وارد میاید باری باز
حضرت موسی حساب کنیم همان دور که آسمان و زمین پانصد سال که یعنی طبقه ایست و یا نصف سال
دوری آن هزار سال میشود که وعده فرموده بود و در زمان بیت المقدس سه معصیت
داشتند اول بت پرستی دوم خون ناحق سیم زنا هشتصد و پنجاه سال در زمین بیت
المقدس نشستند و از حق حقیقی خودشان صد و پنجاه سال طلب داشتند و بهمین جهة
امیدواری داشتند تا وقتیکه بیت المقدس ثانی اباد شد بعضی رفتند و برخی نرفتند
جهتش این بود که دانستند باز هم خراب خواهد شد و باز بذلت خواهند افتاد که گفتند که
با این زحمتش نمیارزد اما ایام ذلت بخت النصر گوشت گاو و گوسفند و بز و حوانیکه
باید بقربان کردن بود نخوردند هم چنانکه ربی نوسعدیا گاون نوشته باز امدیم بر سر
که گفتیم هرگاه که شریعت موسی و توریة منسوخ نشود بعضی از فرمانهای توریة برجای
میماند اینستکه حضرت شعیای پیغمبر در فصل بیست و هشتم خبر داده در آیه دهم چونکه ساقا

ذکر نمودیم که پیغمبر موعود خواهد آمد و خداوند فرموده سخن خود را در دهن او خواهم گذاشت
چون بنی اسرائیل در وقت نزول توراة برق و صاعقه و زلزله و بادهای سخت دیده بودند
عرض کردند بحضرت موسی که بخداوند ما بگو که ما دیگر طاقت شنیدن این آوازها و این سخن
بادهای مخالف و این رعد و برق و زلزلهها نداریم که زنهای ما بار حمل بر زمین نهند از ترس خداوند
فرمود نیکو گفتند لکن کلام من دیگر باین نوع نخواهد آمد چنانچه میفرماید در کتاب حضرت شعیا

כִּי צַו לָצָו צַו לָצָו קַו לָקָו קַו לָקָו זְעֵיר
کی صو لاصاو صو لاصاو قو لاقاو قو لاقاو زعیر
שָׁם זְעֵיר שָׁם כִּי בְּלַעֲגֵי שָׂפָה וּבְלָשׁוֹן
شام زعیر شام کی بلعگی سافاه وبلاشون
אַחֶרֶת יְדַבֵּר אֶל הָעָם הַזֶּה׃ אֲשֶׁר אָמַר
احرت یدبر ال هاعام هزه آشر امر
אֲלֵיהֶם זֹאת הַמְּנוּחָה הָנִיחוּ לֶעָיֵף
الیهم زوت همنوحاه هانیحو لعایف
וְזֹאת הַמַּרְגֵּעָה וְלֹא אָבוּא שְׁמוֹעַ וְהָיָה
وزوت همرگعاه ولوء ابوء شموع وهایاه
לָהֶם דְּבַר יְהוָה צַו לָצָו צַו לָצָו קַו
لاهم دبر ادونای صو لاصاو صو لاصاو قو

لاقاو

לָקָו קַו לָקָו זְעֵיר שָׁם זְעֵיר שָׁם
لاقاو قو لاقاو زعیر شام زعیر شام
לְמַעַן יֵלְכוּ וְכָשְׁלוּ אָחוֹר וְנִשְׁבָּרוּ
لمعن یلخو وخاشلو احور ونشبارو
וְנוֹקְשׁוּ וְנִלְכָּדוּ
ونوقشو ونلخادو

یعنی زیرا که فرمان بالای فرمان فرمان بالای فرمان قانون بالای قانون قانون
بالای قانون است اندک اینجا اندک آنجا بس با لبهای مسخره و زبان بیگانه با
این قوم سخن خواهد گفت هنگامیکه بایشان میگفت که آرامگاه اینست خسته شدگان
را آرام دهید و مرجع نیز اینست اما اینکه از شنیدن آن ابا نمودند پس کلام خداوند بایشان فرمان
بالای فرمان است و فرمان بالای فرمان و قانون بالای قانون و قانون بالای قانون
است اینجا اندک آنجا اندک خواهد بود تا آنکه روانه شده بقفا بیفتند و منکسر شوند
و بدام افتاده گرفتار گردند اینست که بعضی احکامات توراة مثل عرث بد و مادر و هم
احکام مبهم نباید منسوخ شود هیچکی در آن شریعت تازه مقرر است چنانچه در سفر ثنی
در فصل هیجدهم در آیه هفدهم و هیجدهم میفرماید هم چنانکه در مذکور سابق نمودیم در
آیه پانزدهم هیچ میفرمود در باب آمدن پیغمبری از میان برادران شما قول او را بشنوید و در این آیه
نیز میفرماید چنانچه فرمود فرمان بالای فرمان یعنی دیگر کلام خود را یکدفعه نازل نخواهم کرد

اینستکه قران کم کم نازل کردید بعضی در مکه و بعضی در مدینه و بعضی در غزوات یا
نحو نازل شد و دیگر در سفر مثنی در فصل هیجدهم در ایه پانزدهم میفرماید در باب امدن پیغم

ככל אשר שאלת מעם יהוה אלהיך
ککول اشر شائلتا معیم ادونای الوهیخا
בחורב ביום הקהל לאמר לא אסף
بحورب بیوم هقاهال لئمور لوء اوسیف
לשמע את קול יהוה אלהי ואת האש
لشموع ات قول ادونای الوهای وات هاایش
הגדלה הזאת לא אראה עוד ולא
هگدولاه هزوت لوء ارءه عود ولوء
אמות ויאמר יהוה אלי היטיבו אשר
اموت ویومر ادونای الای هیطیبو اشر
דברו
دیبرو

یعنی خبر مبعوث شدن ان پیغمبر این رسید در روزیکه در پای کوه سینا جمعیت نمودند
و بدرگاه احدیت عرض کردند که ما را دیگر طاقت شنیدن این اوازها از خالق خدای
خود و دیدن اتشها و صاعقها و برقها که در حین نزول کلام خداوند میشنیدیم نیست

٥٦

از اول قرآن تا آخر آن
در مدت بیست سال کم

چه میترسیم که بمیریم خداوند فرمود که نیکو گفتند اینقوم و گویا بنی اسرائیل چنین کمان کردند
که بر هر پیغمبری که کلام خدا نازل شود با برق و صاعقه خواهد بود لهذا استدعای رفع
این حکم نمودند و خداوند با ایشان فرمود در همین سفر در همین فصل و بعد از ان فرمود که

נביא אקים להם מקרב אחיהם כמוך ונתתי
نابی اقیم لاهم میقرب احیهم کاموخا ونتتی
דברי בפיו ודבר אליהם את כל אשר אצונו
دباری بفیو ویدبر الوهیم ات کال اشر اصونو

یعنی پیغمبری مبعوث میکردانم با ایشان از میان برادران ایشان مثل تو و بدهم کلام خود را
بدهن او و سخن گوید انچه را فرمان دهم او را بخوبی [illegible] که این ایها دلالت میکند بر موجود
بودن پیغمبری از میان برادران بنی اسرائیل یعنی از میان بنی اسماعیل با اینکه میفرماید
از غیر بنی اسرائیل باز هم معلومست که باید از بنی اسماعیل باشد همچنانکه سابقا مذکور شد
و دیگر انکه در رتبه و منزلت از حضرت موسی کمتر نباشد بلکه زیاده باشد و صاحب شریعت
تازه باشد و نزول وحی بر او نه بطریق نزول الواح بوده باشد و همچنین از این علامات
پیغمبر اینکه بعد از حضرت موسی بودند صادق نباید چه هیچیک مثل موسی نبودند
بدلیل انکه در اخر ایه توراة مذکور است در ایه ولوقام نابی عود بی یسرائیل کموشه
یعنی پیغمبری برنخواست و بر نخیزد از میان بنی اسرائیل مثل موسی هر پیغمبریکه بعد از
حضرت موسی امدند از بنی اسرائیل بودند و خداوند میفرماید که این پیغمبر از غیر بنی اسرائیل است

چنانکه سابقاً ذکر شد و دیگر در فصل دوم در آیه اول کتاب حضرت شعیای نبی میفرماید:

הֵן עַבְדִּי אֶתְמָךְ בּוֹ בְּחִירִי רָצְתָה נַפְשִׁי

هین عبدی اِتماخ بو بحیری راصتاه نفشی

נָתַתִּי רוּחִי עָלָיו מִשְׁפָּט לַגּוֹיִם יוֹצִיא לֹא

ناتتی روحی عالاو میشپاط لگویم یوصیء لوء

יִצְעַק וְלֹא יִשָּׂא וְלֹא יַשְׁמִיעַ בַּחוּץ קוֹלוֹ

ییصعق ولوء ییساه ولوء یشمیع بحوص قولو

קָנֶה רָצוּץ לֹא יִשְׁבּוֹר וּפִשְׁתָּה כֵהָה לֹא

قانه راصوص لوء ییشبور وفیشتاه کهاه لوء

יְכַבֶּנָּה לֶאֱמֶת יוֹצִיא מִשְׁפָּט: לֹא יִכְהֶה

یکبناه لامت یوصیء میشپاط لوء ییخهه

וְלֹא יָרוּץ עַד יָשִׂים בָּאָרֶץ מִשְׁפָּט:

ولوء یاروص عد یاسیم باارص میشپاط

یعنی اینک بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده جان من بدهم وحی خود را
بر او و شریعت از برای قومها بیرون آورد و فریاد نکند و مرتبه بر خود قرار ندهد
نشنوانند به بیرون سخن خود را نی خورد شده را نشکند و فتیله کتان نیم سوز
را خاموش نکند و براستی بیرون آورد و شریعت او ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد

چنانچه در فصل سفر سوم باید در فصل ۱۲ از آیه اول تا الی آخر سیمان و فصل خداوند سفر ... در باب قربانی

ویدبر ادونای ال موشه لئمور دبر

אֶל בְּנֵי יִשְׂרָאֵל לֵאמֹר: אִשָּׁה כִּי

ال بنی ییسرائل لیمور ایشاه کی

תַזְרִיעַ וְיָלְדָה זָכָר וְטָמְאָה שִׁבְעַת

تذریع ویالداه زاخار وطاماه شبعت

יָמִים כִּימֵי נִדַּת דְּוֹתָהּ תִּטְמָא:

یمیم کیمی نیدت دوتاه تیطماء

וּבַיּוֹם הַשְּׁמִינִי יִמּוֹל בְּשַׂר עָרְלָתוֹ

وبیوم هشمینی یمول بسر عارلاتو

וּשְׁלֹשִׁים יוֹם וּשְׁלֹשֶׁת יָמִים תֵּשֵׁב

وشلشیم یوم وشلوشت یامیم تشب

בִּדְמֵי טָהֳרָה בְּכָל קֹדֶשׁ לֹא תִגָּע

بیدمی طاهاراه بکال قودش لوء تیگاع

וְאֶל הַמִּקְדָּשׁ לֹא תָבֹא עַד מְלֹאת

وال همیقداش لوء تابوء عد ملوت

יְמֵי טָהֳרָה וְאִם נְקֵבָה תֵלֵד וְטָמְאָה

یمی طاهاراه واِیم نقباه تلد وطاماه

שְׁבֻעַיִם شبعیم כְּנִדָּתָהּ کنیداتاه וְשִׁשִּׁים وششیم

יום וששת ימים תשב על דמי

یوم وششت یامیم تیشب عل دمی

טהרה: ובמלאת ימי טהרה לבן

طاهاراه وبملوئت یمی طاهاراه لبن

או לבת תביא כבש בן שנתו

او لبت تابیا کبش بن شناتو

לעלה ובן יונה או תר לחטאת אל

لعولاه وبن یوناه او تر لحطات ال

פתח אהל מועד אל הכהן:

پتح اوهل موعد ال هکوهن

והקריבו לפני יהוה וכפר עליה

وهیقریبو لفنی ادونای وخپر عالیها

וטהרה ממקר דמיה זאת תורת

وطاهاراه مممقور دامیها زوئت تورت

הילדת לזכר או לנקבה: ואם לא

هیولدت لزاکار او لنقباه وایم لو

תמצא تیمصا ידה یاداه די هدی שה سه

ולקחה שתי תרים או שני בני

ولاقحاه شتی توریم او شنی بنی

יונה אחד לעלה ואחד לחטאת וכפר

یوناه احاد لعولاه واحاد لحطائت وخپر

עליה הכהן וטהרה

عالیها هکوهن وطاهاراه

باری ترجمه آیه اینست که میفرماید خداوند خطاب بحضرت موسی که بگو بقوم که
زن زاینده که حامله شد اگر ذکور براید هفت روز نفاس ناپاک باشد مثل
روزهای جدائی از حیضش ناپاک شود و در روز هشتمین گوشت غلفه اش
ختنه شود بعد سی و سه روز در خونهای تطهیرش بنشیند چیز مقدس را
مس ننماید و بمقام مقدس تا تمام شدن روزهای تطهیرش داخل نشود و اگر بچه
مؤنثی را بزاید دو هفته مثل ایام جدائیش ناپاک باشد و شصت و شش روز
در خونهای تطهیرش بنشیند و از برای پسر یا دختر بعد از تمام شدن روزهای
تطهیرش بجهة قربانی سوختنی بره یکساله یا کبوتر بچه یا قمری بچه را بجهة
قربانی رفع گناه بدر خیمه مجمع بکاهن برساند و از بحضور خداوند تقریب نموده
از برایش کفاره نماید که از جریان خون نفاس پاک شود قانون زاینده ذکور
یا اناث همین است و اگر قادر بتقریب نمودن بره نباشد پس دو قمری یا دو کبوتر

بجا، یکی بجهة قربانی سوختنی و یکی بجهة رفع گناه بگیرد و کاهن از برایش کفاره
نماید تا پاک شود و دیگر در همین سفر در فصل پانزدهم در آیه بیست و نهم میفرماید که
کاه زنی را جریان خون روزهای بسیار باشد در حالیکه از حیض جدا نیست و یا
جریانش از جدائی حیض زیاده باشد همگی روزهای جریان ناپاکیش مثل روزهای حیض
باشد او ناپاک است هر بستری که تمامی روزهای جریانش بران بخوابد از برایش
مثل بستر جدائیش از حیض خواهد بود و هر چیزیکه بران بنشیند مثل ناپاکی جدائیش
خواهد بود و هر کسیکه از ناپاکیها لمس نماید ناپاک خواهد بود باید که لباس خود
را بشوید و خویشتن را با آب شستشو دهد و تا شام ناپاک خواهد بود و اگر جریانش پاک
شود از برای خویش هفت روز بشمارد بعد از آن پاک خواهد شد در روز هشتم از برای
خویشتن دو قمری یا دو کبوتر بچه را گرفته بکاهن برساند بدر خیمه مجمع و کاهن یکی را
بجهة رفع گناه و یکی را بجهة قربانی سوختنی تقریب نماید و کاهن از برایش بخصوص
جریان خون ناپاکیش در حضور خداوند کفاره نماید حال آنچه از احکام توراة را اندی
دانیم و در این زمانها رواج میدانیم جمیع اهل یهود زن و ولد ایشان که در این ایامها هستند
همه ولد حیض محسوب میشوند و هستند و دیگر در باب گوشت و نان خوردن ایشان
بدون آنکه قربان بیرند حرام است همچنانکه در کتاب هوشع پیغمبر در فصل نهم خبر داده
بترتیب نقل کرده و میفرماید ای بنی اسرائیل مانند اقوام شادی کنان مسرور نشوید
زیراکه زناکنان از خدا برگشته در عوض خرمنهای غله اجرت را دوست داشتند

همچنانکه هوشع پیغمبر در فصل نهم خبر داده ای بنی اسرائیل مانند اقوام شادی کنان مسرور نشوید زیراکه زناکنان از خدا برگشته در عوض خرمنهای غله اجرت را دوست داشته

خرمنگاه و میخانه ایشان را پرورش نخواهد داد و در میان ایشان شیره انگور کمی خواهد
کرد و در زمین خداوند ساکن نخواهند بود بلکه افرایم بمصر خواهد برگشت و ملوث شده را
در آشور خواهند خورد شراب را در حضور خداوند نخواهند ریخت و با و پسند نخواهد شد
ذبایح ایشان از برای ایشان مانند نان نوحه گران خواهد بود تمامی خورندگان آن
پلید خواهند شد چونکه نان بعلی ایشان بخانه خداوند در نخواهد آمد در اینصورت
تا اینکه بخورند مثل اینکه نان ماتم زدگان است و گوشتیکه بخورند مثل میته است چراکه
پیشتر متعارف بود ذبح ایشان را در بیت المقدس میکردند و خون و پیه گشتار مال خدا
بود و ساق و سینه ان مال کاهن بود و باقی گوشت مال صاحبش بود و الا مال کاهن
را و خداوند را میدهند پس بنا احکام توراة مثل میته است همچنین که در سفر لویان در
فصل هفتم مذکور است هار تو عم که یکی از مفسرین ایشانست و ربتی هر دو نوشته
اند که اذن کشتن هر و اینکه بقربان میرفت ندارند چگونه میشود که اذن خوردن را دا
باشند و دیگر راشه هم معنی کرده که هر که بخورد نجس است و مثل نان ماتم زدگان است با وجودیکه
در ذلت بغداد هیچ یک از احکامهای توراة را عمل بیاوردند حتی شنبه را هم نگاه نداشتند
و هیچ توراة هم نخواندند چنانکه هیچ توراة هم نداشتند و سببش نه از جهة نداشتن توراة
بود که نخواندند چراکه عزیر توراة را نوشت و عزیر هم همراه ایشان بود آنکه میدانست که
توراة برای ایشان آواز خویش بود البته حکم بخواندن توراة میکرد و مینوشت و نمیکذاشت
تا وقتیکه بیایند در زمین بیت المقدس بر سید با همه این احوال هیچیک از احکام

توراة را نگاه نداشتند وگوشت را نخوردند تا مشخص باشد که اگر احکام انشد دیگر را بجای بیاورند
معصیت میکردند مثل این میگفتند که در زمین بیت المقدس بعمل بیاورده باشند و همین بعمل
نیاوردن ایشان یکنوعی داشت دلیل دیگر هم از حضرت دانیال داریم که در ذلت بغداد نان و
گوشت نخورده بودند هم چنانکه دانیال در فصل دهم از کتاب خود در آیه دوم میفرماید که در آن
ایام من دانیال سه هفته حزین بودم نان لذیذ را نخوردم وگوشت وشراب بدهانم
داخل نشد و تا بانجام روزهای سه هفته خویشتن را تدهین ننمودم و دیگر حضرت حزقیل
پیغمبر در کتاب خود در فصل چهارم در آیه چهاردهم میفرماید که پس گفتم اوخ ایخداوند خدا
اینک جان من پلید نشده بود چونکه از کودکی خود تا بحال میته و دریده شده جانوری
را نخورده بودم وگوشت مکروه بدهانم نرفته است حال بعد از آنکه فرموده میته و دریده
شده را نخورده ام دیگر چرا فرموده که گوشت مکروهه هم را نخورده ام اگر بگوئیم اول نبوتش بود
و این سخن را گفته دروغ است بجهة آنکه ابتدای نبوتش در همان فصل اول است که
فرماید من در میان ذلت معلوم است که آنجناب هنوز هم در آن زمین مدفون است و دیگر
آنکه میفرماید گوشت مکروهه منظورش بگر نیست که خون و پیه او قربان نشده
وساق وسینه او بکاهن داده نشده او را مکروهه میخوانند و در تق هم چنین توضیح کرده
و هاکی نوع هم تصدیق کرده معلوم است گوشتیکه بجز در زمین بیت المقدس کشته
شود در جمع مکروهات حساب میشود و دیگر در توراة در سفر لویان در فصل هفدهم در
آیه اول میفرماید خداوند بحضرت موسی بدین مضمون که بهارون و پسرانش و تمامی

بنی اسرائیل متکلم شده بایشان بگو که اینست امریکه خداوند فرموده است که هر کسی از
خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بز را در اردو یا در بیرون اردو ذبح نماید و یا خارج از
اردو ذبح نماید وانرا بدر خیمه مجمع جهة تقریب نمودن قربان برای خداوند پیش مسکن
خداوند نیاورد آنکس خونی محسوب شود چونکه خون ریخته است وان شخص از میان قوم
خود باید منقطع شود تا آنکه بنی اسرائیل ذبایحیکه بروی صحرا ذبح نمایند بیاورند یعنی
بحضور خداوند بدر خیمه مجمع بکاهن برسانند وانهارا پیش خداوند از راه سلامتی
قربانی ذبح نمایند وکاهن خون را بر مذبح خداوند بدر خیمه مجمع بپاشد و پیه از آنسو
تا برای خداوند رایحه خوش باشد و بار دیگر ذبایح خویشتن را به بوهائیکه در پی ایشان
از راه زنا میرفتند ذبح ننمایند این از برای ایشان قانون ابدیست در قرنهای ایشان
و دیگر باز در توراة در سفر مثنی در فصل دوازدهم در آیه بیست وششم میفرماید نهایت
چیزهای مقدسیکه از آن تو باشد و هدیهای نذری خود را گرفته بجائیکه خداوند
بر میگزیند بیاورید و قربانیهای سوختنی تو یعنی گوشت و خون را بر مذبح خداوند
خدای خود تقریب نما و خون ذبایح خود را بر مذبح خداوند خدای خود پاشیده گوشت
بخورید بدانکه مذبح دو قسم بود بزرگ وکوچک بزرگ را در بیت المقدس گذارده
بودند وکوچک را در شهر دیگر بجهة اینکه راه دور بود اما آنکه در مذبح بزرگ کشتار
میکرد ساق و سینه را بکاهن میدادند وانکه در مذبح کوچک کشتار میکرد ساق و
سینه را میدادند بکاهن این بود طریقه ذبیحه ایشان وگوشت خوردن ایشان در این

همه سفارشاتیکه فرموده که در قربنا ابدی خواهد بود با همه این احوالها اینها را بر خودشان حلال
کرده اند بدون جهة و سبب حال باید یا دلیلی بر تحلیلش بیاورند هم بجهة ذبح کردن و هم بجهة
نان خوردن چرا که اینجا در سفر لویان در فصل بیست و سیم در ایه چهاردهم تواعد نان خوردن را می
فرماید و نان غلهٔ برشته و خوشهای تازه را تا خوردتان ان روزیکه هدیه بخدای خود بکذ
رانید مخورید و در تمامی مسکنهای شما و قرنهای شما قانون ابدیست اینجا هم تاکید تمامی فر
موده است بار بی این هیچ دلیل است که از جمله و اجبات است که ایشان باید اقامه نمایند **اول** در
خلیجون نفاس است که در این زمان بغسل کردن اکتفا میکنند که نه کفته خداوند نه رسول
خداست **دوم** ذبح کردن و نان خوردنشان این چند چیز ضرور است یا باید از توراة د
لیل بیاورند که جناب اقدس الهی در این زمان همان اعمال ما را این طور قرار داده است یا اقرار بر حرمتش
کنند و اجتناب نمایند **سیم** یا اقرار بر موقت بودن توراة کنند و همه احکامات توراة را هیچ
مباح بدانند که این چند چیز را مباح دانسته اند **چهارم** یا اقرار کنند بر حرام بودن خود که
ولد حیض و نفاس هستیم **پنجم** یا اقرار کنند که ما از اهل کتاب نیستیم دیکر بعضی از
علمای ایشان امده اند ایه که در توراة در سفر مثنی مذکور است دست اویز خودشان
کرده اند که باید باین دلیل ذبح غنایم و ایه مذکوره در سفر مثنی در فصل دوازدهم در ایه بیستم
است که میفرماید بموسی هنکامیکه خداوند خدای تو حدود ترا انبهجی که بتو وعده کرده است
وسیع میکرداند که اکر بکوئی که کوشت را میخواهم بخورم از اینکه اشتیاق نفس تو بخوردن کوشت است
پس کوشت را بر طبق خواهش نفس توانی خورد و اکر مکانیکه خداوند بر میکزیند که اسم خود را

در آن بکذارد از تو دور باشد انکاه از کاوان و کوسفندان خود که خداوند بتو میدهد
بنهجیکه بتو فرموده ام ذبح نما و در اندرون دروازهایت از هر چه نفست شایق است
بخور باز میکویند این دلیل بر ذلت است که میتوان کوشت را خورد اما نمیفهمند که این
ایه سخت ترکرفته است و در غدغن همین محکمتر میباشد و موسی شرح کرده و واضح
کرده یعنی هر کاه دور باشی و دست رس به بیت المقدس نداشته باشید و ارزوی
کوشت خوردن داشته باشید چنانچه ایه پیشترش فرموده که همان است که فرموده ام
که تو را عذر مسدود است همان حکمیکه کردم بعد از چند ایه تکرار میکند که احتیا
ط کن مبادا قربانیت را بهر مکانی که میبینی به بری مکر در مکانیکه خداوند بتو امر
فرموده است انجا قربانی خود را ببر و انجا بجا رسان مرهمه احکام مرا اینجا اکر اسم ذ
بیحه را نیاورد لیکن اسم جمع کفت که جمیع احکام توراة وابسته است به بیت المقدس باذ
در اینجا میکوید هر کاه راه دور باشد و دست رس نداشته باشی به بیت المقدس
فرموده است که کوشت مخور تا زمانیکه زیاد ارزوی کوشت خوردن کردی همان
است که تو را فرموده ام اما اکر بکوئی چنین نبود و هر جای دیکر هم اذن خوردن کو
شت داشتند دیکر لفظ هوس و ارزوی کوشت خوردن را نیاورد معلوم است
هر روز میکشتند و میخوردند دیکر ارزو و مثلی باقی نمیماند ارزو و هوس از
برای کسیستکه مدتی کوشت نخورده باشد و میکوید همین فصل چهاردهم سفر
مثنی در ایه بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم میفرماید که اکر راه از تو

این قدر دور باشد که از ستوانی برداشت و با مکانیکه خداوند برمیکزیند تا این
که اسم خود را در انجا بکذارد و وقتیکه خداوند خدایت ترا متبرک میسازد از تو دور
باشد انکاه انها را تو بنقد تبدیل کرده و نقد را بدست خود بکیر و بمکانیکه خداوند
برمیکزیند برو و ان نقد را برای هرچه نفست خواهش کرده و شایق است از کاو
و کوسفند و شراب و مسکرات و هرچه دلت خواهش مینماید داده در انجا در حضور
خداوند خدایت بخور تو خود و هم اهل بیت خود مسرور باشد از اینها و از این
اینها چند چیز معلوم است یکی انکه اکر بهانة بیاوری که راهم مسدود است و یا
دور است و شاید ان دوری که حضرت موسی فرموده مثلا باید همین قدر دور
باشد که نتوان کوسفند یا کاو و یا هر مقدسی که بتوان بردن باین جهت فرموده
است که هر مقدار راه است بسیار دور باشد و نمیتوانی که برداری یا خود ببری
باز این عذر هم مسموع نیست پولش را بردار برو انجا همان پولش را بده بکاو و کوسفند
دیکر انکه حاجت سابق است و هر چیز دیکر هم که حاجت طلب مینماید حال به بیند
بجهة کاو و کوسفند لفظ ارزومند جان میفرماید و چیزهای دیکر طلب کردن
جان میفرماید و بجهة شراب و عرق هم لفظ ارزومندی میفرماید چنین است چون
شراب و عرق مثل تریاک میماند و شراب را هرچه بیشتر میخورند وقتی که شد
ارزو میبرند که حد ندارد معنی چنین است که اکر یکدفعه ترک کنند باعث نجاة
ملیشود والا باید اندک اندک اورا ترک کنند بر هرچه ان چیزی ارزومند جانت

خوانده شده استعداد ندارد اما بجهة اینها لفظ هوس و ارزومندی فرموده است
چنین دیکر هم اینجا معلوم میشود که هرکاه خواهش بکند کاو و کوسفند معینی را بجهة ذبح
اکرچه ان کاو و کوسفند ملقب است بذبح خوردنی میتوانند انجا بفروشند و در انجا
بخرند و اکر بکوئیم انجا در خصوص عشر است یا اول زاد است که نوشته است که
اورا بیاورد انوقت بفروشد انهم درست نیست بجهة اینکه عشر و اول زاد را
نمیتوان لت و خورد و نمیتوان عوض کرد چنانکه در سفر لاویان در فصل بیست
و هفتم در ایه بیست و ششم میفرماید اما اول زاد بهائمیکه از برای خداوند
زاد است از کسی تقدیس ننماید چه کاو و چه کوسفند چونکه از ان خداست و
همه علما متفق اند که اول زاده بعوض نذر یا باسم قربانی دیکر نمیتوانند بیاورد
چرا که همین بخصوص مال خداوند است و تو از ان اختیار نداری که اورا تقدیس نمائی
این تقدیس کرده خداوند است و دیکر در سفر اعداد در فصل هشتم در ایه شانزده
و هفدهم میفرماید زیرا که ایشان از میان بنی اسرائیل بالکل بمن داده شده اند و ایشان
را بعوض هر کشاینده رحم یعنی بعوض تمامی اول زادکان بنی اسرائیل از برای خود کرفته
ام چونکه تمامی اول زادکان بنی اسرائیل چه از انسان و چه از بهایم از ان منند در
روزیکه تمامی اول زادکان زمین مصر را زدم ایشان را از برای خود تقدیس نمودم
و دیکر در همین سفر در فصل هیجدهم در ایه هفدهم میفرماید اما اول زادکان کاو و
کوسفند یا اول زادکان بز را فدیه نخواهی داد انها مقدس اند خون انها را بر مذبح

بباشی و بیه او اجهة قربانی داشتن اشتین را جه خوش برای خداوند لبوزان و بعد
معین میکند که کی باز بخرید و قیمتش چه قدر است و بعد میفرماید که سایه که نخستین زادۀ
زاده ام مال کاهن است که از جانب خدا چنین حکم شده و همچنین هم در سفر مثنی در فصل پانز
دهم در آیه نوزدهم میفرماید که ذکوری که اول زادگان گاو و گوسفندان باشد از برای خدا
خداوند تقدیس نما و گوساله اول زاد خود را بعمل خود میاور و گوسفند اول زاد خود را
او را مبرا نهارا سال بسال در حضور خداوند در مکانیکه خداوند بر میگزیند تو و خانواده
ات بخورید و اگر عیبی داشته باشد یا لنگ باشد یا کور باشد یا هر قسم عیب و یا ناخوشی
داشته باشد او را بخداوند ذبح مکن او را اندرون دروازهای خویش را بخور او را مثل آهو
بز مینی بر بر و اینجا هم انکار میکند بیشتر که در چندین جا این احکام را از موده حقیقتش
انستکه بجهة آیه اخرین است که میفرماید اگر این اول زاده معیوب باشد نباید بیاوری
و تقدیس نیست نه اینستکه گفته باشد خودت بخوری خیر این خطابت بکاهن چرا که
از تو هین است که بدهی او را بکاهن اما کشتن و خوردنش با کاهن است و همچنین علماء
مفسرین توضیح کرده اند و هارون هم نوشته یعنی است که این اول زاده را میتوان خرید
و فروخت و نه بعوض داد این نقل زاد است و اما حکم ده یک هم چونکه هم از زراعت و هم از
حیوانات عشر باید داد حال اگر کسی بگوید که این نخستین اختیارش با من نیست هیچ اما عشر را
اختیار دارم مثل اینکه ده گوسفند باید بدهم از جای دیگر میخرم میدهم این هرگز نمیشود
نمیتوان چنین عملی را بکند بجهة آنکه سوا کردن عشر هرگاه مختار باشد که از همان گله

حقیقی بیان کنیم هیچکی درست میباشد مشروط بر اینکه از بنی را که خود داده غیر از طایفه بنی اسرائیل
باشد تمام ما بدانیم دیگر هیچ بحثی وارد نمیاید بدین دلایل در چه و ریتیکه توراة بنی یعقوب را با بنی عیص
برادر حساب و کرده باشند از جانب یعقوب و عیص با وجود اینکه چند پشت گذشته بودند
چنانکه در سفر اعداد در فصل بیستم در آیه چهاردهم فرموده پس موسی از قادیش نزد ملک ادوم
ایلچیان فرستاد که برادر تو اسرائیل چنین میگوید که هر مصیبتی و مصیبتی که بر ما واقع شد میدانی
و باز در سفر مثنی در فصل دویم در آیه چهارم و هشتم فرموده و قوم را امر کرده و ایشانرا بگو که شما
بسرحد برادران خود بنی عیص که در سعیر ساکنند راه گذرید که ایشان از شما میترسند پس بسیار احتیاط
نمائید پس چگونه از برادران خود بنی عیص که در سعیر ساکنند بودند براه صحرا از ایلات و عصیون
گبر عبور نمودیم آنگاه برگشته از راه بیابان مراب گذر نمودیم و دیگر در سفر مثنی در فصل بیست و سیم
در آیه هفتم گفته از ادومی متنفر مشو زیرا که او برادر تو است چون در اینجا ادومی را با اسرائیل
برادر خوانده پس اسماعیل را با یعقوب برادر میشوند بلاشک و شبهه و دیگر در سفر تکوین در فصل
بیست و هفتم در آیه بیست و نهم فرموده است که قومها بندگی نمایند و امتها را تعظیم نمایند و مولای
برادرانت باشی و در اینجا حضرت اسحاق یعقوب را دعا میکند و میفرماید تو برادرانت را مولا باشی
و این یک برادر دارد لفظ جمع چرا میفرماید باید لفظ مفرد بگوید و دیگر حضرت لوط برادر زاده
حضرت ابراهیم بود و در توراة در چندین جا لفظ لوط را با حضرت ابراهیم برادر میخواند پس
استبعاد ندارد که یعقوب هم با اسماعیل و عیص هر دو ایشان با یعقوب برادر بودند و در توراة
هم که مثل موسی از میان بنی اسرائیل پیغمبری بهم نرسد بلکه از میان برادرهای ایشان برپا بدهد

۷ بنی اسرائیل که جامع هستند
و بنی آدوم که بنی عیص اند از طرف
پدرهای ایشان هنوز ایشان
برادر خوانده اند

یا از عیص یا از اسماعیل بهم رسد و ما می بینیم که از بنی عیص که بنی ادوم باشند کسی نیامده است
که ادعای پیغمبری بکند پس لابد است که از بنی اسمعیل بیاید وقتیکه از بنی اسماعیل
آن پیغمبر را دیگر بحثی نیست چرا که عبد با پیغمبر در کتاب خود در فصل اول نوشته که از نسل عیص
هیچ باقی نمانده و پنهان شد چون حضرت اسماعیل با حضرت اسحاق برادر بوده ضرور بود که
مثل تو یعنی همچنان که تو نبی هستی از جانب من الهام از جانب من خواهد بود و دیگر ذکر را به
ولو قام ضرور بود که با ایشان خبر بدهد که واضح شود که آن پیغمبر دیگری که خواهد آمد غیر از بنی
اسرائیل خواهد بود پس همه این آیات را که ذکر شد بتصریح و در توریة هم خداوند بی جهت
عنقریب باید و دیگر بعد از این دلایلی که اقامه نمودیم تمام انبیا آخر و نشان و وصف و طایفه
و مکان و اسم و وقت و هر یک از این پیغمبر را بتصریح ذکر کرده اند انشاء الله هر یک در جای
مذکور خواهد شد حال از این آیات معلوم شد که پیغمبر صاحب شریعتی از غیر بنی اسرائیل
باید بهم رسد و آن دو صفا که نبی فرموده یکی اینستکه بت پرستی را تعلیم خلق نکند
هم که نکرد بر خدا ظاهر بر خلق خدا هم واضح است که خدا پرستی این امت در مرتبه بهم رسید
است دوم آنکه فرموده که خبر از امور آینده بدهد و بر وقوع هم رسد و این هم که آن پیغمبر بسیار
ها داد و بوقوع پیوست آنچه بگویم که شما مخبر باشید و نتوانید انکار کنید اینستکه حضرت
از برای بنی اسرائیل سالی سه دفعه حج قرار داد و بر ایشان واجب کرد که بروند بخانه خدا از
شرط و شروط استطاعتی برای ایشان قرار نداد عیبی و نقصانی و کسری هم در کلامش بهم رسیده
که معطلی داشته باشد حال هرگاه این پیغمبر از جانب خدا مامور نبود و پیش خود سازی بود

باید بگوید با امت خود که شما هم سالی سه دفعه یا یکدفعه خانه خدا را زیارت کنید در این وقت
که پیغمبر آخر الزمان به پیغمبری مبعوث شده بود هنوز بغیر از مکه و مدینه هیچ جای دیگر ایمان
نیاورده بودند پس از مدینه و حوالی مدینه تا مکه آمدن سه هفته [illegible]
مثلا چرا که با ایشان استطاعت [illegible] که هر وقت استطاعت
بهم رسانید باید خانه خدا را زیارت کنند این علامت نبی بودن است از جانب خدا و در تورات
ظاهر شده بود که بتدریج از مشرق تا مغرب عالم بدین و آیین ایشان خواهند آمد از جانب
خدا این استطاعت را از برای ایشان قرار داد نمودند که تکلیف شاق بر بندگان خدا نشود پس
این مقدمه خبر از آینده بود که آن حضرت دانسته که جمیع خلق بتدریج بدین و آیین او خواهند
آمد و اگر این نبی از جانب خداوند خود مرجع نبود ادعای خاتمیت نمیکرد که من خاتم الانبیاء هستم
و بر خدا هم واجب بود که در اندک فاصله زمان یک پیغمبر حقی را بفرستد تا او را تکذیب کند هم
چنانکه در ایام بخت النصر ادعای پیغمبری کردند اما دروغگو بودند یکی از آنها اهاب پسر قولیا بود یکی
دیگر هم صدقیاه پسر معصیا بود خدا حضرت ارمیای پیغمبر را مبعوث گردانید و قوم را مخبر ساخت
از تکذیب ایشان و با ایشان گفت که خدا میفرماید که این دو نفر که آمده اند و ادعای نبوت
و باسم من دروغ میگویند من ایشان را نفرستاده ام چنانکه در کتاب ارمیای پیغمبر در فصل بیست
و نهم در آیه بیست و یکم میفرماید خداوند لشکرها اله بنی اسرائیل در حق اهاب پسر قولیا و صدقیا
پسر معصیا که اینکه باسم من شما کاذبانه انبا مینمایند چنین میفرماید که اینک ایشان را
را بدست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم نمایم و او ایشان را در مد نظر شما خواهد داشت

وبعد از ان خواهد گشت وبعد از بن منقول خواهد آمد با وجودیکه او ادعای خاتمیت میکردند
چنان شد واین پیغمبر که ادعای خاتمیت کرد هیچ نقصی در نبوتش بهم نرسید واز برای او
هیچ عیبی ونقصی نبود واز این درایه چنین معلوم شد که نبی دیگر بکه غیر از بنی اسرائیل
باشد و شریعت دیگر بیاورد وطایفه بنی اسرائیل هم بعض بعضی [illegible] متابعت او [illegible]
همین شخص است که محمد نام اوست [illegible] بالنظر باینکه در زمان هر پیغمبری که مبعوث شد
وخلق را براه راست دعوت کرد وصاحب کتاب بود خبر از پیغمبر بعد از خود [illegible] داده اند
هیچ پیغمبری دیگر انکه در هر کتابی از کتب انبیا احدا او بعد عالم خبر از ظهور موفور حضرت خاتم
انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه دادند چنانکه در پاراش ویحی یعقوب از توراة در فصل چهل ونهم
ایه دهم حکایت حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود بقبیله یهوداه فرمودند وان اینست

לֹא יָסוּר שֵׁבֶט מִיהוּדָה וּמְחֹקֵק מִבֵּין רַגְלָיו עַד כִּי יָבֹא שִׁילֹה וְלוֹ יִקְּהַת עַמִּים

لو یاسور شبت میهوداه وم حوقق میبین رگلاو عد کی یابوء شیلوه ولو یقهت عمیم

یعنی تاج نبوت وپادشاهی وسلطنت از سر قبیله یهوداه ولباس امامت از دوش ایشان
نخواهد افتاد تا بیاید انکسیکه خدای تعالی اورا خواهد فرستاد وان انکسیستکه همه امتها
انتظار اورا میکشند چه این عبارت دلالت میکند براینکه چون پیغمبر موعود بیاید سلطنت
وپادشاهی وامامت از میان بنی اسرائیل بیرون خواهد رفت وتا او دنیا مده است سلطنت

وامامت در میان بنی اسرائیل وبنی یهوداه خواهد بود وحال در اینکه امروز در هیچ جای عالم نه
سلطنت وامامت در میان بنی یهوداه نیست پس معلوم است که ان پیغمبر موعود امده است ونمی
تواند شد که ان حضرت عیسی بوده باشد چه او از قبیله بنی یهوداه بوده علاوه براین که
تصریح فرموده اند که همه امتها انتظار اورا میکشند وحال اینکه عیسی هم چنانچه در انجیل
متی مذکور است که میفرماید که من فرستاده نشدم مگر بر بنی اسرائیل ودر فصل چهل و
چهارم انجیل لوقا میفرماید هم چنانکه یونس فرستاده شد باهل نینوی وهم چنین عیسی فرستاده
شد باهل بیت المقدس پس انتظار همه امتها اورا ندارد ونه ماشیح که یهوداه انتظار
اورا میکشند چه اورا نیز از بنی اسرائیل میدانند پس نیست مگر محمد بن عبدالله ودیگر
انکه در پاراش وزوت هبراخا از توراة یعنی پاراش رحلت وان پاراشی است که حضرت موسی
در وقت رحلت بقوم خود خواند وان ایه ایستکه در سفر مثنی در فصل سی وسیم در ایه دوم میفرماید

וַיֹּאמַר יְהוָה מִסִּינַי בְּזָרַח מִשֵּׂעִיר לָמוֹ הוֹפִיעַ מֵהַר פָּארָן

ویومر ادونای میسینای باوزارح میسعیر لامو هوفیع میهر پاران

یعنی امت خدا اشکار شد از سینا ودرخشنده گردید از کوه پاران وساعیر وتجلی نمود وفیض بخشید
ازکوه پاران [illegible] مراد ازکوه پاران مکان حضرت اسمعیل است ومراد از اولاد او است که محمد بن
عبدالله خاتم انبیا است [illegible]

چنانچه مراد از جبل ساعیر محل بعثت

بعثت حضرت عیسی ... بوده چه انحضرت بعد از تولد در قریه بیت اللحم بواسطه خوف از هرود

پادشاه یهود با مادر خود مریم از بیت المقدس بولایت اولاد عیص رفتند حوالی مصر در انجا مبعوث

شده و مراجعت نمودند در قریه ناصره ساعی دعوت نصارا نمودند و محل ... کوه

پاران بود که مراد از مکه باشد چه پاران کوهیست در حوالی مکه بدو میل نیم یعنی ... از عرفات

و مفسرین یهود نیز پاران را بمکه ترجمه کرده اند و در بعضی عبارات تورات نیز دلالت بران است

که چنانچه در سفر تکوین در فصل بیست و یکم از ایه دهم الی بیستم بل از بدیهی میفرماید که چون

حضرت خلیل بفرموده رب جلیل مامور به بیرون کردن هاجر شد سفره نانی و شربه ابی برای

هاجر و اسماعیل مهیا ساخت و ایشان را روانه بیابان بئر شبع نمود چون اب ایشان تمام شد

اسماعیل را در زیر درختی گذاشت و خود از اسماعیل کناره گرفت بگوشه مشغول گریه و زاری

شد چون نتوانست فرزند خود را بان حال تشنه به بیند در انحال فرشته خدا بان نزول کرد

و امد بنزد هاجر که مشوش مباش خداوند شنید اواز ترا و فرزند تو را برخیز و بگیر دست

او را که بزرگ میگرداند خداوند او را و امت عظیمی خواهد داد او را و خدا چشمان او را گشاده کرد

و چاه ابی دید روانه شد و مطهره خود را از ان اب پر کرد و امد باسماعیل داد و خداوند با

اسماعیل بود و نشو و نما نمود و در بیابان ساکن شده و تیر اندازی میکرد و هاجر از دیار مصر

از برای او زنی گرفت و واضح است که مسکن اسماعیل کوه پاران بود یعنی در مکه بود و دریا

مانی کتاب حبقوق نبی ذکران خواهد شد چنانچه تصریح فرموده باینکه برکة الهی از جانب

بیت المقدس خاص از کوه پاران نازل خواهد شد و هویدا خواهد بود و در جنوب بیت المقدس

جائیکه احتمال کوه پاران در ان بدهند بغیر از مکه معظمه جائی نیست و از این جا جناب دوبلا

رت فلیب پادری که یکی از علمای نصاری بوده و سابق بر این در فرنگ رساله در رد اسلام

نوشته معلوم میشود چه در ان رساله گفته است که کوه پاران در بیابان تیه است و مراد از

اشکارا شدن خدا در موضع ثلثه و فرستادن نعمتهای خود است بر بنی اسرائیل چه بیابان

تیه هرگز مسکن اسماعیل نبوده و در جنوب بیت المقدس نیست علاوه بر اینکه تتمه ایه مذکوره

وایه که بعد از ان است اصلا با بیابان تیه نمیسازد چه ان ایها دلالت بر حکایت حضرت عیسی

نماید و مراد اینکه در هر زمان که انبیاء از دار دنیا ... رحلت کردند ایها بود خداوند

عالم جزا بیمبر موعود میفرمودند و ایشان نیز بقوم خود میدادند و سعیدیکه بعد از خود شان

بود خبر میدادند مثل یوشع و شموئیل و حبقوق و دانیال و عزیر و عاموص باز در این ا

که تتمه ایه سابق است میفرماید در باره حضرت ختمی ماب که دال بر هیچ پیغمبر دیگر نیست

וְאַתְּהֹמֶר כָּכַת קֹדֶשׁ מְמִינוֹ אֵשׁ דָּת לָמוֹ:

و اتاهمر بوت قودش میمینو ایش دات لامو

אַף חֹבֵב עַמִּים כָּל קְדֹשָׁיו בְּיָדֶךָ תִּיהָ

اف حوبب عمیم کول قدشاو بیادخا ...

וְהֵם תֻּכּוּ לְרַגְלֶךָ יִשָּׂא מִדַּבְּרֹ:

و هم تو کو لرگلخا یساء میدبرو

یعنی جمع این چند بند فقره از کلمات یعنی فرشتگان و در دست او و ...

یعنی موسی ... مقدسین و معصومین که ...
دست اوست و انتفاع برند از تعلیم او و هر که بپاهای او نزدیک شود یعنی بپابوس او
برسد چنانچه بعضی از علما تفسیر کرده اند که در عهد او خواهد بود کسی که از هر کس عادل
تر باشد گویا اشاره با نوشیروان باشد در ...
دین موسی باشد و این فقرات صریح در اینست که ... مذکوران بعد از ... خواهد بود نه
اینکه مراد دین موسی و بیابان تیه باشد هم چنین از این ظاهر شود فساد انچه یهود
و علمای بنی اسرائیل در جواب اول ایه گفته اند که مراد اینست که اول خدا بر کوه پاران
تجلی نمود و بر بنی اسماعیل و ایشان را تکلیف ببار داشتن توراه کرد ایشان قبول نکردند
و بعد از ان هر دو بر طرف طور سینا بر بنی اسرائیل تجلی نمود ایشان قبول کردند علاوه بر این
که این مخالف ترتیب ذکر است و مبادر از این ترتیب انستکه ابتدا تجلی به سینائی بود و بعد
در سعیر و بعد پاران با وجود اینکه این مقالات تمام دارد با الفه عبارت کتاب حبقوق
که قریب هزار و پانصد سال است بعد از حضرت موسی بدان دال است تجلی پاران
چنانچه خواهد ذکر شد و در اول پاراش لخ لخ در فصل سیزدهم در ایه چهاردهم میفرماید

וַיהוָה אָמַר אֶל אַבְרָם אַחֲרֵי הִפָּרֶד לוֹט
و ادونای امر ال ابرام احری هپارد لوط
מֵעִמּוֹ שָׂא נָא עֵינֶיךָ וּרְאֵה מִן הַמָּקוֹם אֲשֶׁר
مععمو سا ناء عینخا وراه مین هماقوم اشر

אַתָּה שָׁם צָפֹנָה וָנֶגְבָּה וָקֵדְמָה וָיָמָּה
اتاه شام صافوناه وانکباه واقدماه وایاماه
כִּי אֶת כָּל הָאָרֶץ אֲשֶׁר אַתָּה רֹאֶה
کی ات کال هاارص اشر اتاه رواه
לְךָ אֶתְּנֶנָּה וּלְזַרְעֲךָ עַד עוֹלָם וְשַׂמְתִּי
لخا اتننا ولزرعخا عد عولام وسمتی
אֶת זַרְעֲךָ כַּעֲפַר הָאָרֶץ אֲשֶׁר
ات زرعخا کعفر هاارص اشر
אִם יוּכַל אִישׁ לִמְנוֹת אֶת עֲפַר הָאָרֶץ
ایم یوخل ایش لیمنوت ات عفر هاارص
גַּם זַרְעֲךָ יִמָּנֶה
غم زرعخا یمانه

یعنی خداوند فرمود با براهیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او که بکشا چشمان خود را
و ملاحظه کن اطراف زمین را و این مکان را که دران مقام داری از اطراف جنوب و شمال
مشرق و مغرب که جمله ان زمین را که میبینی تو بدهم از او بدیه به تو و اولاد تو تا ابد
عالم یعنی جاوید بگذارم نسل تو را مانند خاک زمین چنانکه کسی خاک را نتواند شمرد
نسل تو را نتواند شمرد و دیگر در فصل چهل و دوم در ایه شانزدهم کتاب حضرت شعیا میفرماید

و این ... است که در ... حضرت خلیل الرحمن

הַחֵרְשִׁים שְׁמָעוּ וְהַעִוְרִים הַבִּיטוּ לִרְאוֹת
هَحِرِشِيم شَمعُو وِهاعِيوِرِيم هَبِيطُو لِرِاؤُت

מִי עִוֵּר כִּי אִם עַבְדִּי וְחֵרֵשׁ כְּמַלְאָכִי
مِيعُور كِي اِيم عَبدِي وِحِرِش كِمَلاَخِي

אֶשְׁלָח מִי עִוֵּר כִּמְשֻׁלָּם וְעִוֵּר כְּעֶבֶד יְהוָה
اِشلاح مِيعُور كِمشُلام وِعِيوِر كِعِبِد اَدوناي

רָאִית רַבּוֹת וְלֹא תִשְׁמֹר פָּקוֹחַ אָזְנַיִם
رائيت رَبُوت وِلوء تِشمور پاقوح اَزنَيم

וְלֹא יִשְׁמָע
وِلوء يِشماع

يعني جماعت امين كور وكر بشنويد و به بينيد كه بنيست امي وكور وكري مثل بنده
من كه بفرستم او را مسلم وفرمان بردار است هر چيز را به بيند و نشنود نهايت نديده
ونشنيده ميانكارد وخداوند ميخواست بسبب راستی او بزرگ كند كتاب خود را و در اين

וְהוּא עַם בָּזוּז וְשָׁסוּי הָפֵחַ בַּחוּרִים כֻּלָּם
وِهُوء عَم بازوز وِشاسوي هافِيَع بَحورِيم كُلام

וּבְבָתֵּי כְלָאִים הָחְבָּאוּ הָיוּ לָבַז וְאֵין
وِبِبَاتي كِلاايم هاحابئو هايو لاَبَز واين

شده از قبل کرده وعبارت همين شده اند حال اي مصنف [منصف] نظر كن به بين آيتي اوصاف محمد
بن عبد الله ابو بكر صادق بلبت چه قوم عرب كه بزرگترين اقوام اند او را
ستايش كردند و شهرهاي پر جمعيت چون شام ومدينه ومداين باداي آن اوردند
وبعد از حضرت شعيا هيچ پيغمبري كه ترين او وورد ابالهاقوا بر كرد نبود مگر اين پيغمبر بود كه
فرمود نصرت بالرعب وقوت در دولتش وتقويه مساكين وپناه بودن وسايه بود
آنحضرت از براي بي پناهان ظاهر است وتا حال هيچ پيغمبري چنين برنخاسته واما تمه [بس]
مرحمت دار آنحضرت چه شهرهاي را امت او گرفتند وخراب كردند ودست خود را در
بهن نمودند وشريات آن شهر در شب ميلاد آنجناب افتاد وديگر در كتاب صفنياي
پيغمبر مذكور است كه ميفرمايد خداوند تبارك وتعالي در باب ظهور محمد جناب ختمي مآب

כִּי אָז אֶהְפֹּךְ אֶל עַמִּים שָׂפָה בְרוּרָה
كِي اَز اِهفُخ اِل عَميم شافاه بِرورَاه

לִקְרֹא כֻלָּם בְּשֵׁם יְהוָה לְעָבְדוֹ שְׁכֶם אֶחָד
لِقروء كُلام بِشِيم اَدوناي لِعابِدو شِخِيم اِحاد

يعني آنوقت كه برميگردانم بقوم ها لب پاكيزه براي خواندن جمله ايشان بنام خدا وعبادت
كردن بيك ردش وواضح است كه در دولت ونبوت پيغمبر آخر الزمان بود كه شهرهاي
معموره بجهة عصيان خدا خراب شد وخونها ريخته شد وهمه پادشاهان برطرف شدند
همچون پادشاهان عرب وعمان وعجم وروم وشام ومصر وهند همه از براي اين بود كه همه

قومها بر شریعت خارج شدند و شکسته شد بتها و برگشته شد همه قومهای ان
لب پاکیزه بواسطه دین اسلام تا جمله خداوند را بوحدانیت بخوانند و عبادت کنند
و قوانین همه بیک روش باشد و دیگر انکه از این دلیلها که اقامه نمودیم از عقلی
و نقلی چه از توراة و چه از کتب انبیا که باید پیغمبری از جانب خدا بیاید و جمیع عالم را
کند. او را چون حال بر ما معلوم نیست که ان پیغمبر کی خواهد امد و در چه زمان خواهد
امد اما هر کس بیاید و بگوید که من هستم باید از او شنید یا باید از توراة و کتب انبیا معلوم کرد
که این همان شخص است پس باید از تقریر کلام او واضح شود که شخصی پیغمبری صاحب شریعتی
که بیاید اولا انکه باید از غیر بنی اسرائیل باشد و ثانیا باید معلوم شود که ان پیغمبر کیست
و رفتار و کردارش چیست پس معلوم که شد ان از روی غرور کلام نمیگوید و خلق را بسوی خدا
میخواند و بت پرستان را کافر میداند و دین و شریعت ان بگونه‌ایکه در توراة و کتب انبیا خدا
وند فرموده و از غیر بنی اسرائیل هم هست همه بران شخص وضوح دارد البته ان همان است
که خداوند فرموده چون ما نظر میکنیم همه صفات بر این شخص کمال وضوح دارد لهذا معلوم شد
که این همان شخص است که خدا فرموده و این خاتم انبیاست و این پیغمبر موعود است و دیگرا

در بیان وحی کودک

در ابتدای کتاب وحی کودک مذکور و مسطور است و ان اینستکه در بنی اسرائیل شخصی بود
پنحاس کهن ... اسماعیل نام و هفتاد سال قبل از بعثت پیغمبر اخر الزمان بود و جماعت
یهود در کتابهای خود بسیار تحسین از ربی پنحاس نوشته اند و بسیار هم بار اعتقاد داشته‌اند
و ربی پنحاس در دهی از دهات بیت المقدس منزل داشت و هیچ فرزند نداشت و زوجه

ان راحل همیشه بدرگاه خداوند عالم استغاثه و تضرع و زاری میکرد در طلب فرزند تا انکه
نوبت ربی پنحاس گریه و زاری راحل را شنید و جزع و فزع او را در طلب فرزند دلش بحال ان
ضعیفه سوخت انهم با او همداستان شد و تیر دعای ایشان بهدف اجابت رسید و بعد از
چندی اثر حمل بران زن ظاهر شد و بعد از شش ماه در صبح پنجشنبه اول ماه تشرین اول
وضع حمل ان شد و انهم در پنجهار صد و بیست سال بعد از خرابی بیت المقدس ثانی بوده
و نام انطفل را بحان نامیدند و چون متولد شد بسجده افتاد و بعد از سر برداشتن گفت ای
مادر من در این اسمان پرده که شما میبینید در بالای ان نهصد و پنجاه پرده است و بر بالای
ان پردها چهار حیوان است از اتش و بر بالای ان حیوانات کرسی بلند پایه ایست و بالای
ان کرسی اتش سوزاننده است و خدمتکاران ان کرسی همه از اتش اند چون ربی پنحاس
این سخنان را از فرزند خود شنید گفت خاموش باش و او را از سخن گفتن منع نمود
خاموش شد و دیگر سخن نگفت تا دوازده سال و بار راحل پیوسته گریه و زاری میکرد
و میگفت که کاش ما را فرزندی نبودی زیرا که عاقبت این هم لال و بی زبان شده و ربی پنحاس
از مدرس خود بازگشته داخل خانه شد و راحل را بطریق سابقه دید او را نمود که گریه و زاری
میکرد از جهت لال بودن فرزند لهذا راحل بحان را نزد پنحاس اورد تا دعا کند خداوند
زبان او را گویا گرداند پنحاس گفت ای زن تو خواهش مندی که بحان سخن گوید اگر گویا شود
اینا سخنان گوید که مردم از ان هراس و خوف بردارند راحل نیز التماس کرد که دعا کن خداوند
زبان او را گویا گرداند اما سخنان مخفی و مجمل گوید که کسی از ان سخنان خوف نکند پنحاس د

بر دهن ان طفل نهاد و او را سوگند داد که سخن نگوید مگر سخنان مخفی و مجمل که کسی از ان
فهم نکند مگر در وقتیکه ان سخنان بظهور رسد باین شرط او را رخصت داد چون سخنان
زبانش گویا شد چهارده وحی موافق حروف ابجد گفت که چندی از ان وحی خبر از ظهور مولود
همایون حضرت خاتم انبیاست و امور اینده و بعد گفت که شما مرا بدست خود دفن خواهید کرد
و بعد از چندی انکودک جان را بجان افرین تسلیم نمود و او را در قریه کفر برعم که یکی از
قریهای بیت المقدس است در مکانیکه چهل نفر از علمای یهود در انجا مدفون دارند دفن کردند
مولف گوید چون مقصود کودک در غرض از وحی بشارت ظهور حضرت خاتم الانبیاست و ذکر
و اوصاف حمیده انجناب و اخبار بوقایعیکه بعد از انحضرت تا زمان ظهور مهدی آل محمد
و هبوط حضرت عیسی و زنده شدن مردگان است هرچند بسیاری از ان عبارات ظاهر
نیست و غیر مفهوم است زیرا که با خبار واقعه ایست که هنوز بوقوع نرسیده اما هرگاه علمای
یهود دران تو غل مینمودند و از امثال سایر کتب تفسیر میکردند بغیر از این چاره نداشتند که
مگر انکه ترک دین ابا و اجداد خود کنند و پیروی مذهب و دین محمدی نمایند و این با مزاج
ایشان که مجبول بر عصبیت و لجاج اند مطلقا موافقت نداشت لاجرم بقدر وسع طاقت
سعی در اخفاء ان وحی مذکور نمودند چنان کردند که نشان او در صفحه روزگار نماند
و کسی از ان خبر نداشته باشد اما چون امور عالم منوط بمشیت دیگر است نسخه ان در کنف
الهی محفوظ ماند چون تا چندی بعد کتابی از کتب بنی اسرائیل را که ماسوم است بنا گید و
مصوره نقالسخانه برده بودند که او را نقالب برسانند نسخه مذکور دران کتاب در یک

بلد

وتشبیه ق ید علی المجلدات
بهر پنج فصل چهار فصل برای ترتیب
انجیل یعنی ابتدا بالفطرة و

جلد بوده نقالب رسید علما بر صحت ان کتاب شهادت دادند زیرا که بنا قالب خانه بر این است
که تا کتابی بصحت نه پیوندد و علما بر خوبی ان شهادت ندهند در مجلس نیسند از نقالب بیرون
لاجرم چون کتاب مذکور بنقالب رسید فی الجمله نسخه ان در عالم انتشار یافت یکی از ان نسخه
در طهران بنظر کمترین محمد رضا رسید و ان را بنقاد فهم خود فهم و تفسیر نمودم و بعضی دیگر از ان
فقرات باعتقاد ناقص خود فهمیده ضمیمه انکار ایشان نمودم و وضع کتاب مذکور باین
طریق است که در وحی اول شروع بالف شده باین نحو که ایه اول مصدر بالف است دوم
بباء و سیم بجیم و هم چنین تا اخر قرشت نهایة شد و وحی دویم بعکس وحی اول است که ابتدا
بتاء قرشت شده و نهایت بالف رسیده و چند ایه پیش نیست و وحی سیم و چهارم بطرز
وحی اول است و احتمال میرود که وحی دویم نیز تمام بجهتی از جهات از ایات از میان
بنی اسرائیل رفته باشد الیمان اول در بیان وحی کودک که در میان بنی اسرائیل بنزرت
هیلد مشهورات وحی اول مشتمل است بر تمام حروف تهجی که الف تا تا قرشت برده باشد

אָתְיָא אָמְתְ מְזַע זְע בְרוּתְ עָבְדָה הָדְמֶתְ
اَتیا اَمتا مِزَع زَع بویاتا عَبدا هَدمتا
כִּידִין אִמְתְ
بَیدین اَمّتا

یعنی بیایند گروه و طایفه که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را گروه شود خرابها
بدست پسر کنیز مراد از این فقراة ایه ظهور اسلام است و از انچه میفرماید که از جا بکنند

و خاموش کردند

است که اولاد هاجر قوی خواهند شد
و این خاموشی عبارت از خاموش
شدن اتشکده فارس است و مراد از
خرابیها است که بعقائد زیاد شد
و مجبور اسلام اوردند دیدن از و

وحرکت دهند تمام خلق را مقصود اینستکه چون پیش از بعثت خاتم انبیاء پیغمبریکه بر تمام خلق
مبعوث شده باشد فرستاده نشده بود بلکه بر بسیاری از طوایف هیچ پیغمبری مبعوث نشده وغیر از
بنی اسرائیل که برگزیدگان خداوند بودند وخدا ایشانرا بر تمام خلق از زمان تفضیل داده بود
طایفه دیگر کتابی وپیغمبری وشریعتی نداشتند در ظاهر خلق بمنزله بهایم بودند وهنوز
بمرتبه انسانیت که توانند بعقل ودلیل چیزی از مبدأ ومعاد بفهمند ترقی نکرده بودند
چون بمرتبه کمال که عبارت از انسانیت بوده باشد رسیدند وقابل اینکه در عرصه تکلیف
در آیند خداوند عالم پیغمبر آخر الزمان را بر همه خلق مبعوث گردانید وانحضرت را مخاطب بخطاب
وما ارسلناك الا كافة للناس فرمودند تا اینکه انحضرت از هیچ طایفه قطع نظر نموده
مجموع را بسوی خداوند خواند وخبر از قیامت داد وپیغمبری انحضرت مثل پیغمبری حضرت خلیل
نبود که اختصاص باهل بیتی نوعی داشته باشد ونه مثل پیغمبری حضرت موسی کلیم الله وحضرت
عیسی روح الله که بر بنی اسرائیل بخصوصها مبعوث بودند پس معنی این فقره که تمام خلق
را از جا بکنند وحرکت دهند هم چنین شد که انحضرت خلق را از جا کنده بسوی خداوند عالم
حرکت داده وهیچیک را وانگذاشت وانکه از جا بکند وبسوی خداوند حرکت دهد لفظ
هد متا که بخرابی تفسیر کرده اند موافق است با آنچه علماء یهود تفسیر کرده اند وقریب است
بلغت عرب زیرا که در لغت عرب هدم بمعنی خرابی است وحاصل معنی این فقره اینستکه بظهور
اسلام خرابی بسیار شد زیرا که ممالک بسیار بدست ایشان متفرق وخراب شد مثل قصور بنی قریضه
ونضیر وبنی قینقاع از طوایف عرب ویهود وتمام پادشاهان عجم وروم وغیرهما بدست ایشان منقرض

شدند چنانچه حضرت دانیال خبر داده بود وبسیاری از شهرهای ایشان خراب شده وتمام عمارات
خانهای ایشان برکنده شده وطاق ایوان کسری بمجرد ولادت باسعادت انحضرت شکست وبنیاد
سلاطین بزرگ از رعب تزلزل پذیرفت وبعضی از علماء یهود این زمان لفظ هد متا را
بمعنی فراموشی تفسیر کرده اند ومیتواند بود که مقصود از فراموشی رفع جدال باشد
که پیش از ظهور اسلام در میان خلق بر پا بود چنانکه در زمان جاهلیت هر طایفه
وهر قبیله بایکدیگر جدال ونزاع داشتند وهمیشه اوقات در میانشان جدال ونزاع
بود وکمال ارتفاع داشتند ومقدمات اوس وخزرج وبنی قریضه وبنی نضیر وغیرهم در
السنه وافواه مشهور است ودر اشعار عرب مذکور ومسطور است وبوجود انحضرت
وظهور اسلام بالکلیه برطرف شد وآتش فتنها خاموش شد وخداوند عالم تالیف
قلوب ایشان نموده تمام را بیکدیگر برادر گردانید ومعنی بدست کسیکه ظاهر است برا
که خاتم انبیا از اولاد حضرت اسماعیل بود واسماعیل پسر هاجر وهاجر کنیز ساره بود

בְּעָלְמָא וְנָשָׁא וְחַרְדִין כַּרְשָׁא גִּבָּרִין חָאשָׁא וְחֶלְמִין
بعالما ونشا وحردین کرشا جبارین خاشا وحلمین
פִּישָׁא
فیشا

بدانکه لفظ کرشا در نظر حقیر نیست که در جایی از کتابهای عبری استعمال شده باشد
ودر کتب لغت فارسی وعربی لفظی ولغتی که الحال در نزد کمترین موجود است ضبط نشده ودیگر آنکه

را در این مقام بفراموشی تفسیر کرده اند بجهة انکه نشا بمعنی فراموشیست زیراکه در
توراة موسی را موشه و اسماعیل را اشمعیل بشین معجمه میخوانند و قاعده لغت عبری
چنین است لهذا نشا بمعنی نساء بسین مهمله است که از نسیان است بمعنی فراموشیست و
در بعضی ترجمها بمعنی کندن بنظر رسیده و در ترجمه فارسی که یکی از علماء یهود نوشته
بمعنی خراب کردن ترجمه شده و هرگاه بمعنی خراب کردن و کندن ترجمه شده باشد همان
معنی است که در حرف اول مذکور شد زیراکه معنی چنین میشود که عالم را خراب کند
با بکند و هرگاه بمعنی فراموش کردن باشد فقره بعد بسیار مناسب است زیراکه در فقره بعد
لفظ حریش را بجنبش نوع تفسیر کرده اند و بجنبانیدن هم ترجمه شده و معنی جنبانیدن
حرکت دادن و ترسانیدن و از جا کندن است و کرشا بمعنی راندن و دور کردن است
چنانچه در شارا شیم تصریح شده و در توراة بهمین استعمال شده خلاصه دو فقره بنا بر این
چنین خواهد شد که عالم یعنی دنیا را فراموش کند و حرکت دهد و دور کند یعنی
پسر کنیز هرکز میل بدنیا نکند و انرا از خود دور کند چنانچه عمده شریعت انحضرت بر زهد
بود و معنی دو فقره این است که جباران را شکست دهد و ظهور این معنی
بدست انجناب اظهر از ان است که احتیاج باثبات و شاهد داشته باشد و از حرف جیم
و دال ابجد و تمام حروف هوز و حطی و مهوم تغییر نشده و در حرف خاء حطی احتمال
میرود که غرض خرابی مقدمه اصحاب فیل باشد زیراکه شاید معنی فقرات چنین باشد
که حیوانی خواهند اورد که خانه مقدس را خراب کند و ان حیوان راضی نشود و

خراب نکند و حرف خاء و یاء و کاف نیز مثل ان حروف ابهام است و دیگر بعد میفرماید که

לְכַשִּׁירַת אֲבָב וּמִשְׁתָּם מִיב לְיָהוּא לָהּ אַרְכָּה
لبنیرت ابابا ومیستما میبا لای هوء له ارکاه
יִצְמַח מֶלֶךְ
دیفصح ملکا

یعنی برای شکسته بودن ان در که بسته شده باشد از امدن نرسیده باشد بان مکان
و ویران و چاره که برود بپادشاه خلاصه معنی این فقرات شاید خرابی خانه کعبه
بوده باشد چنانکه در تواریخ مذکور است که کعبه قبل از ولادت باسعادت ان
جناب خراب شد و در مدت سی و پنج سال بعد از ولادت باسعادت انجناب اباد شد

מַחְמַד כָּאִי אֶעְבֶּי דִּיטְמַע הוּב וְהִי כְּלִילָיִ
محمد کانا عابایا دیطمع هوبا وهی کلیلیا

یعنی محمد بزرگ صاحب اقتدار بموجب خواهش کرده شده که نبود و نشانده بوده کوچود
بود باشد کل و جمله لفظ کابلا بدانکه در نسخه های موجود که در نزد ما است
با الف است بمعنی خواهش شده و وقتی درست است که بعین بوده باشد و چون از
قبیل تبدیلات در کلام عبری بسیار است و مطلقا در قید املا نیستند خود را باین معنی
راضی کرده اند که ترجمه نموده و اگر با الف درست باشد و تبدیل نشده باشد معنی
ان فهمیده نمیشود حقیر میگوید از انجا که احمد با صاد مهمله مکتوب است و هم چنین

در لفظ علی ابعهاران پیغمبری که میاید نوشته اند با الف تحریر کرده اند یعنی ان علی داماد ان پیغمبر
است خلاصه ترجمه لفظ کلیا یا بمعنی جمله و کل و بعضی بمعنی تاج که مراد اکلیل بوده
باشد امده هریک دراین مقام مناسب است و میتواند بود که لفظ محمد کا یا تمه ایه قبل بوده باشد
باین نحو که بوبد پادشاه که محمد صاحب اقتدار است و تمام فقرات بعد صفت محمد بوده باشد
و دراین مقام بخواطر بعضی از علما رسیده است و گفته اند که چرا محمد را پادشاه گفته
باور است زیرا که در کتب انبیا مذکور مکرر پیغمبران را پادشاه گفته اند چنانچه حضرت
موسی را در سفر پنجم توراة یعنی سفره تاریم در فصل سی و سیم در ایه پنجم پادشاه خوانده شده
و ترجمه اش اینست که حضرت موسی در شیرون پادشاه بود وقتیکه رؤسای قوم و اسباط
بنی اسرائیل بهم گرد امدند و غیر از این موضع از این قبیل بسیار است و شاید که محمد کا یا
ابتداء کلام بوده و فقرات بعد بران حمل شده خلاصه بر هر تقدیر اینست که انحضرت چوب
خواهش کرده شده است و این معنی کنایه است از خوبی خلاصه صلاح انحضرت
و چوب کنایه از مرد صالح قرار داده اند و در لغت عبری متعارف است چنانچه در توراة
مذکور است که در وقتیکه حضرت موسی جاسوسان بزمین کنعان میفرستاد و سفارش
میکرد که به بینید که دران زمین چوبی هست یعنی مرد صالحی هست و معنی فرونشاندن
را نسخ ادیان و رسوم است چون بعثت انحضرت کل ادیان و رسوم نسخ شد و شریعت
تازه بر پا شد چنانچه سابقا مذکور نمودیم که خداوند فرمود که ان پیغمبر موعود شریعت
و دین و قوانین و احکام تازه بر پا خواهد نمود و مراد از کل بودن عموم بعثت و رسالت انحضرت

בְּחַר כַּדְמַט וְלָאַת קֵץ מַט מְטַעְבֵד

بحرا کد مطا ولیت قص مطا میتعبد

קְטַט וְהוּא כַשַׁף טִינָא וּמַלְטָא

قطاطا وهواه خسیف طیناء وامنطا

یعنی روشن کند چون برسد و بنشاند در زمین خبر قیامت را و کننده جنگ باشد و یا شد
از سفال گل بیرون امده و فقره روشن کند چون برسد حجت بر منکرین نبوت انحضرت است
زیرا که همین زمین روشن میشود مگر بنبوت و هدایت انحضرت و تمام میشود بت پرستی و بر
میاید از اضلال و ضلالت و تاریکی و فقره بعد ظاهر است زیرا که بقیامت برسانید انحضرت
دلیل بر خاتمیت بودن انجناب است و جنگ کردن انجناب با دشمنان دین مشهور است و فقره
اخیر ظاهر است بر اینکه ان پیغمبر از سلسله عرب است و اشاره است با نحضرت و اینجا حضرت
دانیال در تعبیر صنم خبر داده که انشاء الله الرحمن بعد از این مذکور خواهد شد بعون الله

שְׁפַר פּוּהּ וְתִשְׁבַּח וְאָרִיל כֵּיהּ נְפַק פֻּמֵּהּ

سکی بوها دتشبحا واریل کیها نفق بهما

یعنی محکم کننده سخن را مدح و تسبیحات خدا و به پود و بپود ولی جان امیر عرض
از محکم کننده سخن اشاره است باینکه معجزه انحضرت سخن خواهد بود از انجاکه فرموده
اند که کلام خود را در دهن او خواهم گذاشت و فصاحت و بلاغت را بجائی خواهد رسانید
که اساس ان محکم باشد و از هم نریزد و سخن را نحوی بگوید که کسی نتواند دران دخل و تصرف کند

وتحریف وتبدیل دران راه نیابد ومراد از محکم کردن مدح وتسبیح بر پا شدن نماز یومیه است
ومراد از فتح وبودن غالب شدن اوست در جهاد ومراد از بیرون امدن جان امیر احقال داست
که کشته شدن پادشاهان وامیران باشد در جنگ مثل عمرو بن عبدود وحارث ومرحب خیبری باشد

עַפְּ עַדְ וְנָפַל עִזּוֹז וְקָטַל כְּדֶ וְהִי שְׁלֶטֶת שְׁמֵי וּכְּנַ

عفا عدا ونافل عزیزا وباطلاه کوزا ودی سلطت شمیا وکرا

یعنی بپوشاند سخنی را وبراندازد سخنی را وباطل کند بت را وانکه مسلط شود اسمان
را وبکند رد وستایش ومراد از بپوشانیدن سخن وبرطرف کردن سخنی اطفا نایره قتل وغارت
وناخوشیها باشد که قبل از انحضرت شایع بود ومردم در جاهلیت انواع زحمت میکشیدند وبظهور
شریعت انحضرت فتنه وفساد بالکلیه مرتفع شد وشاید مراد این باشد که انحضرت بدین سمحه
سهله مبعوث شد وتمام تکلیفات شاقه وسختیها که در شریعت انبیاء سابقه بود برداشت
ومراد از باطل کردن بت معلوم است زیراکه اساس بت پرستی را باطل کرد وچه بسیار بتها
را شکست وبتخانها را خراب کرد چه در مکه وچه در غیر مکه ومراد از فقره اخیر خبر از معراج
انحضرت است که گفت مسلط شود بر اسمان وهمچنین بر اسمانها رفت وتا بعرش رسید

פְּרַדִּי הָוָה וּמִגְדַּל בֵּן כְּדָן אָת קוֹ לָקוֹ

نحرادی هواه ومگدل بن کدوا ات قو لاقاو

זְלוֹ בָּרָה

کلاه بیراه

ومراد از نخ سفال است واین معنی بعربی که فخار کوزه گر را گویند نزدیک است وحاصل معنی
فقره اول همان اشاره است باینکه انحضرت از عرب است که بفنان حضرت دلیال وحاصل معنی
است که اوان سفال باشد بزرگ کند پسران بت پرستان ونشان قولاقا واوست ومعنی فقره دویم
کمال ظهور دارد زیراکه انحضرت بعد از انکه بر مکه وسایر طوایف مسلط شد وهرکسیکه اطاعت او
را نکرد کشته شد وهرکه اطاعت کرد اولاد ابجماعت داکشت وتمام بت پرستان اولادشان در اسلام
بزرگ شدند وبا مادت بزرگی رسیدند وجمیع بواسطه انحضرت بود که مذکور است که نشان
قولاقا واست اشاره است بانچه حضرت شعیا خبر داده است در فصل بیست وهشتم در ایه دهم کتاب
خود که در انجا لفظ قولاقاو مذکور شد ودر کتب انبیاء در جای دیگر این لفظ مذکور نشده ومقصود
از کلام کردن اینستکه همین محمد نشان قولاقاو است وما انرا در همین کتاب سابقا ذکر کردیم وانچه
ازان استنباط میشد نوشتیم وچون در این مقام صریح است که احوال کیست ومقصود کردن کدام
شخص است زیراکه علاوه بر علامات تصریح باسم مبارک انحضرت دارد پس بنابراین مقصود حضرت
شعیا نیز مشخص شد وابهامی از برای عبارت حضرت شعیا باقی نماند وفی الحقیقه همین دو فقره از
برای مطالب طالب حق کافیست واحتیاج بچیزی دیگر ندارد ودر کتب اروح که از جمله کتب انهاست
مذکور است که لفظ وای بمعنی اندوه است ولفظ براه بمعنی شادیست فلهذا ما فقره چهارم
را بنحوی مذکور ومعنی کردیم که مقصود ظاهر شود تا خوانندگان وشنوندگان ازان بهره یاب گردند

צִיהָק שְׁהָ וּשְׁבָה וְהָ שְׁטָ וְשְׁמְעְ וְעְרְק כְּהָ

صبوها شاها وسباها وها شاطا وشامعا وعرق بها

یعنی تحت اللفظ فقرهٔ اول اینکه روشنائی درنگ کند شاید غرض از شمس باشد و شاید

اشاره بشمس وقمر باشد و بهر تقدیر این فقره مبهم است و حقیقت مقصود معلوم نیست و آن

حرف دیگر تا آخر وجه چیزی معلوم نمیشود مگر از حرف تاء قرشت که میتوان حمل بظهور باهر النور

تام الکمال نمود زیرا که حاصل معنی اینستکه بباید ساعتیکه قومی رستگار شوند و نبوت جاری

شود و پر شود جهان از عدل و انصاف **وجه دوم** که بعکس وجه اول است و از تا در قرشت

تا تاء رسیده است و این وجه دلالت بر حالات اولوا الالباب حضرت ابی عبد الله الحسین میکند

תְּשְׁר תְּפָּהְ וְתְרְכ כְּכוֹהְ וְיִשְׁתְּרוֹ אְשְׁיְהְ

تنبك وتفاره وتجرب كبوراه ويشتو اسع

یعنی بسیار شود شرافت و بسیار شود جرءت و کشوده شوند بسنگان مقصود از این فقره

واضح است و احتیاج ببیان ندارد لکن مراد از این فقره اینستکه میفرماید صاحب شرافت و جرءت

خواهند برد و کشوده خواهند شد اسنگان باطل راه حق و دین خداوند و بعد میفرماید که

שִׁית שִׁיקְ וּמְשְׁתִּית עְפְּ וּמְעְקְ עִיקְ מְקְתְּגְפְּ

شدبا سیعا ومشبنا عافا ودمعا عبقا مبرتفا

یعنی شش ارزومند هان شش بدشواری افتند دشواری بعد دشواری و چسبندگان

بزحمت بیفتند مراد از این فقره ظاهراً از فرزندان امیر مومنان باشند و باقی حسینکان

اصحاب آن بزرگوار باشند و مراد از صحرای پربلای کربلاست و بعد از آن میفرماید

רְעְשְׁ מְּתְרְשְׁ וְנְץְ וְחְלְשְׁ דְּיְשְׁ

نغا مترصا وناصا وحاصا دنیا

یعنی بجنبش بیفتند و بعذاب افتند و کنده شوند و خورد شوند ظاهراً معنی این فقره اینستکه

عیالات اهل و عیال حضرت ابی عبد الله را بعد از شهادت آنجناب در راه شام و خرابه شام و در

بیابانها و شهرها بتنگی و بعذاب افتادن از ظلم و ستم عبید زیاد و آن گروه اشرار و نابکار لعنهم الله

כְּפְיְץ מְתְּעְרְהְ עְלְ יְדְשְׁ דְשְׁהְ כְּצְרְהְ כְּתְרוֹהְ

قفصا متعرنا علی یدیماه وسلفاه كصونا بتردونا

נְבְשְׁהְ לְחוֹבְ

نیشاه لحوباه

یعنی نخجیر از قفا برید شود در کنار رودخانه در صحرا مثل امتحان کرده شده و گرفته شود

از او نفاق و مراد از این فقرات اشکده اینستکه چون لفظ نخجیر از قفا برید شود بیان کرده

در کنار رودخانه ظاهراً مراد از حضرت ابی عبد الله الحسین بوده باشد چون سر مبارک آنجناب

را از قفا بریدند در دم رودخانه یعنی در دم نهر فرات و بعد فرمود گرفته شود از او نفاق ظاهراً

مراد عروسی حضرت قاسم بن حسن بوده باشد که در کربلای معلی بنای عروسی گذاشتند و بعد

צְכוֹעְ נְצְכְיְעְ נְשְׁרְהְ וְנְפְרְעְ וּמְיוֹרְעְ כְּדְיְעְ

صوعا میصیعا نیسرنا وتفرعا ویمیوسما بدیعا

כִּשׁוּעַ תִּשְׁתַּעְשָׁעוּ

نشوعه تشتعشعا نشتعشع

یعنی خیمهای رنگین که جای نشست فرزندزادگان است سوخته شود و آشکار شوند عریان

معروف که بناز پرورده شده بودند و تشتعشعا معنی این فقره مراد لب تشنه کشته شدن

آنجناب است وبعد ازین حروف دیگر چیزیکه ازان فهمید یافت نشد ودیگر آنکه در فصل چهل

وششم کتاب یرمیاه در وسط آیه دهم میفرماید خبر از شهادت جناب سید الشهدا میفرماید

כִּי זֶבַח לַיהוָה אֱלֹהִים צְבָאוֹת בְּאֶרֶץ צָפוֹן אֶל נְהַר פְּרָת

کی زبح لادونای الوهیم صباؤت بارص صافون ال نهر پرات

یعنی ذبح و قربانی کرده میشود شخصی از برای خدای رب العالمین در زمین شمال نزد

نهر فرات باری باز آمدیم بر سر مطلب اول بدانکه وحی کودک که درین کتاب مذکور شد

از وحی کودک و ماقبلها هم که از آیه توراة وکتب انبیا چه نقلی و چه عقلی هم مذکور شد که

از این محمد نام که بوده است لهذا پیغمبری محمد نام غیر ازین نبوده پیغمبریست برحق و خداوند

و بعد ازین هم پیغمبری نخواهد آمد و خاتم انبیا است ودیگر آنکه از حرف نون وحی کودک معلوم

شد که گفت بت پرست را نسبت بسفال داده واهل بت پرست را نجات بدهد از کفر و فرمان

هم از جانب خداوند بیاورد و مجمل و مبهم و مخفی سخن گوید و بزبان دیگر متکلم شود تا حال کسی

نیامده بغیر این بزرگوار و حال هر که خواهد منکر این محمد نام که او را پیغمبر آخر الزمان میدانیم

بشود و بگوید که این شخص پیغمبر نیست و دیگریست باید کسی را پیدا کرد که اسمش محمد باشد

و پیران بت پرستان را منصب و بزرگی رسانیده باشد و ادعای نبوت هم کرده باشد و

غیر از زبان عبری هم تکلم کرده باشد و فرمان حق تعالی را بعد از زمان موسی آورده باشد

آنوقت میتوان گفت که این محمد نیست آن محمد است و حقیقت آنوقت مشکل بر ما میشود که

کدام یک از این دو محمد برحق اند در صورتیکه هر دو بیک روش باشند حال این طایفه

بنی اسرائیل از عصبیت و لجاج نخواهند شنید این سخنان را و علمای بنی اسرائیل متفق اند

هم برترک و هم راشه هر دو نوشته اند که اختصاص دارد بغیر از طایفه بنی اسرائیل این

در فصل ۴۵ آیه ۲۲ ۲۳ المعنی

این آیات مذکور و باز در همان کتاب حضرت شعیا چنین نوشته است که ای همگی کرانهای

زمین بمن بگروید و بمن بنگرید و نجات یابید زیرا که خداوند منم و غیر از من خدائی نیست

با خودم سوگند خورده ام که کلام از دهانم بحق بیرون آمده است و بر نمیگردد که هر زانو

بمن خم شده و هر زبان با من سوگند خواهد خورد حال بعضی از ملاهای یهود این

نبوت را از برای روز قیامت قرار داده اند اگر ما هم چنین بدانیم دو بحث وارد میاید

یکی آنکه خداوند فرموده کلام از دهانم بحق بیرون آمده حکم شد که چنین کاری

در دنیا بشود بجهت عمل و پاداش و بعوضش مزد بگیرد چیزیکه حکم الهی میشود نخواهد

شد و چیزیکه امر شد بعمل بیاید اگرچه دیر آید عاقبت بیاید هرگاه آخرت بدانیم در آن

عبادتی نیست و مکافاتی نیست با این نوعها بلکه عبادت بنوعی و قاعده دیگر است که

راخداوند عاجز نداده و در اخرت جزای هر عمل که در دنیا کرده شده است خواهد
داد و دیگر انکه علما نوشته اند که مسیح در قیامت میاید و همه امت شریعت توراة
عمل خواهند کرد هرگاه قول ایشان صحیح باشد این معنی درست نمیاید بجهت انکه این
جا خدا میفرماید شریعت تازه بهم برسد که خلق با رکوع و سجود و دو زانو نشستن عبادت
کنند و این قاعده که در شریعت بنی اسرائیل نبوده و الان هم در میان شان نیست بلکه
منع میدانند دو زانو نشستن را مگر انکه مربع باید نشست و در وقت نماز خواندن هم
چنین رکوع و سجود هم منع میدانند سهلست که این طایفه و نصاری هم چنین اند و در روز
قیامت چنین طور خواهد بود پس این نبی که میاید در این صورت از دو حال بیرون نیست
اگر از قول ملاها باشد یا قول خدا و انبیا اگر قول خدا و انبیا را دروغ بدانیم یا اینکه این
توضیح هائیکه اینها کرده اند باید رد کنیم هرکه منصف باشد در اینجا محض از برای خدا
اجتهاد کند و هر یک را صلاح خود بداند قبول کند واما این کمترین محمد رضای جدید الا
سلام را اعتقاد اینست که سوگند بهمان ذات خداوند که اینجا لجاج کرده اند علمای یهود
یا عمدا یا سهوا یا جهلا الله یعلم و نیست این نبوت مگر بجهت شریعت پیغمبر اخر الزمان
که همه این قواعدها در دین و مذهب اوست باری خداوند اینجا قسم یاد کرده که الا
بذات خود که کلام بیرون اید برابیش و باز گشت ندارد و این همه صفات را که فرموده
چه از زانو خم کردن بدو زانو نشستن برکوع رفتن بسجود رفتن و دم بلند بخدا
وند را خواندن در هیچ مذهب و ملتی نیست بجز در شریعت پیغمبر اخر الزمان اینها همه

دلالت

دلالت بر شریعت این پیغمبر و دین و مذهب این بزرگوار میکند و در هیچ مذهبی و ملتی
بذات الله قسم یاد نمیکنند مگر طایفه اسلام که صیغه قسم است بعد از اینکه خدا
وند قسم بذات خود یاد کرد چگونه میتوان منکر شد باری از توراة ثابت شد موقت
بودن توراة و از کتب انبیاء ثابت شد و معلوم شد که پیغمبری باید بیاید و از طایفه
بنی اسرائیل هم نباید باشد و از بنی اسماعیل باید باشد یعنی از اولاد قیدار و از وحی
کودک هم ثابت شد که ان پیغمبر چه نام دارد و از چه طایفه است و بچه لغت و بچه
زبان سخن گوید و طریقه عبادتش و قسم یاد نمودن امتش بچه وضع باشد و دیگر
انکه در کتاب حبقوق پیغمبر است در فصل دویم در ایه اول و دویم خبر داده خداوند از
ظهور موفور بالسرور انحضرت در انوقتیکه ان نبی خواهد امد و قیامت را خواهد دید

וַיַּעֲנֵנִי יְהוָה וַיֹּאמֶר כְּתֹב חָזוֹן וּבָאֵר עַל
وِیَعَنِینی اِدُونای وِیُومِر کتُوب حازُون وُبَائِر عَل
הַלֻּחוֹת לְמַעַן יָרוּץ קוֹרֵא בוֹ׃ כִּי עוֹד
هَلُحُوت لِمَعَن یارُوص قُورِء بُو کی عود
חָזוֹן לַמּוֹעֵד וְיָפֵחַ לַקֵּץ וְלֹא יְכַזֵּב אִם
حازُون لَموعَد وِیافِح لَقِص وِلُو یِخَزِب اِم
יִתְמַהְמָהּ חַכֵּה לוֹ כִּי בֹא יָבֹא לֹא יְאַחֵר
یِتمَهمَه حَکِه لُو کی بُوء یابُوء لُوء یِاَحار

הִנֵּה עֻפְּלָה לֹא יָשְׁרָה נַפְשׁוֹ בּוֹ וְצַדִּיק

بِאֱמוּנָתוֹ יִחְיֶה

يعني بايد كه من ايستاده بودم و بمحرس خود قايم شدم و مترصد ان بودم كه ابنچه بمن بكويد

به بينم و در بارهٔ دلايل خود چه جواب بدهم كه خداوند بمن جواب داده كفت كه رويا را

بنويس و برالواح مبرهن سان كه ميدوند ان را بخوانند زيرا كه هنوز رويا بست بزمان

دارد و در بارهٔ اخر بيان ميكند و دروغ نخواهد كفت اكرچه تاخير نمايد انرا منتظر باش

زيرا كه تحقيق ميايد و تعويق نخواهد افتاد اينك جان صاحب غرور در جوفش راست

اما صادق با يمانش زنده خواهد ماند غرض اينستكه ميفرمايد كه بر ديده بان كاه

ايستاده بودم بر حصار كردال و منتظر بودم كه به بينم چه كلام ميفرمايد بمن و چه جواب

او را فرمود خداوند كه بنويس اين نبوت را و مشروح كن بر روي تختها بجهة اينكه

اسان باشد براي خواندن او انكه بعدي كه بر عده كفتكو كردم او كفتكو خواهد نمود از براي قبا

و دروغ نخواهد كفت اكر مسافت بطول انجامد در امدن اميد وار باش بانكه خواهد امد و تاخير

نميكند انكه سخن رويي كند شايسته نباشد و جان صديق با يمان زيست كند و

صاحب غرور زيست نكند حال بعضي از علما يهود اين نبوت را نسبت بارميا داده اند كه او

خبر از ذلت بغداد داده است و بعضي از ايشان در شان حضرت عيسي كفته اند و حال اينكه

هر دو خطا كرده اند بدليل اينكه از براي ذلت بغداد عهد بخت النصر بود و اين نقل ذلت

معلوم است كه تازكي نداشت بجهة اينكه قبل از حبقوق پيغمبر حضرت شعيا بود و مكرر

اين خبر را داده و در چند جا مذكور نموده اول در فصل نهم و دهم كتاب خود خبر از ذلت بخت

النصر است و در فصل يازدهم خبر شادي از خلاص شدن از ذلت است و در فصل دوازدهم

شادي كردن ايشان است و در فصل سيزدهم عذاب و انتقام بخت النصر است و در فصل

هردهم شماتت كردن طايفه بني اسرائيل در بيت المقدس ثاني از براي پادشاه بابل و هم

چنين در بعضي جاهاي ديكر هم تكرار ميكند و ايضا در فصل چهل و پنجم از كتاب حضرت شعيا

تعريف كردنش از كورش مجوس را بيان ميكند كه همان صاحب بيت المقدس ثاني هست

~~در اينجا حبقوق پيغمبر ... بلفظ مستقبل ... كه شهادت ميدهد~~

كه هر چند ارميا پيغمبر ميكويد راست است اين هم نميشود بجهة اينكه بقول بعضي از

حبقوق در ايام خود ارميا پيغمبر بود و بعضي ميكويند كه حبقوق شاكرد حضرت شعيا بوده تا

خود شعيا حيات داشت حبقوق نبوت نكرد و حضرت شعيا را هم منوچهر كشت و بعد از منوچهر

امون دو سال سلطنت كرد و بعد از امون اشيا هو پادشاه شد و سال سيزدهم اشيا هو

ارمياي پيغمبر نبوت كرد و در كتاب يوحسين ورق ششم نوشته كه حبقوق اول نبوت

تا ارمياء پيغمبر چهل و شش سال طول كشيد و ايام نبوت حبقوق البته يك چندي

طول كشيده پس اين قدري نمياند تا نبوت ارميا البته خود شرم بيست سال باهي سال

داشته كه مبعوث شده پس احتمال دارد كه در زمان بعثت حبقوق بوده اما مبعوث نشده

بود و جمیع علما و مفسرین قایل اند حقیقت راشه و ردق بر اینکه صفنیای پیغمبر و ارمیا

در یک عصر بودند پس در اینصورت اگر بگوییم که حبقوق شهادت بر حق ارمیا میدهد

چه ضرر که در پرده بگوید آن نبی که میاید کذاب نیست حرف راشه و ردق

بر فرض اینکه احتمال کذب او بود صفنیا و حولدها پیغمبر که بودند و شهادت

میدادند دیگر این شهادت مجمل و سربسته چه فایده داشت هنوز تا بحال هم علما

و متقدمین و متاخرین بیکدیگر بحث کنند و بعضی بگویند که این نبوت حبقوق بجهة

ارمیا پیغمبر بوده و بعضی بگویند بجهة مسیح بوده معلوم است که ارمیا نگفت نبوت

حبقوق بجهة من بوده و شاهد من است اگر میگفت همین حرف ما اکتفا میکردیم از

این بعض میتوان حاصل کرد که اهل زمان هم میدانستند که نبوت حبقوق دخلی بآن

زمان نداشته و ارمیای پیغمبر کاذب بوجه و ضرور بنبوت دیگر هم نداشته

و اگر بگوییم احتیاطا این نبوت را خدا بحبقوق فرموده که شاید اگر حرف ارمیا را قبول

نکنند شهادت حبقوق را قبول کنند اینهم ادعای بیمعنی و کفر محض است چونکه خدا

دنیا عالم و دانای باموری اینده است چگونه میتواند نبود که حرف را بزنیم و دیگر ارمیا پیغمبر

از صفنیا و حولدها شاهد عادل واحد کافی داشت مثل حضرت یشعیا چنانکه مذکور

شد که خبر از خرابی بیت المقدس اول و آبادی بیت المقدس ثانی هر دو داشت و اگر بگوییم

که یشعیا خبر از خرابی و آبادی داد اما مدت ذلت بخت النصر را خبر نداد و اینجا حبقوق

شهادت میدهد که دروغ نمیگوید و حبقوق فرمود امید و ارباش از برای آن نبی که

پس در اینصورت اگر بگوییم که جا

و اما یرمیا خبر داد که ذلت بعد از هفتاد سال خواهد

آمد و در این جا ارمیا از اول تا باخر همه خبرهای یاس میدهد و حبقوق میفرماید امید

وار باش انجاکه یاس است چه امید واری مینماید بجهة اینکه مژده خوشحالی و امید

واری میدهد و آن خبر یاس میدهد و دیگر اگر یونال و غیره از علما و مفسرین منع کرده

اند که نبوت حبقوق را با ارمیا پیغمبر قرار داده اند زیرا که این نبوت را از برای مسیح بایلچی

دانست اینهم بچند جهات درست نیست بجهة اینکه اولا اگر مدعا این میبود بایدجمع مفسرین

بیک لفظ بگویند ارمیاست و جا عرض مسیح میبود باید بیک لفظ تصدیق نمودی انها

چونکه هیچیک تصدیق بقول یکدیگر نکرده اند پس همه کلام اصلی ندارد هر دو دروغ

گفته اند چراکه هرگاه لابد بیسیح بد حیم از اخر مسیح را طایفه بنی اسرائیل روز قیامت

میدانند و اینجا حبقوق میفرماید که پیغمبری بیاید نبوت کند و گفتگوی قیامت را بیان

و خبر از انجام بدهد در اینجاهم علما متفق اند که شخصی بیاید و نبوت کند اما حرفشان در

مدرکه باشد و از انجا بسیار خوب فرض میکنیم که اینها راست میگویند و منظور مسیح

بوده هرگاه چنین باشد پس چرا بیامده از آن تاریخ نبوت حبقوق تا حال پنج هزار

سال از خلقت ادم گذشته پنج هزار و پانصد و نود و یک است و هزار و دویست و

چهار هجریست مدت دو هزار و سیصد و سی و هفت سال است که اثری بظهور نرسیده

اگر بگوییم که نوشته است که اگر مسامحه کند امید وار باش حکما مسیح میاید و تاخیر نمیکند

پس معلوم میشود که این نبوت از برای پنجاه هزار سال بعد از نوشته باشد جائیکه

مدت دویست و نود و هزار سال باشد لفظ چه قدر باشد یقین است که دروغ

تعیین شخص

است فرع زیاده بر اصل نمیشود باری اینهم فرض میکنیم هنوز وقتش منقضی نشده باشد
چونکه فرموده بعد از اینها باید بیاید و علامت و علامتی هم در او هست و هیچکس هم نمیداند مگر
خداوند علم خودش همین قدر ما باید منتظر باشیم تا تقاضای وقت بعمل بیاید حال با
حرف دانیال پیغمبر و هر پیغمبر دیگر را چکنیم که از جانب خداوند خبر واضح داده و فرموده
که پیغمبری و کاهنی ختم و مهر شد در بنی اسرائیل پس لابد والعیاذ بالله باید اینها را
تکذیب کنیم چرا که در فصل نهم کتاب دانیال نوشته و جمیع علما و مفسرین هم منکر این
امر نیستند و نمیتوانستند که منکر بشوند پس اینهم که این شخص خود را کاهن گفته بود
حرف علما را کسی نشنیده اینهم که … اگر … شهادت
میدهد که او کاذب نیست و دیگر در کتاب … هم علما نوشته اند و قبله … از
اسمان پایین میاید ملائکه هم همراه او هستند و ستون النبی در میان زمین و اسمان
ظاهر میشود و خلق عالم از طرف مشرق بروند بطرف مغرب جواب این شخص که میگویند
برا جمل کذب بگیرد و دیگر طایفه بنی اسرائیل را اعتقاد اینستکه مسیح رواج دهنده توراة
است در این صورت که میتواند بگوید تو کذابی باری این علما که همه احکام توراة را
از میان برده اند و اختراعات تازه بنا کرده اند و کسی با اینها نمیگوید دروغ گو هستید
بلکه میگویند اگر دست راست را … باید حرف علما را
شنید بر حرف مسیح بطریق اولی باید شنید پس این …
کرده … نخواهد توراة را منسوخ کند و مردم بگویند که این کذاب است … موقوف شهادت

پس معلوم شد که هرگاه ان پیغمبر موعود …

میدهد که این شخص دروغگو نیست و دیگر هرگاه صحیح ما بدانیم درست نیست بجهة انکه علما
گفته اند که این کلام مخفی است غرض چند نوع معنی کرده اند و اخر … گفته که صحیح نیست
و در این نبوت سرگردان مانده اند … اگر این پیغمبر در زمان ایشان بهم میر
رسید علما و مفسرین و متقدمین در عهد این پیغمبر میبودند البته اقرار به نبوت او مینمودند اما
علما این زمان خود را بر تعصب و لجاج انداخته اند و در تقلید دست و پا گردن هستند و
اخر الامر یکدیگر را تکفیر میکنند و گریبند و این جماعت میگویند که اینهمه سخنان بمعنی
که ذکر کرده اند و این اختلافات اقوال چه است اگر دلیل معتبری در دست هست همه بر
یک دلیل حق متمسک بشوند والا ملا بعنی چشم باز کنند که این خبرها از برای کدام شخص
است ایا این همین شخص است که از اولاد قیدار فرزند حضرت اسماعیل است یا نه و دیگر انکه
مردم را براه خداشناسی هدایت کرده یا نه بت پرستی را … و دیگر مورد
علما گفته اند که دروغ پایه ندارد پس این پیغمبر هزار و دویست و چهل و هفت سال است
که روز بروز دین و ایین او قویتر میشود غرض از این نبوت اینستکه میفرماید باید
شخصی بهم رسد که گنهکاری قیامت را بکند و مردم از او منتفع شوند و خبر از …
روز قیامت بدهد چونکه در میانه طایفه بنی اسرائیل مزد و جزا و قیامتی ندارند مگر مزد
و جزای دنیوی چنانکه سابقا ذکر شد پس هم چنین شخصیکه بیاید باید غیر از بنی اسرائیل باشد
و خبرهائیکه نشنیده اند تا حال و از عقل ایشان دور باشد بدهد از قبیل این خبرها که عقاب
در روز جزا و روز حساب و بهشت و دوزخی هست و باید چنین رفتار کرد و همچنین یقین …

این همه دلائل واضحه را

که طایفه بنی اسرائیل منتظرند و میگویند که دروغ میگوید هرگاه چنین بود طاعت ترا میاوا

بود چرا هیچکس خبر از تو نداد پس درین صورت تو دروغ میگوئی و حقیقت هم چنین جای خورد داشت

که این انکار را بکنند حال با این همه دلائلهای واضح باز هم میگویند دروغ گو بوده پناه میبرم

بخدا از آنوقتیکه هیچ پیغمبری قبل از او خبر نمیداد حبقوق هم نمیفرمود پس کلام حبقوق پیغمبر را

باید یکجای قرار داد که همه صفات پیغمبر را ندارد و باشد آنوقت هیچ عیبی وارد نمیاید و این کلام

بجهة هیچکس درست نمیاید مگر بجناب پیغمبر آخر الزمان چونکه مثل او میشدند باین جهة

حبقوق فرمود آن پیغمبر میاید و کتاب بیت و خبر از قیامت هم میدهد و هم چنانکه

از کلام الله مجید ربانی حکایت مرد و جرم آخرت را بیان میکند و از کتاب سن هشتم

در فصل ششم مذکور است و در کتاب یوسف تبکوریون نوشته است که حبقوق تا

بعد از بخت النصر بود چنانکه در فصل سیم و در ورق نهم نوشته است که در ایام

بخت النصر وقتیکه دانیال را بچاه شیران انداختند حبقوق در زمین بیت المقدس بود

جبرئیل امد و حبقوق را برد در بابل و در میان چاه دانیال را دید و دید و باز هم او را

اورد در زمین بیت المقدس رسانید پس درینصورت ارمیا آنوقت برحلت مرده

بود معلوم میشود که این آیه که حبقوق بجهة ارمیا نموده چراکه لفظ مستقبل بوده

و ارمیا با حبقوق در یک عصر بودند در عهد سلطنت منوچهر داراب و دیگر چگونه

میشود اینکه اگر بقول علماء بشنویم بجهات چند درست نمیاید اول اینکه طایفه بنی

اسرائیل علماء شان بعضی دیگر از کتب چند درین در فصل پنجاه و سیم نوشته اند و

ایشان اینست که یعنی گفت ربی اباهو که یکی از مفسرین بود که ربی یوحنان در احکا

مات توراة گفته اند که آن پیغمبر که میاید و بتو بگوید بکند باید از او قبول کرد پیغمبر

از بت پرستی اگرچه نزد شمس کند برای تو باید شنوی از او حال معلوم است که

کار بعد از خراب شدن بیت المقدس ثانی نوشته شده تا صد و هفتاد و دو سال بعد

از خراب شدن هم مینوشتند که سابقا مذکور شد معلوم است که علما و مفسرین خا

ربی اباهو و ربی یوحنا و امثال ایشان پیش خود چیزها را میگویند و نمیتوانستند بگو

و از قول انبیاء البته این خبرها را داده اند و سفارش هم کرده اند که در وقتیکه آن

پیغمبر موعود بیاید هرچه بگوید قبول کنند و این لفظ مستقبل است که علم بیقینی

داشتند که هم چنین پیغمبری خواهد امد باین جهة سفارشات را نوشته اند حال اگر این

کلمات کار انتادیل به پیغمبری از بنی اسرائیل بکنیم هم قول خداوند و هم قول انبیاء و هم اسرائیل

جبرئیل دروغ میشود چراکه خبر میدهند که ختم شد از میان بنی اسرائیل نبوت

و این نبی باید از بنی اسماعیل بوده باشد حال این کمترین محمد رضای جدید الاسلام

میگویم که چگونه میشود که ایشان خودشان درین مطلب و معنی را انکار کرده باشند

و بیک حرفی زده باشند و مفسرین دیگر هم قبول کرده باشند پس این کمترین میتوانم

سوگند یاد کنم که اگرچه آن خورده مفسرین متقدمین در عصر جناب پیغمبر آخر الزمان

یا بعد از آن میبودند مطیع و فرمان بردار میشدند که متفق اللفظ جمیع اهل کتاب

کار را میدانستند که کسی بعد میاید و میگوید که من پیغمبرم و احکام توراة را منسوخ

میکنند یعنی ممنوعات نه اصول چرا که بت پرستی اصول دین را ضایع میکند و حال این
که همه بت پرستی را این بعید موقوف کرد و وحدت باری تعالی را شایع و رواج داده
پس این تفاوت شان اگر نبود علما و مفسرین متقدمین این اخبار را از انبیا که بعضی
نوشته اند و ما هم نوشتیم بعد مذکور نمودیم ان شاء الله ما بقی هم بیان خواهد شد که
چگونه این کمترین دست از دین اباواجداد خود برداشتم و مطیع و فرمان بردار و
این بزرگوار شدم اگرچه اکثر بلکه علما گفته اند از جمله احکام توراة میکند منسوخ
نه اینکه فی الواقع اعتقاد ایشان چنین بوده لکن اثبات این آسان ترین مطلب
است بدلیل اینکه در همان کتاب در فصل یکصد و شصت و ششم نوشته است که درس
خوانده ایم در مدرسه الیاهو شش هزار سال میباشد دو هزار سال [illegible]
گذشت و دو هزار سال هم ایام جاهلیت بوده یعنی ایام توراة بوده و دو هزار سال هم ایام
سلطنت [illegible] که کاری ما بیرون رفتند هرچه بیرون رفتند گفتند الیاهو
برتی یهود [illegible] در برتی [illegible] بین این دنیا کمتر از هشتاد و پنج یوبیل نیست و در یوبیل
اخرین داود میاید پرسید در اول یا در اخر گفت نمیدانم گفت تمام میشود یا نه گفت
نمیدانم و ربی اشی گفت که چنین فرموده بود تا اینجا امید مدار و از این بعد
باش فرستادند ربی حنان بن تحلیفا از برای ربی یوسف که من ادمی یافتم که طوماری
در دست داشت بخط [illegible] و بلفظ توراة گفتم با او که این را از کجا اورده گفت
مزدور بودم در میان لشکر روم در میان خزائن روم این را یافتم دیدم نوشته است

که بعد از این انقضاء مدت چهار هزار و دویست و نود و یک سال بعد از خلقت حضرت
ادم عالم یتیم خواهد شد بعضی از ایشان بجنگ نهنگها و بعضی از ایشان با جوج و ماجوج
و ما بقی ایام مسیح و [illegible] هم خطاست بلکه عمل مسیح در [illegible] بود
باید نصف شد و نصف بیشتر بود با اعتقاد کل مفسرین حال هرجا که اسم الیاهو
چیزی نوشته شده هیچ شک و شبهه ندارد و از این کلام معلوم میشود که توراه موقت
است بجهة آنکه خود شان گفته اند که ایام توراة دو هزار سال است و [illegible] هم همان
حساب کرده تا صد و هفتاد و دو سال بعد از خراب شدن بیت المقدس ثانی ایام
توراة تمام شد جائی که ربی الیاهو وقت زمان از برای توراة مشخص کرده است و در
توراه هم [illegible] از کلام حضرت موسی استدلال نمودیم باز هم میتوان گفت که رفع
شده تا آمدن این تاریخ با ولادت باسعادت جناب پیغمبر آخر الزمان درست میاید
مثل اینکه امسال هزار و دویست و چهل و دو از هجرت گذشته است که پنج هزار و پانصد
و هشتاد و شش سال از هبوط حضرت ادم است چهار هزار و سیصد برارقم کنیم ان
میشود پنج هزار و پانصد و چهل و دو از ولادت باسعادت تا بعثت و هجرت پنجاه و
سه سال طول کشید جمعا میشود پنج هزار و پانصد و نود و پنج باز سیزده سال ما
بعثت و هجرت کم کنیم میماند پنج هزار و پانصد و هشتاد و دو هرگاه بگوئیم که انها
وعده داده اند باسم بن داود و ظهور هم از سبط یهودا بود چگونه ما با ولاد اسماعیل
قرار بدهیم هرچند که این اسم بن داود [illegible] خود شان [illegible] ساخته اند نه اینکه [illegible]

قول انبیاء گفته باشند باری بحث چندانی لازم نمی‌باید چراکه در کتب تواریخ ایام اول هر
جا اسم داود را مذکور میکنند یا یا مذکور است و اینجا الیاهو فرموده بن دعود بدون یا
چون یا اکثر معنی دور میشود و دود هم در توراة عمو خوانده شده مثل اینکه در سفر
اویان در فصل دهم در آیه چهارم نوشته دود اهرون یعنی عموی اهرون و اینجام خطاب
بن دود یعنی پسر عمو و عمو خطاب است با سماعیل که عموی ما باشد و اگر حجت بنی اسرائیلی
بگیرند که خبر الامراد از بن داود پسر داود است هرگاه مقصودش از داود میباید با
یا باید که یا داشته باشد یا بعوض یا یک نقطه داشته باشد جای لفظ یا نامعلوم شود
با وجود این احوال جواب مربوطی در مقابل آن هست که علما و مفسرین ما هم دروغ گو نمیتوان
گفت چراکه اینها متفق اللفظ گفته اند و نوشته اند بر در این صورت اعتقاد علماء در این
بوده که اسم قرار داده اند بن دود نه اینکه حقیقت حضرت سلیمان باشد یا یکی از
پیدا اندیکرش باشد چه ملشود هم چه یا فته باشد شاید آنشخص مطاوب همان مروج
داود باشد و شاید بن دود از این جهة ملقب ساخته باشند مثل اینکه حضرت موسی
فرموده که پیغمبری میاید مثل من در درجه نبوت و صاحب شریعت و ناسخ کل ادیان و
حقیقتی که عقل هم استبعاد دارد که همچنین شخصی از میان بنی اسرائیل هم رسد بجهة
اینکه جمیع مروجهارا تسخیر کرد و حاضر کرد آن ارواحیکه در عالم ذر بودند جمیع را در
شریعت توراه در آورد هم چنانکه در سفر ثنی در فصل بیست و نهم در آیه دهم میفرماید
که امروز تمامی شما در حضور خداوند خود حاضرید یعنی سروران اسباط و مشایخ و

داران شما با تمامی مردمان بنی اسرائیل اطفال و زنان شما غریبانیکه در میان اردوی
شما یند از برنده هیزمهای شما تا آب کش شما الی آیه پانزدهم که فرموده است بلکه با هر
کس امروز در حضور خداوند در اینجا حاضر است و هم با کسانیکه حاضر نیستند و اینجا نز
مود غریبیکه در میان اردوی شمایند مراد از غریبان اعراب و مصریان بودند که با ایشان
مصر بیرون رفتند و از اولادهائی که بعد از این نسلاً بعد نسل از ایشان بعمل خواهند
آمد اشاره بعالم ارواح ایشان میباشد پس این کلمه که گفت پیغمبری از میان برادر
شما بیرون میاید اشاره باین عبارت است و از این کلام معلوم میشود که در اینصورت
همه بنی اسرائیل من البدو الی النهایة تلمیذ او شدند و تلمیذ هم حکم فرزند حقیقی را دارد
علما بحث کرده اند که دخترهای بنی اسرائیل چرا بجناب موسی حرام بود و رفت دختر شعیب
را گرفت بجهة اینکه جناب موسی پدر حقیقی ایشان بود و هنوز ما بعد از ما هم او را رب
نوع خطاب میکنند حتی نسبت با نبیاء بنی اسرائیل او را رب انبیاء خطاب کرده اند که
اعظم بزرگ انبیاء باشد پس هم چنین شخصی چگونه میشود که از میان بنی اسرائیل
کسی بهم برسد که ناسخ دین او باشد و هم چنانکه در سابق گذشت که ثابت شد که هر چه
مروج بود همه را تسخیر نمود باذن جناب باریتعالی پس هر چه بیاید همه شاگرد و فرزندان
او هستند و همه مروج شریعت او میباشند نه ناسخ شریعت او بجهة اینکه درجه او از همه
انبیاء بالاتر و افضل است امواج همه را تسخیر کرده در زیر احکام و شریعت خود در آورده پس
این آیه دلو قام نابی عود که گفت باید غیر از بنی اسرائیل باشد و ابراهیم حقوق خبر داده

دروغ گو بوده و بهمین نوع بسیار هیچ بدینی او درامدند بعضی که جیت بودند و تجسس نکردند
که به بینند که این بزرگوار که بوعده امده که بود دعاوی او چه بوده و عدول المومنین
شهادت میدهند از برای او و تکلیف ایشان چه چیز است مگر همین میگویند که النار
لا العار و در جهنم میروند و هم چنین که حبقوق پیغمبر بوده در فصل اول که تمثیل میکند
مردم بد بکاه خداوند تبارک و تعالی و خداوند بمن فرمود که باین سبب شریعت سست گردید و حکم
بانجام نمیرسد و از اینکه شریعت صدیق را احاطه مینماید بنا بر این حکم معوج بیرون می
اید و در فصل سیم در ایه سیم فرمود خدا از تیمان و قدوس از کوه پاران امده و جلالش اسمانها
را روشن کرده و زمین را از حمدش پر کرده حال این ایه را راشه چنین ترجمه کرده که
حبقوق میگوید که افعالهای قدیم را بیاد بیاوردم در این روز یکه خداوند توراة را نازل کرد
یعنی در انروز توراة را خدا برد پیش بنی عیص و بنی اسماعیل هیچکدام قبول نکردند باری
در اینجا چه قدر اعتراض کرده اند اول انکه نزول توراة در کوه طور بود و در اینجا اسم کوه طور
را نمیبرد دوم اینکه نبوت حبقوق بجهة بعد بلنست که میفرماید بعد از این چنین بشود
نزول توراة ماضی بود و اینجا فرمود از تیمان بیاید و در هیچ جا لفظ مستقبل برای ماضی
نیامده اما لفظ ماضی بجهة مستقبل امده در بسیار جاها سیم اینکه راشه گفته که در وقت
نزول توراة را بردند نزد بنی عیص و بنی اسمعیل قبول نکردند چون مکان اسمعیل در توراة
نوشته که در کوه پاران بوده حال این معنی را راشه خلاف گفته حبقوق پیغمبر نوشته که
چیزیرا که خداوند برسالت حبقوق خبر میدهد که قدسیت او هنوز کی باشد چگونه

گفت که توراة را بردند در کوه پاران و بنی اسماعیل قبول نکردند هرگاه قبول نکردند دیگر مقصد
در کوه پاران باقی نمیماند دیگر گفته نبی که تحسین خدا پر کند نه جهان را اینهم که به نزول
نمیگنجد بجهة اینکه توراة را باعتقاد علما مخصص بنی اسرائیل بوده و مقصود حبقوق این
که میفرماید که تمام جهان پر خواهد شد پس معلوم است که این نبوت دخلی بنزول توراة
ندارد و باز در فصل سیم در ایه ششم میفرماید که روشنی عالم با او باشد و مراد
مراد از شریعت است یعنی بدست او شریعت عالم اید و اینهم باعتقاد خودشان توراة
مخصص بان یک طایفه بود و بتمام عالم تکلیف نشده از این دلیلها معلوم است که نبوت
دخلی بتوراة ندارد و از توراة که رد شد دیگر هیچ جا مناسب نیست بجز اینکه بدیهیست
که کوه پاران مکان حضرت اسماعیل است چنانچه سابقا ذکر شد و ایه که نوشته در فصل سیم
کتاب حبقوق در ایه سیم اینست که میفرماید خداوند تبارک و تعالی خطاب بحبقوق

אלוה מתימן יבוא וקדוש מהר פרן -
الوه میتیماه یابوء وِقادوش مهر پاران
סלה כסה שמים הודו ותהלתו מלאה
سِلاه کیساه شامیم هودو وِتِهلاتو مال اه

و ترجمه ان اینست که رحمت خدا بر پیغمبر معصوم از جانب جنوب خواهد امد و خاص
همیشه خواهد خداوند از تیمان و قدوس از کوه پاران امده سلاه جلالش اسمان
ها را مستور کرده و زمین از حمدش پر کرده خواهد شد از این واضح ترکه مکه هم مکان

حبقوق و سایر نبوتها و اخبارها

قدوس یعنی خدا تعالی

اسماعیل بوده وهم مکان تولد جناب پیغمبر از آن زمان که اولاد قیدار واسماعیل
است ومقدمه از او پیشتر نداریم ونعت بی قرآنم بد بهشت ونبوت او برانس وجان
است که هلی خود هولام باشد ودین او باقیست تا زمان قیامت ودیگر جمیع عالم بت پرست
بودند چون خاتم انبیاء آمد جمیع بتها را شکست وبتخانها را خراب کرد وبر انداخت و
مدح وستایش یزدان پاک را شایع کرد که هم خدا را مدح میگویند وهم رسولش را
صلواة الله وسلامه علیه وتهلیل انو مراد از مدح خداست یا مراد از صلوة بر بعید
وحال اینکه هردو است ودیگر بعد میفرماید که ایستاد وپیمود زمین را بدید و
گروهها را پراکنده شدند کوههای قوی روته شد ند جنگهای عالم روشن
شد وعالم بان ایستاد وزمین را پیمود یعنی معلوم است که هین کلام الله را پیش
داده نشده بود بجهة انصاف وقت چون زمان قرآن رسید مثل آن پیمانه سر رسید
ومراد از دیدن وکشودن کوهها یعنی شیطان هم را حبس کرده بود از کفر آن بزرگ
کوار ایشان را از حبس کشود واز کفر نجات داد واین که گفته پراکنده شدند کوه
ها یعنی پادشاهان وبزرگان مشرکین از دست او تمام شوند چنانکه شد از قیصر
روم گرفته تا پادشاه مجوس وترکستان وهندوستان جمیع ایشان از دست اهل
قرآن تمام شدند وازمان هب خود دست بر داشتند وبشریعت غرای محمدی داخل
شدند وهم چنین که حضرت دانیال در فصل هفتم خبر داده چنانکه میبینیم که پیش از
جناب پیغمبر طایفه عرب بی نظم وجاهلیت بودند هر کس از ایشان پادشاهی بهم میرسید

بود بعد از اینکه مشیت جناب الهی قرار گرفت خود یاری کرد وپادشاهان عظیم الشان
بدست ایشان کم زدن وبی قابلیت وبرطرف شدند واینکه میفرماید که منظور او
همین شخص است که در این مقدمه جنگ و دعوا برطرف شدند ورسم را در میان
ایشان شایع کرد اما اشعیا این آیه را بطور دیگر ترجمه کرده جهتش اینست که لفظ
ماضی گفته شده اما لفظ ماضی بمعنی مستقبل در بسیار جاها آمده مثل اینکه در کتاب
حضرت شعیا در فصل چهل وسیم در آیه هفتم وهشتم فرموده که همه این خوانده خوا
شود بنام من وبعزت من بیافریدم وخلق کردم وبنی عمل آوردم غرض اینست که خدا
میفرماید که بجهة خواندن نام من واز برای عزت من وبجهة عبادت کردن من خلق
کردم وآفریدم وعمل آوردم هرچه در عالم است با وجود یکه همیشه وهر روزه خلق میکند
ومیافریند هم چنین که هر روز میگوئیم یوم او روز هو شیخ یعنی من ونشا
ونادیکی وغیره را میافرینم واینجا میفرماید خلق کردم لفظ ماضی است اما بجهة مستقبل
معنی میدهد باز در همین کتاب در فصل پنجاه ویکم در آیه چهارم فرموده قوم من متوجه
شوید وای امت من بمن گوش دهید زیراکه شریعت از من صادر خواهد شد وحکم را
بجلاین بجای نور آرام خواهم داد عدالت من نزدیک است ونجات من بظهور میاید و
بازوهایم اقوام را حکم خواهد نمود جزایر منتظر من بوده بیازویم اعتماد خواهند نمود
غرض اینستکه چون در میان جمیع طایفه نبی نبود مگر در میان طایفه بنی اسرائیل بان
جهة خداوند میفرماید بحضرت شعیا که بگو بایشان که از من گوش کنید وبدانید که

شریعتی خواهم داد از برای روشنائی اقوام ثمر خواهم داد این هم و لفظ مستقبل است و این
خبر امیدواری عظیمی است از برای خلق عالم و دیگر گفت نزدیک است عدالت من اینهم امید
واریست که بیاید نور و رحمت و دیگر فرمود بیرون آمد فرج من معلوم است در آنوقت که این کلام
را فرموده باید بفرماید بیرون میاید که لفظ مستقبل باشد پس لفظ ماضی بمعنی مستقبل
و دیگر آنکه گفت بازوی من اقوام را حکم خواهد نمود اینهم دلالت میکند بر اینکه تمام عالم
حتی جزایرها بر آن کلام من و شریعت من اینکه بهره مند و فیض شوند حال تمام مفسرین متفق
علیه میباشد که این نبوت را بمستقبل قرار داده اند و بعضی بلکه بیشتر از مفسرین
بعد از جناب پیغمبر آخر الزمان برده اند و باز هکی این کلمات شعیا را مستقبل دانسته اند
اما ردق چنین نوشته که این معفود تمام است بعد از جنگ یاجوج و ماجوج خواهد آمد
اما ابربنال این آیه را دو معنی کرده اول اینکه این نبوت را از برای جمیع عالم گفته
برای قیامت است که در آن روز جمیع خلایق با احکامات موسی و توراة عمل خواهند
کرد و قبول خواهند کرد آنوقت این نبوت شعیا از برای روز قیامت بجا خواهد رسید
دویم اینکه این نبوت را مجموع از خلق عالم رد کرده بذلت و نجات بنی اسرائیل قرار داده
اند و هم چنین ردق هم از برای روز قیامت گفته است و حال جواب ابربنال که بجهة
ذلت و نجات بنی اسرائیل قرار داده اینست که این حرف بیمعنی است و دخلی بتوراة ندارد
و دخلی بنجاة و ذلت هم ندارد و لفظ مستقبل میفرماید و توراة حضرت موسی پیش بود موجود
میخواست بفرماید بیرون شد توراة از نزد من و حال اینکه میفرماید بیرون میآورد

وجواب معنی دیگر ابربنال و ردق اینکه هرگاه منظور خدا بتوراة حضرت موسی میبود
که در روز قیامت جمیع خلق بر شریعت توراة موسی عمل خواهند نمود اینهم که درست نیا
ید جهت اینکه توراة موسی اکثر احکامات آن بلکه همه احکام مخصوص متعلق است بیاد بود
بیرون آمدن از مصر پس در اینصورت باید همه مخلوق این اعمال را بجای آورند که جمیع
مخلوق در مصر رفته بودند و زرخرید فرعون شده بودند و زیر دست قبطیان گیرنده
بودند پس اینهم که نمیشود پس هرگاه این نبوت را الآن هم از برای روز قیامت بدانیم چند بحث
وارد میاید چرا که خداوند فرموده که نزدیک است که عدالت من بیرون بیاید از برای
اقوام من هرگاه ما در روز قیامت بدانیم اینکه از دیر بودن کم تا دیر میشود و خداوند
فرموده نزدیک است بیرون آمدن آن شریعت که بجهت روشنائی اقوام قرار داده ام
این لفظ نزدیک را بحرف علما باشد الحال دو هزار و چهارصد سال است که از نبوت
حضرت شعیا گذشته است و دیگر وقتی هم که نمانده که این شش هزار سال دنیا تمام
شود پس از برای چه وقت مانده است و از این دیر تر چه میشود حال آنکه هر که حق
را منظور داشته باشد و این نبوت را از برای صاحبش قرار بدهد دیگر هیچ گونه
بحثی وارد نباید و جمله این کلمات و آیات درست میاید و همین آیه جاوی کودک
شاهد یکدیگر اند که میفرماید فرج من از برای عالم باشد و عدالت من شکسته نشود این
هم منظور بشریعت اسلام است و موافق است با کلام وحی کودک که گفته و دیگر در
آیه سیم که فرمود فرج من از برای عالم باشد و عدالت من شکسته نشود اینهم

شریعت اسلام است و اینهم موافق است با کلام وحی کودک و دلالت میکند بر نا پیدی شر
یعت اسلام و این بنو تم شهادت بر آیه ایست که حضرت شعیا فرموده در فصل چهل
و دویم و ترجمه آیه اینستکه اینک بنده من و برگزیده من رضامند شده جان من و الهام
الهام خود را برا و شریعت از برای طوایف بیرون اورد حال این بنوت طولانیست
و علامات بسیار دارد اول اینستکه مفسرین این بنوت را هر یک بقسمی توجیه کرده اند
و هیچیک باهم موافقت ندارد و هیچیک منظورشان خداشناسی نبوده و راه حق را منظور
نداشته اند گویا غرض ایشان این بوده که یک نوعی توجیه کرده باشند که بلکه یک
مرتبه کم و زیادی از برای طایفه بنی اسرائیل قرار داده باشند و الا این توجیهاتی که
کرده اند هر طفل و عوامی میفهمد که این نوع توجیهات درست نیست و بعضی است او
راشه این آیه را منظورش به بنی اسرائیل بوده اما هار نوع گفته که بعضی مفسرین
گفته اند که این آیه منظور بصدیقی بنی اسرائیل است و بانها نوع گفته از قول
ربنو سعدای کاون که این آیه منظور مسیح است اما هار نوع خود گفته نا از منظور
بود شعیاست اما ابربنال هیچیک از اینهارا که توجیه کرده اند قبول نکرده و چنین
نوشته که اینها همه شب کور بوده اند که این بنوت را خود ابربنال اختصاص داده
بهیچ حال ثابت است که منظورشان هیچیک بحق نبوده هرگاه این بنوت را میتوان
بمسیح قرار داد البته همگی علما و مفسرین متفق اللفظ بمسیح قرار میدادند بهتر این
بود که بیایند و بکورش مجوس قرار بدهند بعضی و برخی بشعیا و مسیح قرار دهند

در بنو سعدا

یعنی لفظ اشک نیدومی

از انبیا و علما پیشتر بوده و دیدکه

ور بنو سعدای کاون دید که بمسیح و بنی اسرائیل دیت نمایاید هم چنین محال کذلشت و گفت کورش
است لهذا از یاد الحاجت کرده اند بجهت انکه کورش مجوس چه قابل این بود که این مرتبها
از برای او قرار بدهند چونکه چاره نداشتند شان کورش فرود آوردند اما صاحبش
قرار ندادند اگر قرار میدادند همه بنی اسرائیل پراکنده و بر چیده میشد ایشان هم چنین
در مغالطه واگذاشتند بجهت اینکه دیدند این چند نوع توجیهی که خطرات مفسرین کرده
اند قول هیچیک بطایفه بنی اسرائیل قرار نمیگیرد و از این جهت هم دیدند که باید از غیر بنی
اسرائیل باشد این پیغمبر صاحب شریعت که میاید لهذا لابد و ناچار قایل شدند بکورش
مجوس و آیه را بشان او قرار دادند اما از بار بی انصافی کرده اند که بمجوس واگذاشته
اند چرا که کورش که خود شریعتی نداشت پس چگونه ملبود که او از برای تمام عالم شریعت
تازه بیاورد و هم چنین بمسیح هم تعلق نمیگیرد چرا که علما و مفسرین متفق اند که وقتیکه
مسیح بیاید بغیر از طایفه بنی اسرائیل اگر بخواهند بیایند و داخل این طایفه شوند قبول
نخواهند کرد و هم چنین که شهرت دارد که در رانیف ورت فرموده بنیر با کلام علمای مفسرین
بر عکس یکدیگر میشود و همه علما این قایلند که از برای مسیح شریعت تازه نباید باشد
مگر همین شریعت حضرت موسی را باید مروج باشد و حضرت شعیا خبر داده که باید آن پیغمبر
اینده شریعت تازه بیاورد برای قوم و همه عالم خلاصه معلوم شد که همه توضیح و تو
و اقوال ایشان بر عکس یکدیگر است و رد بر قول حضرت شعیا و انبیاء دیگر اما اگر بخاتم
پیغمبر اخر الزمان که صاحب این اخبار و شریعت تازه است قرار بدهند دیگر هیچ عیبی نیست

این آیه دا او بنو توا

ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش

بجهة اینکه فرمود شریعت از برای قومان بیاورد اورده و وحی کودك هم شهادت میدهد
که روشن کند و هم چنین هم شد خلایق عالم مشرك بودند و عالم تاریك بود از شرك و
حتی بر خود طایفه بنی اسرائیل تاریك شده بود و مانده بودند بی تکلیف و زمان تورا
هم تمام شده بود و مانند سایر ملل معطل و حیران و سرگردان مانده و نمیدانستند چه رفتار
کنند و هم چنین خباثت ایشان را مانع شده و در ظلمات ذلت و گمراهی افتاده اند اما هر که
تعصب و لجاج و شرك و رد قول انبیا نکند و سعادت او را یاری کرد با کنند بعد از اینکه
جناب پیغمبر اخرالزمان مبعوث شد و راه را بر خلق عالم روشن کرد و خلق را از ظلمت شرك
و کفر و بت پرستی نجات داد و بدین و ائین خود خواند و ایشان هم اطاعت و پیروی کردند
نجات ابدی را دریافت کردند و الاصل این جماعت جهول عنود در پی مذهب مانده اند و باز
هم دست از لجاج بر نمیدارند و دیگر انکه حضرت دانیال در کتاب خود در فصل ۱۲ ایه ۳ میگوید

וְהַמַּשְׂכִּלִים יַזְהִרוּ כְּזֹהַר הָרָקִיעַ וּמַצְדִּיקֵי הָרַבִּים כַּכּוֹכָבִים לְעוֹלָם וָעֶד׃

یعنی دانشمندان مثل ضیای سپهر و کسانیکه بسیاری را به راه صداقت در
نمایند مانند کواکب تا ابد الاباد درخشان خواهند بود بادی تاده ضلالت بودند
در تاریکی بودند چون ایمان اوردند در روشنی امدند و دیگر در فصل دوم کتاب یوئل

خبر میدهد اینده را بلفظ ماضی میفرماید و دیگر بسیار جاها است خلاصه هر گاه همین ایات را
بهمان نحو حضرت شعیا قرار بدهیم میتوان گفت که خداوند به شعیا فرموده باشد که تو را
افریدم که دو چیز را خبر بدهی به بنی اسرائیلیان که هم چنین بنده می خواهد امد که روشنائی
را از برای تمام عالم بیاورد بعد از این و دیگر مطلب آیه هفتم فرمود از برای گشودن چشم کوران
و از برای بیرون اوردن از بند محبوسان را از خانه زندان و تاریکی منم خداوند و عزت خود را
به از برای دیگری قرار نخواهم داد و ستایش خود را به بتها بتراشیده نمیدهم حال این معنی دوا
است چشم بگشایند چشم کوران یعنی کور باطن ایشان را که از نابینائی راه میروند و بت پرستی
میکنند بیرون اوردن از بند و تاریکی همه منظور به بت پرستی است بجهت اینکه هر که پیروی
کند شیطان را در دست شیطان محبوس است تا زمانیکه خداوند او را یاری کند تا از دست
شیطان خلاصی یابد و دیگر اینکه گفته منم خداوند و عزت خود را به دیگری نمیدهم غرض اینست
که انانیکه ستایش بت میکنند خداوند عالم را در غضب میاورند از این جهت خداوند به
پیغمبر خود خبر میدهد که عزت خود را به دیگری نمیدهم و ستایش خود را به بت نگذارم و بت پرستی
از میان خلق براندازم و قوم همه ستایش مرا بکنند و این ایات را علماء اهل یهود تفسیر کرده
اند را شه گفته است که غرض این ایات اینست که طایفه بنی اسرائیل در ذلت هستند و
خداوند فرمود که عزت خود را به دیگری نمیدهم و ایشان را خلاص میکنم این سخن را دفع
میتوان گفت که طایفه بنی اسرائیل هر کجا هستند در هر ولایت زیر دست بت پرستان
نیستند و این ایه را تق هم چنین توجه کرده هر چند که الحال بت پرستی از جمیع عالم برطرف

بنا بر قول این مُعْتَرِض

چنانچه در آیه هفتم

شده وقلیلی در کنار مغرب زمین و مشرق زمین باقی مانده اند که بت را خدا میدانند
بهمین جهت خداوند عالم وعده داده که همان قدر قلیلی مانده بر طرف کند حال اگر غیر
از کنار مغرب و مشرق باد در فرنك و روم یا در جای دیگر بت پرستی میبود البته در رق ایشا
را هم میگفت و در کنار مشرق هم که در رق گفت بت پرستی باقی مانده اما انجا طایفه بنی
اسرائیل نیستند پس در اینصورت که مراشه معنی کرده است درست نیست اما هادی بوع این
نبوت بذلت بابل قرار داده چونکه دید باین ذلت ثانی وفق نمیدهد گفت ذلت بابل ا
چراکه طایفه بنی اسرائیل در انوقت زیر دست بت پرستان بودند باین جهت این را توجیه
کرده است ایه را که باین نوع توجیه کرده بحث بیشتر لازم میاید چراکه بنی فرموده جهة
چشم کوران باطنها روشن شود هرگاه بذلت بابل قرار بدهیم باید بکوریش مجوس قرار داد
بجهة اینکه خلاص کننده از ذلت بابل بنی اسرائیل را همان کوریش مجوس بود و اینکه نمیشود
بان قرار داد چراکه میفرماید الهام خود را براو میگذارم و از این قابلیتها که با او نبود یکی
جز برها تعریف شریعت او را کنند کوریش شریعتی نداشت و دیگر هادی بوع گفته که این نبوت
بجهة خود حضرت شعیاست اینهم درست نیست زیراکه حضرت شعیا شریعتی تازه از برای
بنی اسرائیل نیاورد و از برای بت پرستان هم نیاورده بود پس این معانی را همه اغماض کرده
اند و ثانی اینکه این شخص باید کسی باشد که از برای همه عالم شریعتی بیاورد غیر از شریعت
بنی اسرائیل و باقی اهل ملل چراکه او را بسیار مرتبه داده خداوند لهذا این طایفه او را
از برای بت پرستی میدانستند اما این را نفهمیده اند چیز براکه خدا خواهد ایشان چه

میتوانند کرد و دیگر انکه جای این که نبوت را بکوریش مجوس قرار توان داد پس باین
پیغمبریکه از اولاد قیدار پسر حضرت اسماعیل است و اوست که قرار بدهند و همچنین ها
تمامی گشته شود هیچ مانعی هم ندارد و در ایه نهم هم نوشته اینك ان اولینان امدند و
نوها را من خبر میدهم پیش از انکه برویند میشنوانم شما را از این ایه اینکه
حضرت شعیا فرموده خدا میگوید چیزهای غیبی که پیش از این بشما گفتم همه بجا
رسیده حال اینجا هم نوها را معلوم میکنم بشما قبل از اینکه برویند غرض هدایت با
نفس خلق عالم است که بنی خبرش را پیش میدهد و دیگر در ایه دهم و یازدهم و دوازدهم میفرماید
که مدح گویند برای خدا مدح تازه ستایش او از اطراف زمین فرود شود و جزیرها و ساکنان
ایشان مرتبه گیرند بیابانها و شهرها سراچها بنشینند اولاد قیدار بطرب کوشند صحرا نشینان و
کوهها و کمر کوهها فریاد زنند و بگذارند از برای خداوند عزت و ستایش او را در جزیرها
معلوم کنند غرض اینکه فرموده مدح کنند از برای خدا مدح تازه و ستایش گویند در اطراف
زمین معلوم است که شریعت پیغمبر هم تازه بود نسبت برسم قدیم و هم از اطراف زمین معلوم
کند او را و جزایر و دریاها همه قبول کنند و ستایش او را کنند و اینکه گفته بردارند
بیابانها و شهرها و سراچها بنشینند و قیدار بطرب کوشند غرض ان با اهل مکه و مدینه
است و قیدار اولاد اسماعیل هستند و مکان ایشان در بیابانها و کوههاست خبر میدهد
که ایشان مرتبه دار خواهند شد و مدح خدا میشوند و دیگر گفته از سر کوهها و از سر کوه
ها فریاد کنند معلوم است که صوت اسلام را در سرا بلندیها بگوش خلق میرسانند

از جمیع جهات

ملل بمراتب بیشتر باد نه تقلید و تقلیه بیشتر موافقت دارد

بر دوش نبی خجسته رسالت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم

و انبیاء و احبار

محمدا

ایمد قبل از ایشان

و غیر از ایشان

باضافی

عنود این

چنانکه در اوقات نماز فریضه همه صوت اذان را بلند میکنند ودر جاهای بلند اذان میگو
یند ودیگر گفته بگذارند برای خدا عزت وستایش اورا در جزایرها معلوم کنند اینهم که
بیان واقع است بعمل آمده هیچ بحثی وهیچ کسری از این نبوتها نیکه خدا فرموده بزمین
نمانده وهمه را بچشم خود دیده ایم ومیبینیم واین مفسرین بنی اسرائیل هریک بطوری
معین کرده اند اگر قول ایشان را صحیح بدانیم چند بحث وارد میاید واسباب معطلی خوا
هد بود ان یکی گفته که این ابهامها جهة ذلت بغداد بوده وبجا رسیده ودیگری گفته
که در روز قیامت خواهد بود این نبوت وباید بجا برسد وانجا خدا فرموده بیابان
ها وجزایرها وکوهها وشهرها وکمرها وطایفه قدار همه مدح وستایش خداوند را بگو
یند وما بچشم خود دیده ایم که همه اینها واقع شده با همه این احوال علما ومفسرین گفته
اند که در بیت المقدس ثانی بجا رسیده ایشان که راست میگویند لعنت خدا بود بر و[illegible]
غرض ایشان اینستکه میگویند که وقتیکه کورش مجوس امد وطایفه بنی اسرائیل را خص
کرد واز ذلت بابل خلاص کرد تمامی ولایات شنیدند خوشحال شدند ومدح خدارا گفتند
باز هرکدامی ملعون میباشد وقتیکه اهل زمین بیت المقدس شنیدند که کورش مجوس
طایفه بنی اسرائیل را نجات داده متنفر شد بیشتر عداوت ورزیدند وخصومت ایشان
زیادتر شد حتی مدعی شدند [illegible] مقابل چیزی نوشتند بکورش ازهر نهای چند تا
های کورش را منحرف ساختند که بیت المقدس ساختن را موقوف کردم چنان تا
سال ماند بعد از سال ششم سلطنت داریوش بسراطر ساخته شد اینهم باجنگ

ادعی

٨٧

ودعواهای چند که یک دست خشت بود ودر دست دیگر خنجر اینهمه از جهت کثرت دشمنا
بوده چگونه این حرفها جمع میشود با کتاب عزرا ونحمیا پیغمبر که واضح نوشته اند ودیگر
در اینجا حضرت شعیا فرموده کل روی زمین بستایش خداوند مشغول شوند ودخلی بخلاص
بنی اسرائیل ندارد مگر شریعت جناب پیغمبر آخر الزمان تعلق میگیرد پس هرگاه کسی را بحثی د
رفتی باشد در مقابل بیاید بگوید واینهم که گفته در روز قیامت خواهد شد دروغ است
بجهت اینکه خواه از بنی اسرائیل وخواه از غیر بنی اسرائیل سلب شد چنانکه جبرئیل در
فصل نهم کتاب حضرت دانیال باو خبر داده وما نیز در سابق ذکر کردیم واهل اسلام نیز
همین اعتقاد را دارند وجناب محمد بن عبد الله را خاتم الانبیاء میدانند وحقیقت هم همین
است هرگاه از بنی اسرائیل فرض کنیم که بیاید نباید شریعت تازه بیاورد مگر آنکه او
مروج دین موسی باید باشد وانجا فرموده فرمان تازه وشریعت تازه خواهم داد خدا
عبد دیگر در فصل در آیه دوازده الی هفدهم میفرماید حضرت شعیای پیغمبر
خدا چون جباران بیرون اید چون مرد جنگی ظاهر کند غیرت خود را وغلبگی کند ونیز فریاد
کند بر دشمنان خود جبار شود خاموشی کردم از عالم خواهم وشکیبی صبر کردم چون زن زاینده
نعره زنم اشفته شوم فرو برم بیکجا خراب کنم کوهها را وکتلها وهمه علفها را خشک کنم
ورودخانه ها را نهم جزیرها وبستانها را خشک کنم بیرم کورها را در راهیکه ندا
نستند در جادهای که بلدیت ندارند وراه برم ایشانرا انهم تاریکی را به پیش ا
بروشنی کجیهارا بهمواری این کلام را خواهم کرد ونخواهم رها کرد بر کردند وارونه و

با این سخنان یهود علمای مفسرین
وفق نمیدهد

نبوت

ثابت شد که خدا تعالی

اینطور که گفتگوهاییکه ملاکی از [illegible] وجه
من الوجوه درست نمی آید

شرمنده شوند انکسانیکه به بتهای تراشیده پناه میبرند وانهائیکه به بتها می
کویند که شما خالق ما هستید غرض از این ایات اینستکه چون بت پرستان خداوند را
بقهر وغضب در میاورند فرمود چون جباران بیرون ایم بجهت انتقام کشیدن از
مشرکین بعد میفرماید که خاموش کردم از عالم بیغمبری زیاد تامل کردم از این عملهای
بد وبت پرستی ایشان اخر نعره زدم چون زن زاینده بکجا فرو برم ایشان را واینکه
گفته خراب کنم کوهها وکتلها را این مثل است که یعنی باران نبارد وهم چنین هم شد
وقتیکه جناب پیغمبر اخر الزمان از مکه بمدینه امدند در مکه باران نیامد بحدیکه
قحط شد تا انکه کوشت حیوانات ناپاک را مخوردند واینکه فرموده بنهم رودها
ها را بجزیرها وبستانها را خشک کنم اینهم بجا رسیده وقتیکه پیغمبر بدنیا امده در
یاچه ساوه خشک شد ورودخانه که در کنار شام بود وچندین سالها خشک بود
دران شب اب جاری شد واینکه گفته کوران را ببرم براهیکه ندانسته اند
همه اینها برای پیغمبر اخر الزمان بجا رسیده وهیچ تخلف ندکرد وعلما ومفسرین
هر یك بطوری توجیه کرده اند وگفته اند که بلی اینکه چون جباران بیرون اید
وانتقام بکشد بانجا وا راشته اند که خداوند چون جباران بیرون اید از برای
خلاص کردن طایفه بنی اسرائیل است از این ذلت ودرباره این خوب توجیهی کنند اگر
بلیغ میباید خدا موافق باشد اما اینجا خداوند میفرماید بیایم انتقام بکشم وخلق را براه
راست دلالت کنم بعد شرمنده شوند از عملهای بدی که داشتند طایفه بنی اسرائیل

زیر دست بت پرستان بودند یا خودشان بت پرستی میکردند چنین حرفی را میگفتند متنبه
نشدند واینکه هیچ یك از اینها با ایشان نبود مکر از برای جناب پیغمبر اخر الزمان در وقتی
اید چون در اول طایفه عرب همه بت پرست بودند خداوند را بقهر وغضب میاوردند خدا
هم از ایشان انتقام کشید هر کس باید کشته شود کشته شد وهر که قابلیت ایمان داشت
ایمان اورد واز عملهای بت پرستی خود پشیمان شد از این ایات موافق یکدیکر
واما اگر بقول علمای یهود برویم با هیچکدام از این ایات مذکوره درست نماید وغیر از فرموده
خدا وبی میشود وجمیع این ایات از برای بت پرستان گفته شده وضع میدهد از جهة
هدایت پیرفتن ایشان ودیکر را به هیچ هم تا ایه بیست ویکم میفرماید ای کرها بشنوید
وای کورها نگاه کنید برای دیدن کیست کور مگر بنده من چون رسول میفرستم کیست کور
چون شخص تمام عمل وکر چون بنده خدا دید نیهای بسیار را انکار دارد وکشوده کوش
ها نشنود خدا او را داد بسبب عدالت او بزرگ میکرداند شریعتش را وجلیل
میسازد حال اینکه کوران وکرها بشنوید بد بهیست که دلالت میکند بر خلق عالم که
بت پرست بودند وخداوند را نشناختند بکوری وکری مثل شدند اینکه فرموده است
که کیست کور وکر مگر بنده من که ایه اول فرموده است یکیست وثانی همین پیغمبر
قرار میباشد او را کور خوانده بجهة انکه اول طفولیت انجناب تا مدت چهل سال میان
اهل کفر بود وعملهای زشت ایشان را میدید وهم میشنید ساکت میشد وندیده ونشنید
میدانست دفع ایشان را نمیکرد مناسب احوال خودشان میدانست چون از جانب خدا

اجازت نداشت و بعد از مضی سال چهلم که مبعوث شدند از وقت با مر خدا و عبادة او
منع بلیغ فرمودند کفار قریش را یعنی هم چنین در صدد ممانعت بت پرستان بر آمدند که
تمام بتها را شکست و تمام کرد و اینکه گفته چون رسول من بفرستم غرض خداوند این است یعنی
که دلالت بر عصمت آن بزرگوار است که از هر چیز بینا چشم پوشیده و گوش باز از های
خوش آیند که او را اغنا میگویند و صوت دف و نی که آدمی از حالت بیرون میبرد محو
میکند و از یاد پروردگار میبرد میل نکرد بلکه منع کرده است خلق را از این کر و کوری
از این جمله است که خداوند تعریفش را میفرماید این کور و کر حقیقی و نابینای کور و کوری بندهٔ
خدا میخواهیم که چه چیز است و دایم با عیش و طرب و خوش گذرانی دنیوی و بت پرستی هستند و این
مشخص میکند که ای کرها و کورها که مثل بنده من کور و کر کیست آنخوب و دیگر
میفرماید که کیست کور چون مسلم و کری به بنده من که خدایم این هم زیاده مرتبه یعنی است
یعنی پیش از بعثت کور بود و منع نمیکرد در آن وقت هم بندگی ما میکرد و خداوند شهادت میدهد
که آن بنده من است این کلام دلالت بر [illegible] است که آن بزرگوار داشت و دیگر گفته
که دیدنیهای بسیار را نگه ندارد گشاده گوش است اما نشنود اینجا توضیح میکند که
مبادا بگویند بحقیقت کور و کر است چرا که نیست مگر چیزهای بسیار را میبینند در میان
بت پرستان که در باقی خوش گذرانی و دنیا میروند و آن حضرت این قواعد را نگه نمیدارد و هر
چند بخواهند او را بسخن فریفته کنند حرفهای ایشان بگوش او تاثیر نمیکند و نخواهد کرد
از این جهت او را دشمن دارند و حرف ایشان را ترجیح نخواهد داد بر عبادت من هم چنین است که خدا

بفرماید

کر دانید تنی

توریة

میفرماید که من طاهر او را دایم بخاطر عدالت و بنده اش میکنند شریعت را و جلیل شده ... بکند معلوم
است بزرگ کردن شریعت نه اینست که قدر کتاب را بزرگ کند بلکه اینستکه شریعت را
بخلق عالم برساند چرا که قبل از توریة موسی میان یک طایفه بنی اسرائیل بوده در اینصورت تعمیم احوال زمان
بزرگی نداشته و اینجا خدا فرموده که شریعت را بزرگ کند اگر بگوییم که این بزرگی توریة
حضرت موسی است درست نمیاید بجهة اینکه بزرگی از دو سه حال بیرون نیست یا آن
که احکام را باید از اول زیاد ترکند یا شریعت را وسیع کرداند و یا اینکه خلقی که او را اطاعت
میکنند باید زیاد بشوند مثل اینکه آن وقت یک طایفه بنی اسرائیل بودند و حال ده ملت دیگر
هم بر آن افزوده شود و این هیچیک در توریة موسی نخواهد بود اول اگر فرمان و احکام او
زیاد کند در توریة نوشته که توریة را نه کم کنید و نه زیاد و ثانیاً که اول ثابت شد
که از غیر طایفه بنی اسرائیل در روز قیامت بخود راه نخواهند داد پس این هم محال است
در اینصورت هیچیک از اینها نمیکند مگر شریعت تازه قرار داده و دیگر در کتاب حضرت شعیا در
فصل چهل و دویم فرموده که از اینهم بجهة آیه موافق است هر دو آیه در حق یکی بگر بهان
میدهند حال علما هر یک از این آیات را بیک قسمی معنی کرده اند اول کر و کورها را
نوشته اند که منظور بخود بنی اسرائیل است این را میتوان گفت چرا که در ایام بیت المقدس
اول بت پرستی میکردند اما آیه دویم میگوید کیست کور و کر مگر بنده من اینک با
طایفه بنی اسرائیل درست نمیاید چرا که در اول لفظ فرد میفرماید بجهة ... بیکفرا ست
و این را علما گفته اند که در وقت وحی انبیا از هوش میرفتند از این جهت کر و کور خوانده شده

اند این هم سخن بیمعنی است بدلیل اینکه هرگاه در وقت وحی بیهوش بشوند چه نقصی برای ان
نبی میشود که کور و کر خوانده شود و از جمله کسانه کاران حساب شوند و دیگر انکه دانسته و عمده هم
چنین گفته اند که خداوند عالم توراة و احکامش را به بنی اسرائیل داده و بزرگ کرده بجهه
علة المتخوفه که این طایفه به بپسند و بفهمند و این کور و کری از ایشان برطرف شود باری
شریعت
دانسته این توره را توراة موسی و این خبر بدهند تا معلوم باشد چنین دانسته اند حال هرگاه این توراه
را توراة موسی قرار بدهیم چند بحث وارد میاید اول اینکه اینجا گفته توراه را بزرگ خواهم کرد
لفظ و کتب
و این لفظ مستقبل است توراه هزار سال پیشتر امده بود و کلام توراه ابداً هرگز مستقبل بجهه
سه
ماضی نیامده هرگاه بگوییم بعد بزرگ خواهد شد اینهم که ثابت شد که بزرگی او از دو
حال بیرون نیست نه احکامش زیاد میشود نه کم که شریعت او وسیع شود بر امتهای دیگر
دیگر جلوه
پس این حرف ایشان برعکس حرف حقیقت است که فرموده سست شود و بیرد احکام توراه و
منهدم شود و معدوم شود این شد نفی نیست که نبی بگوید که عاقبت توراه بزرگ میشود
و دیگری بگوید منهدم و معدوم میشود و هر دو را هم راست گو بدانیم لابد باید یکی را تکذیب
نمائیم و دیگری را تصدیق تا حرف ایشان درست بیاید حال به بینیم که مکتوب این دو نبی را یکی
را تکذیب کرد و یکی را تصدیق کرد و بدون جهت تصدیق این کذابها را کرد که اعماض ایشان
بین و ظاهر است دیگر چه میتوان گفت که این یکی را اگر بگوییم که توراه حضرت موسی بزرگ
خواهد شد یعنی همه امتها شریعت او خواهند امد چگونه میشود که همه احکامات توراه موسی
اختصاص دارد بیاد نمودن و هیچیک از ملتهای دیگر نرفتند در مصر چگونه میتوانند احکامات

توره

مشریعت

از حق گوئی

و این کلام حقیقت ... کسی که میان کنندهٔ الف با معنی نه ... جای کاش معنی ... میباشند

انچه را که

با انکه بنی اسرائیل

توره بعمل بیاورند بر طایفه بنی اسرائیل که واجب بود و هم میتوانستند که توراة موسی را
و با تمکن از عمل بعمل
بعمل بیاورند با انکه بنیاورند لهذا بیاورند و همه بت پرستی کردند حال که ایام توراه و قتش
تمام شده و طایفه بنی اسرائیل در بلاد بیت المقدس نیستند و در بلاد بعیده هستند و ماذون
که بعضی از احکامش
نیستند بعمل اوردن باز هم ظلم باید شد که بعضی از عموم خارجه میایند و بجا میاورند مگر این
از
اشخاصیکه اعتقادشان اینست خدا عمر ایشان بردارد و بر مفهمشان بیفزاید تا انکه ازین مقوله
نصاح
نام عبوطها نگویند و نه نویسند و نه قبول کنند اما انصاف هم شرط است و این جماعت اکثری ا
ندارند و عصبیت و لجاج ایشان را غالب شده چنین که حضرت موسی در سفر مثنی در فصل سی
و یکم در ایه بیست و هفتم میفرماید اینک هنوز من زنده بودم و با شما بودم با خدا لج باز بودید چه
را
خاصیت بعد از وفات من و همین طور هم هست همان لجاج و عصبیت پیشه خود قرار داده اند و
میگویند ما شریعت موسی و توراة را داریم دروغ میگویند شریعت حضرت موسی و توراة مختص
د
بزمین بیت المقدس بود دیگر شریعت موسی از برای بلاد خارجه نیست بدعت است چنانچه
بیت
مکرر حسابقاً ذکر این مطلب شد و از ایات توراه بسیار جا ثابت کردیم که ایشان تا در زمین
بایند
المقدس بودند احکامات توراه را بعمل بیاورند ما دام خارج ان بلد ماذون نبودند و نبایستند
احکامات توراه را بعمل بیاورند خلاصه همین قدر معلوم شد که در هر جای از توراه و کتب
علیهم السلام که
انبیا خبر از ظهور پیغمبر اخر الزمان داده و از شریعت تازه او فرموده است با انبیاء اما این علما
یهود هم
و فریب ملعون هریک ازین ایات را بطوری توجیه کرده اند که ذکر شد اقوال ایشان را
سبحان ببهوده و غلطه الله زکها
و در حقیقت شرب الیهود که میگویند همین است و باز در فصل چهل و دوم کتاب حضرت شعیا

بر خود افترا میزنند که

در آیه بیست و دویم میفرماید که این قوم غارت زده شده و تاراج شده تمامی ایشان در
مغارها در دام اند و در حبس خانها مخفی اند یغما شده اند و رهاننده نیست غارت زده شده اند
گوینده نیست که بگوید باز گردید. این آیه بحسب ظاهر منظور بخود طایفه بنی اسرائیل است
و بعد میفرماید که کیست در میان شما گوش کند این را و بشنود و توجه نموده از برای حوادث
آینده که مراد بنی آخرین که پیغمبر آخر الزمان باشد و غرض اینست که بطایفه بنی اسرائیل میفرماید
که کیست میان شما که این نبوت حضرت شعیا را گوش کند و بشنود عاقبت خود را [illegible] علماء
توجیه کرده اند راشه گفته است که کیست از میان بنی اسرائیل خیال و فکر کند و بفهمد
که این عذابها چرا بطایفه بنی اسرائیل رسید و عاقبت بنی اسرائیل چرا چنین شده خواهد یعقوب
را بچپاول خود آورده اند و این حبر [illegible] گفته که کیست که از بنی اسرائیل که بفهمد
آنچه در اینجا ثبوت کرده حال معنی راشه با این نبوت [illegible] اما غرض که هیچیک با این توجیهات
درست نماید بجهة اینکه گوش کردن و شنیدن در جایی میگفت که سخنی مذکور شده باشد
اگر لفظ [illegible] را بذلت قرار بدهیم در اینجا میباید بنویسد الغرض مدعای راشه در این جا
اینست که چرا عاقبت بنی اسرائیل باینجا برسد پس این مقدار فهم بسیار ضرور است و خیلی بگوش
کردن و شنیدن ندارد پس هرگاه این آیه را معنی حق گفته شود هیچ عیبی وارد نباید بجهة
اینکه نبی فرموده که کیست که بدرگاه خدا واضح بود که طایفه بنی اسرائیل اعتقاد باین
پیغمبر آخر الزمان نیاورند همچنین خبری را بگوید که خوب بشنوند و دلیل دیگر اینکه خدا
وعده فرموده است چرا ایشان دیگر که خارج از اینها باشند تا راه خدا را دریاب و در بابهای

گر خواهد آمد عوض اینست

پاکیزه

صفنیا

پاکیزه سخن گویند و همه مخلوق خدا را بنام خداوند بخوانند همچنین که صفنیای پیغمبر در
فصل سیم در آیه نهم فرموده که آنوقت برگردانند بر قومان لب پاکیزه از برای خواندن
همه ایشان باسم خدا و از برای عبادت کردن او بیک دوش و حال آنکه این آیه را علما قرار داده اند
از برای روز قیامت اگر بنابر گفته روز قیامت مرده ها زنده میشوند آنوقت لبهای
پاکیزه خواهد شد و اینجا از کلام خود پیغمبر جواب این مفسرین میشود که میفرماید بخوانند
و نام کنند بار دیگر در کوه مقدس من منظور از کوه مقدس زمین بیت المقدس است
پس این دلالت میکند لفظ پاکیزه باید وقتی بشود که بنی اسرائیل در ذلت باشند و با [illegible]
ایشان در وقت ظهور مسیح طایفه بنی اسرائیل بذلت نخواهند بود پس معلوم است که لب
پاکیزه ایام مسیح بعثت لابد باید بگوئیم مسیح همین پیغمبر است و شبهه هم ندارد و دیگر در
همین باب نوشته اند باقی گذارم در میان تو یک قوم تهی دست و مسکین پناه برند باسم
خدا چون اینجا نوشته است درویش و مسکین معلوم میشود که لفظ پاکیزه در ذلت بیت المقدس
ثانی باید بشود در همین ذلت هم شده چنانچه در ذلت اول نشد لازم بود که در این ذلت
دوباره نشود و اگر بقول علماء روز قیامت را بدانیم که خواهد بجا رسید پس معلوم
که دروغ گو کم حافظه میباشند خود مفسرین مژدها داده اند به بنی اسرائیل که روز قیامت
در وقت ظهور مسیح همه دولتهای عالم مال شما خواهد بود و جمیع خلایق یعنی همه ملل
کنیز و غلام خواهند بود از برای شما چنانکه در کتاب [illegible] نوشته اند در باب
[illegible] گفته که بپوشانم تو را الوان کتان زربفت کنم تو را از نشان طلا برای

بی درهشتی کردن

و شد تا آنکه این نبوت [illegible]

آیه را بنویسید

لباس نو و تاج شرافت باشد در سر تو و بالای همه عزت میکو هستی تو رفیق من تبر
نکافد بستگی ایشان بعوض مس بیاورم طلای ایشان پس بروان تو را بیاورند بالای
دوش ایشان و بیاورند پیشکشی مرا در دق نوشته اسم طایفه که از ان طریقه رد
خانه حبش هستند انجا که خدا میفرماید از برای من پیشکش بیاورند انجا هم چه
نحو بلی بنی اسرائیل میکند باری خود دانند در وزر جزا پس درانصورت نمباید از
درویش و مسکین داشته باشند وانجا نوشته اند که در وقت ظهور مسیح لب پاکیزه
خواهد شد اگر بگوئیم که این لفظ درویش و مسکین دخلی بمال دنیا ندارد یعنی بار داشتن
اموال دنیا درویش و مسکین باشند یعنی پست خواطری منظور است و ترک دنیا و زهد
است این هم بیجا میگویند چرا که از قول علماء و فقهاء معلوم میشود که این درویشی و مسکینی
اضطرار و استحقاق فقر و فاقه است و هم معلوم میشود که نبوت مختص همین ذلت و باره
است و این جا و چند معلوم شد و باید یقین کرد که لب پاکیزه باید در همین ذلت و باره
عمل باید و همین پیغمبر است که از وسیله پیغمبرها پاکیزه شده چنانکه الان هم میگویند
که یک معجزه جناب پیغمبر آخر الزمان این بود که مثل او هیچکس در فصاحت و بلاغت نتوانستند
سخن گویند و قرآن هم که همین طور است و منکر نباید شد هر که منکر شود خداوند از او انتقام
خواهد کشید چنانکه در توریه در سفر تثنی نوشته هر کلماتی که از پیغمبر من نشنود من از
او مواخذه مینمایم و دیگر انجا هایکه اخر به بینید در هیچ وقت و در هیچ عصر و در هیچ ملت
و در هیچ مذهب این لفظ بسم الله الرحمن الرحیم جاری نشده بغیر از ملت بیضای احمدی

که با اسم من میخوانند

که اینجا هم نوشته و دیگر در هیچ وقت و در هیچ ملت و مذهب این صفت نماز جماعت که همه بیک
روش باشند و رکوع و سجود و قیام زانو نه بلند بجز در شریعت جناب پیغمبر آخر الزمان نبوده حال
میبایم جمیع انبیاء هم همه خبر داده اند که همچنین پیغمبر خواهد امد و این شخص هم امده و ادعای نبوت
و اخبار انبیاء هم جمیعاً از برای این شخص مطابق امده و خلق عالم را از کفر نجات داده و براه خدا هدا
کرده هر کس منکر است خود داند و خدای خود و حال از دو حال بیرون نیست این شخص که گفته
من پیغمبر هستم و از جانب خداوند خلق را هدایت میکنم یا راست میگوید یا دروغ اگر انکه راست ا
هر که متابعت او بکند رستگار دنیا و عقبی خواهد بود و ناجی خواهد بود و اگر دروغ باشد ان فا
القتل است و هر که متابعت او را بکند معذب دنیا و اخرت خواهد بود و این که خداوند فرموده
چنانچه سابقاً ذکر شد که خداوند فرموده که اگر پیغمبری بیاید و دروغگو باشد و از غیر سخن گوید
و شما را بغیر از من راه نمائی کند ان باید کشته شود حال میخواهیم بدانیم که این پیغمبر که امده و ادعای
پیغمبری کرده اگر دروغ بوده از ان تاریخ بعثت تا حال هزار و دویست و چهل و شش سال است چه
خدا لازم بود که در این مدت کسی را بفرستد و خبر بدهد که ای بندگان من حرف او را نشنوید
که شما را او گم راه میکند و اگر بگوئیم که این بر خدا لازم نیست که این خبر را بدهد این هم حرف بیمعنی
است بدلیل اینکه در عهد حزقیل پیغمبر بعضی بودند که ادعای نبوت کردند و از نام خدا حرف
میزدند و خداوند عالم ایشان را فوراً تکذیب کرد چنانچه در کتاب حزقیل در فصل سیزدهم از دو
فصل نوشته است مطالعه نمائید به بینید که چگونه اینها خداوند سر ایشان فاش کرده و
را ضایع کرده و غدغن نموده که کسی حرف انها را نشنود و دیگر انکه در ایام صدقیاهو پادشاه

حننیا — وادعای نبوت کرد

یهود یک شخص ادعای نبوت نمود و اسم او حننیا ابن عزور بود امد و خبر نبوت اورد از برای صد
قیا که خدا فرموده است از بخت النصر خواطر جمع باش ان قدر یکه من داده بودم که غل در شاخه بر گردن
تو و بنی اسرائیل بگذارد موقوف نمودیم دیگر نخواهد چنین شد صدقیا و مجموع خلق از این معنی کلام
خوشحال شدند در همان روز خداوند عالم به یرمیای پیغمبر خبر داد که برو و این را تکذیب کن که همه
وخبر داده — بجمعیت — بحننیا
بدانند که این نبوت دروغ است و یرمیا امد و در میان جمعیت ادعا و حننیا گفت تو چرا دروغ میگوئی
اینست مضمون ایه کتاب یرمیا در فصل بیست و هشتم میفرماید که گفت یرمیا پیغمبر بحننیا بشنو
حننیا — مطمئن الخاطر
ای حننیا خداوند ترا نفرستاده است و تو قوم را بیت امن کرده و خواطر جمع کرده بدروغ بدین
جهت میفرماید خدا اینک من میفرستم ترا از روی زمین و تو امسال خواهی مرد چرا که تو در حق
حننیا
خدا افترا گفته و حننیا مرد در همان سال در ماه هفتم حال انصاف بده با وجود یکه این بدبخت
حرفی نزد که بوی کفر از او ظاهر شود مگر همین قدر گفت که خداوند عالم رحمن است و از غضب
گذشته است تا مردم مهر خدا را در دلشان جا کنند بجهة همین یک حرف بزودی خداوند عالم کذب
او را ظاهر کرد و از تقصیر او نگذشت تا انتقام از او کشید و اما این پیغمبر که بعهد عالم را باسم خدا خواند و دعوی
نموده و مدعی ان شده که من خاتم الانبیاء هستم و هم ناسخ کلام ربانی هستم و همه عالم را بدین و ائین و قوانین
و احکام شریعت خود در اورد و جمیع انبیاء سابقه خبر از ظهور من نمودند و مژده بردند و گفتند که ان
فرموده
پیغمبر موعود که خداوند وعده داده است خواهد امد و دروغ نیست البته خواهد امد چنانکه
در سابق مذکور نمودیم که خداوند در توراة و کتب انبیا خبر داده هم چنانکه خداوند عالم در کتاب
حضرت زکریا در فصل نهم در ایه نهم خطاب بحضرت زکریا میفرماید و ان اینست

گیلی

اساس سلف نموده با این
مرتکب فصل های کتاب بوده
نتوانست که از انجا رجوع کنند

نکوهم

גילי מאד בת ציון הריעי בת ירושלים הנה
گیلی مئد بت صیون هاریعی بت یروشالیم هینه
מלכך יבוא לך צדיק ונושע הוא עני ורכב
ملکخ یابوء لاخ صدیق ونوشاع هوء عانی وروخب
על חמור ועל עיר בן אתונות והכרתי רכב
عل حمور وعل عیر بن اتونوت وهکرتی رخب
מאפרים וסוס מירושלם ונכרתה קשת
مءافریم وسوس میروشالیم ونکرتاه قشت
מלחמה ודבר שלום ומשלו מים עד ים
ملحاماه ودیبر شالوم وومشلو میام عد یام
ומנהר עד אפסי ארץ
ومناهار عد افسی ارص

یعنی شاد باش ای ولایت اسلام خوشحالی کن ای ولایت بیت المقدس که اینک بنده
من میاید پادشاه تو از برای تو راست گو و شفاعت کننده گناهان فقیران باشد و سوار
شود بر الاغ و بر کره بچه خر سوار است و اسب سواری را از اورشلیم قطع خواهد نمود و کمان
جنگی قطع خواهد شد و ظاهر کند اسلام را در میان مجانان و برسد بر دریاها و در دشتها
تا انتهای زمین و معنی این فقرات بنوع مذکور نخواهیم که موافق با معانی الفاظ انها است

ویکی ازعلمای نصاری ویکی ازیهود اینهارا تفسیر کرده اند بانچه فی الجمله مخالفتی با انچه ما
تفسیر کرده ایم وان دو تفسیر باهم اندک تغایری دارند ولیکن هیچیک مضر باستدلال ما
نباشند اما مفسرین نصاری چنین تفسیر کرده اند که یعنی خرم باش ای دختر اسلام وخوشحالی
کن ای دختر بیت المقدس همان که پادشاه تو بیاید بتو که معصوم وشفاعت کننده باشد و
فقیر خواهد بود وبر الاغ سوار شود ونیست کند لشکر را از افریم یعنی از سبط یهود وبرطرف
خواهد کرد اسب را وشکست خواهد داد کمان را در جنگ وخبر زمان عدالت را بعجمان بدهد
وحکم او از دریاها واز همه رودخانها تا انتهای زمین خواهد بود اما مفسرین دیگر که یهود
باشند گفته اند که شاد باش ای طایفه وجماعت بیت المقدس وخوشحالی کن ای جماعت ا
سلامیان که پادشاه تو بیاید که راستگو وفرح دهنده باشد تا اخر مگر اینکه بجای خبر زمان
عدالت را بعجمان بدهد وگفته وبیان کند اسلام را از برای همه گروهها وبنا بر سه تفسیر
ملاحت اینها در مطلب واضح است وانطباق او بر پیغمبر اخر الزمان نهایة وضوح دارد چه او
تصریح فرموده که خدای تعالی مرتبه شفاعت گناهکاران امت را با او عطا فرموده وانحضرت
فقیر بود ومرتبه فقر او واضح است وبر الاغ سوار میشد والاغ سواری انحضرت مسمی
بعجور بود ودر باب لشکرکشی وجمع لشکر را از میان یهود برطرف ساخت واسب را از
میان طایفه یهود تمام کرد چه ایشان را منع تمام کرد از سواری اسب زین دار ودر اطراف
عالم یهود نمیتوانند بر اسب سوار شوند وبنا بر تفسیر دویم دیدیم که مطلق گفته که
برطرف سازد اسب را وبخصوص بیت المقدس نگفته اند باز مطلب ظاهر است چه در

مکه

مکه وچه در مدینه ودر میان اعراب وانصار اسب یافت نمیشد ولشکر یهود را نیست و
نابود کرد وانچه در کمان جنگ شکستن کنایه است از بسیار جنگ کردن یا شکستن کمان
داران مخصوص او ظاهر ساختن اسلام در میان عجمان با وجود این همه گروهها واضح
است وبنا بر تفسیر دویم نیز که بجای این گفته وخبر زمان عدالت را بعجمان بدهد نیز
ظاهر است زیرا که زمان عدالت برای عجمان او در چه فرموده که من در زمان پادشاه
عادل مبعوث شدم که مراد انوشیروان باشد که از عظمای سلاطین عجم بود واستیلاء
وتسلط او بهمه اطراف واکناف زمین پیچیده بود با این همه صفات در ان سرور محقق
بود ونمیتواند بود که مراد حضرت عیسی باشد چنانچه در انجیل مذکور است ومیگوید
که من مبعوث نشدم مگر بر بنی اسرائیل علاوه بر اینکه حضرت عیسی هرگز کمان جنگی
نداشت ولشکست وخبری از زمان عدالت بعجم نرسانید واسلام را ظاهر نکرد بلکه
پادشاه نبود که تواند جنگ کند چه میفرماید پادشاه تو بیاید ودر کتاب حکای در فصل دویم

כי כה אמר יהוה צבאות עוד אחת מעט
کی خوه امر ادونای صبائوت عود احت معط

היא ואני מרעיש את השמים ואת הארץ
هیء واني مرعیش ات هشامیم وات هاارص

ואת הים ואת החרבה והרעשתי את
وات هیام وات هحارابا وهیرعشتی ات

כל הגוים ובאו חמדת כל הגוים ומלאתי
کال هغوییم وبائو حمدات کال هغوییم ومیلئتی
את הבית הזה כבוד אמר יהוה צבאות
ات هبیت هزه کابود آمر ادونای صباوت
לי הכסף ולי הזהב נאם יהוה צבאות
لی هکسف ولی هزاهاب نئم ادونای صباوت
גדול יהיה כבוד הבית הזה האחרון מן הרי
غادول یهیه کبود هبیت هزه هاآحرون مین هاری
אשון אמר יהוה צבאות
آشون امر ادونای صباوت

یعنی سهل مانده است که بحرکت اورم اسمانها و زمین را و دریاها و اطراف عالم و تغییر دهم
عجم را و بیاید انکسیکه انتظار او باشند و پر سازم زمین بخانه را از خوبیها و خوبیهای خانه
اخرین و خانه اخرین اولین است و سرنگون خواهم در از زمان تختهای پادشاهان را و جبروت
و پادشاهی عجم را خواهم شکست و مخفی نماناد که بر طالب حق ظاهر است که تغییر عجم را نداده مگر
محمد بن عبدالله و هم چنین جبروت عجم را نشکست خدا مگر بواسطه محمد بن عبدالله و تختهای
پادشاهان را سرنگون نکرد مگر حضرت محمد بن عبدالله و خانه اخرین و اولین اشاره بخانه
کعبه و بیت المقدس است و دیگر انکه جمیع انبیاء از امدن پیغمبر موعود نشانهای زمان امدنش

راجز

خبر دادند و این جماعت یهود عنود از راه لجاج هر ایه را بطوری ترجمه کرده اند بزحمات زیاد
تا انکه ان نشانها را از ایشان دیگری فرود اورده اند که بهیچ وجه نمیتوان قبول کرد اما اینقدر
بدانند که اخر حق بمرکز قرار گرفت چنانچه از زمان حضرت ادم این همه انبیاء که امدند هیچ کدام هرگز
چنین ادعای نکردند این کم مقدمه نیست مگر رحمت به بین که حضرت موسی علیه السلام چهل سال ایام بعثت
او طول کشید با همه ان معجزات که شهرت دارد اخر یکطایفه بنی اسرائیل تنها اعتقاد ایشان با خدا کامل
نشد و عبادت او را بجا نیاوردند همان وقتیکه حکم شنبه را اوردند همان شنبه اول هیزم کنی بهم
رسید و دیگر فرموده که از زنهای مدیانی احتیاط کنید زمری پسر کالوا امد کاذبی دختر صور را اورد
نزد جناب موسی گفت یا موسی حلال است این یا حرام اگر بخواهی حرام کنی پس دختر شعیب را کی بتو
حلال کرده و رفت در میان چادر با کاذبی دختر صور زنا کرد و دیگر وقتیکه دستور العمل کا
هنی را اورد از برای هارون و اولادش قارون با دویست و پنجاه نفر امدند و در روی جناب موسی ایستادند و مدعی کهنی
شدند و دیگر وقتی که امر شد که طلا و نقره بیاورند از جهة میشکان اوردند بعد در غیاب
حضرت موسی سخنان بد گفتند که مال ما را همه را گرفته و خورده به پلنید کردنش کلفت شده
چنانکه در سفر خروج در فصل سی و سیم نوشته است و دیگر گفتند که چادرش را برده در دور
از دوری ما قرار داده و اینهم حکم خدا بود که فرموده بود که خیمه‌ها گفتند جای خلوتی از برای
خودش ساخته که با زنهای ما فلان کنند و دیگر فرموده که من چهل روزه میروم بکوه طور بجهة
انکه تورات را بیاورم روز اخر جمع شدند و گریبان حضرت هارون را گرفتند که این برادر تو
کو بخته رفته هر پیغمبر که داماد حضرت موسی هارون برد او را کشتند و بنای گوساله پرستی گذاشتند

اول مطلب

غیر مذهب

تابوت سکینه

خلاصه هر چه حکایات پیشتر روی داد تا آخر مدت چهل سال با این طایفه منازعه کرد
آخر الامر هم چاره انها را نکرد تا همه انهایی که از مصر آمده بودند در بیابان مردند بغیر از یوشع بن نون
و کالب بن یوفنا همین دو نفر ماندند باما بقی اولادها و اولادهای هارون و اولادهای مردگان داخل زمین بیت
المقدس شدند غرض اینست که در این مدت چهل سال چهل نفر از این طایفه بدرستی و راستی خدا را
عبادت نکردند مگر اولادهای انها و این جناب پیغمبر آخر الزمان مدت نبوت او بیست و سه سال طول کشید
چگونه از هند و روم و ایران و ترکستان و شام و جزایر عرب و سایر بلادهای دیگر جوق جوق فوج
فوج از بری و بحری مطیع و فرمان بردار شدند و دست از دین آبا و اجداد خودشان برداشتند
مگر بازی چه است تا مدد از جناب باری تعالی نباشد چگونه میشود یک نفر تنها و فردی
و انصار چه میتواند بکند و آنکه که بگویند بعضی که این دروغ گوست اگر چنین بود چرا خداوند یک
نفر را مبعوث نکرد که از آمدن یک نبی هر دو ادعای او ساقط شود هم ادعای نبوتش و هم خاتمیت
و همان نیامدن نبی دیگر دلالت بر حق بودنش دارد و اگر بگوییم انجا که یرمیای پیغمبر آمد و حننیا
را تکذیب کرد لابد و لازم بود بجهت آنکه او حننیا پیغمبر راست گو بود انجا که این پیغمبر اینها را
دروغ گو بوده پس چرا خداوند یکنفر را نفرستاد تا او را تکذیب کند هم چنانچه یرمیا در تکذیب
کرد بجهت اینکه خدا فرموده بود که بخت النصر خواهد آمد و شما را خواهد برد به بابل پیشتر ایشان
خبر داد که سیاستی و هولی در دل ایشان باشد شاید بسوی خدا برگردند و توبه کنند و این
عمل نشود و حننیا این حرف را زد خوف از دل ایشان بیرون رفت و بسوی خدا بر نگشتند
پس این بابها حرکت بجا بود که حننیا را تکذیب لازم بود اما انجا از اول نبوتش تا

الطاعت

شده پس تکذیب او با ما است نه با خدا جواب این است که خداوند عالم قراری داده در تورات حضرت
موسی در سفر تثنیه در فصل هیجدهم در آیه بیست و یکم سفارش بت پرستی را کرده و این جا هم سفارش
کرده که علامت پیغمبر راستگو اینست که اول اینکه از بت حرف نزند دوم خبر از امور آینده بدهد و بشود و
هم چنین که یرمیا پیغمبر حننیا را تکذیب کرد و دروغ گفتن او را بروز داد افشا کرد و فرموده تو را امسال
مرگ خواهد رسید و در ماه هفتم مرد بجهة اینکه اگر مردم تشکیک بکنند که این دو نفر خبر از ضد یک
دیگر میدهند و هر دو را پیغمبر راستگو میدانیم حال ما چه میدانیم کدام راستگو و کدام دروغگو اند
پس از این جهة خبر از امور آینده داد و تا عقوبت حننیا بعمل آمده باشد و هم اینکه راستگویی یرمیا
پیش ایشان ثابت شده باشد کم سهل است از برای خود حضرت موسی واجب شد که خبر از امور آینده
بدهد تا در نبوتش یقین کنند چنانچه در سفر اعداد در فصل شانزدهم در آیه بیست و هشتم نوشته
باری با همه این معجزات که حضرت موسی داشت باز ایجا خبر از امور آینده را ثابت میکند نبوت خود را
سیم اینکه مدعی بر نبوت باشد همه این صفات اگر با او هست باید دانست که نبوت او درست است
و پیغمبر راستگوست تا عکسش ثابت شود حال معلوم است هر گاه علاوه از این صفتهای معجزات
دیگر هم داشت انجا مردم باو میگرویدند خلاصه بیشتر از موسویان و عیسویان داخل این شریعت
غرا شدند و هم چنان که میبینیم که باز هم میشوند هم چنانکه کثیری از علمای یهود با مردم خود و جمع اقوام
و عشیره داخل این شریعت طاهره شدیم و الان همان طایفه بنی اسرائیل کذایی هستند که تعریفشان گذشت
اگر بگوییم که همه را بزور بدین وا میداشت خود او و دولت بنا را گذاشت منتهایش این است که یازده سال
چه مدتیست بعد از وفات ان چرا مردم برنگشتند بدین و آیین اصلی خودشان اگر این حیله است بجا

چند روز حضرت موسی رفت بکوه طور از برای اوردن توراة با وجود یکه باو کردیده بودند
و از دست فرعون ایشان را خلاص کرده برد باز کوساله پرست شده بودند و کوساله را خدای
خود میدانستند بحال اینکه روزی هر روزه ان کوساله بدست ایشان بود و کو غذا باو
نمیدادند بمیرد لهذا روزی خود را از او طلب میکردند و از خداوند کذشتند و موسی
را دروغکو خطاب کردند باری حجت بنی اسرائیل بیش از اینها بوده وهست الغرض از همه
این حرفها الان هم ثابت میکنیم نبوتش را بهمان طوریکه در توراة خبر داده اند که اولا ثابت
بر سبقی را نداشته و ندارد دویم خبرها امور اینده داده از برای همان اوقات موافق و
خبرهای نزدیک داده که مثلا فردا یا ده روز دیکر فلان میشود شده که انهام
قبول کردند و از برای زمان قریب و بعید همان ادعائیکه من خاتم الانبیاء هستم
کاذبست و هر چند دورتر میشود صدق او ظاهر میشود چرا که اول میکفتند شاید
بعد از ده سال یا پنجاه سال یا صد سال دیکر کسی دیکر از جانب خدا مبعوث شود
و این ادعا را بکند حق و کذب او را ظاهر کند اما حال یکهزار و دویست و چهل و شش
سال است از هیچ کوشه و کنار در ربع مسکون کسی بهم نرسیده که خبر از کذب او
بیاورد اکر انصاف باشد همین کم ادعائی بیست دلیل بزرکیست بر ثبوت نبوت انجناب
اما جواب حرف دویم اینکه ایا خدا قرار داده بود پیش که بنی اسرائیل بروند ببابل
یا نه اکر منکر شویم نمیشود چرا که حضرت شعیا در فصل اول بعضی را واضح کرده و برخی
را در پرده کذاشته بعد حضرت یرمیا در فصل بیست و نهم کتاب خود واضح کرده

فصل ۱۲ تا آخر ۹ و ۲ حکایت شعیا ... تکذیب ... کرده ... [illegible]

که چقدر در اینجا خواهد باشند

وهم تاریخ کذاشته و سهل است که حضرت موسی هم فرموده است معلوم است که باید
پیغمبری بیاید و این اخبار بعمل بیاید پس از حرف حننیا هیچ تفاوتی در احوال ایشان
بهم نرسید چنانکه وقتیکه یرمیا او را تکذیب کرد و او را نفرین کرد و مرد پس این حرف
او را هیچکس باور نکرد در اینصورت چرا مردم بذلت افتادند بلی این حرف را وقتی
میتوان زد که بعد از مردن حننیا مردم منهدم نشده باشند و بذلت نیفتاده باشند
میکفتیم اکر او را تکذیب نمیکرد باعث انهدام خلق میشد نقل ان طبیبیست که بیماری
فصد کرد و ان بیمار مرد کفتند چرا مرد کفت اکر خونش را نمیکرفتم معلوم میشد همین قدر
معلوم میشود که حرف این بیچارها در این مسئله عدم و وجودش مساویست اما بجهة افترا
در حق خداوند کفت تکذیب او لازم افتاده بود و در اینجا اشد از انست هرکاه این شخص از
جانب خداوند نبود و این هم افترا کفته بود در حق خدا و هم چه افترا عظیمی که منسوخ کند
شریعت موسی و عیسی را و مدعی بر ان شود که خدا فرموده دیکر بان شریعتها رفتار
نکنید و خداوند مرا فرستاده تا نسخ کنم جمیع ادیان را این کم ادعائی بیست هرکاه بدون اذن
خدا میبود تکذیبش بطریق اولی واجب بود و ما میبینیم بعد از او هیچکس نیامده و سهل است
که انبیاء سلف انچه خبر داده بودند از جانب خداوند جمیعش در این شخص وجود بود خاصه
وحی کودک که اسم برده هم اسم خودش و هم اسم طایفه اش و هم شهادت فرزند دخترش
فردا فردا هرکاه بکوئیم که این اسم بردن وحی کودک بجهة مذمت است و بجهت لعن
بیست از حرف نون او معلوم میشود که کودک کفته است که روشن میکند چونکه بر

اگر بجهت مذمت میبود میبایست بگوید تاریک میکند چرا میگوید روشن میکند و در
اینجا حضرت شعیا فرموده تورا دادم روشنی عالم را بلسکه در کتاب حضرت شعیا در فصل
چهل و نهم در ایه ششم فرموده ابا سبک است از بودن تو برمن بنده از برای برخیزا
ما اسباط یعقوب و خرابی اسرائیل برای باز گردانیدن بدادم تورا از روشنائی قومها
از برای بودن من و فرج من تا اطراف زمین غرض از این ایه انستکه چون حضرت شعیا
دید که طایفه بنی اسرائیل از نصیحت او براه نمیایند گلگی خالقی کرد و گفت بعبث زحمت کشیدم
و بهیچ و پوچ قوت خودرا تمام کردم حال که چنین است حکم من بدرگاه خدا و اعمال من
بدرگاه خالق من چون خداوند عالم این دلتنگی را از او مشاهده کرد این ایه را فرمود
که تسلی قلب او بشود که مکر کم مرتبه ایست که بنده من خوانده شده و بسرت میکنی که
بنی اسرائیل را از ذلت خلاص خواهم کرد یعنی از ذلت بخت النصر که ذلت بابل باشد و
دیگر بنوت ه یکی از برای روشنائی قومان از برای من بودن فرج من تا اطراف زمین
اینست معنی حقیقی ایه و هیچ بحثی هم وارد نمیاید اما مفسرین هریک بطوری ترجیه کرده
اند اول داسته و این عزیر گفته اند یعنی شعیای پیغمبر نبوت کرده جهت خرابی بابل
این خرابی باعث شادی و روشنائی قومان خواهد بود تعجب است از داسته و این عزیر
که هم چنین حرفهای بی مغز و بی پا بگویند اگر نفهمیده گفته اند دلالت میکند بر عدم
فهمشان و اگر فهمیده گفته اند دلالت میکند بر حماقتشان حاصل کلام بنی میگوید
از برای بودن روشنائی قومان و از برای فرج من تا اطراف زمین میرسد بد

که این حرفها موافق این نبوت درست نیست زیرا که در زمان ایشان جناب پیغمبر ظاهر
شده بود و ایشان منکر شده بودند باین جهت توجیهات و معنیهای ناحق را گفته اند
که دلالت بر نبی بودن این پیغمبر نکند و مردم اطاعت او را نکنند و هم چنین سرگردان باشند
والا همین جواب ایشان میشود که حضرت شعیا فرموده تورا دادم بروشنائی گروهها
با این وحی کردن هم بیک دلیل اند و دیگر هوشع پیغمبر در فصل نهم در ایه ششم کتاب خود
میفرماید خداوند تبارک و تعالی خطاب بحضرت هوشع از برای ظهور پیغمبر اخر الزمان

כִּי הִנֵּה הָלְכוּ מִשֹּׁד מִצְרַיִם תְּקַבְּצֵם מֹף
کی هنه هالخو میشد میصریم تقبصم موف
תְּקַבְּרֵם מַחְמַד לְכַסְפָּם קִמּוֹשׂ יִירָשֵׁם
تقبرم محمد لکسپام قموش ییراشم
חוֹחַ בְּאָהֳלֵיהֶם
حوح باهالیهم

یعنی ای بنی اسرائیل خوشحال نشوید و خرم نشوید چون قومان دیگر چه خرابی کردند
روز وعده و روز نخ خدا که رفتند از تاخت مصری جمع کند ایشان را موف ایشان را مدفون
خواهند ساخت مکانهای مرغوب نقره ایشان را علف کزنه وارث انها خواهد شد و در میان
اقوامات هنگامه خواهد برخواست و تمامی مکانهای مرغوب ایشان خراب خواهد شد مانند
خراب نمودن شلمون بیت اربیل را در روز جنگ چنانکه مادر و جوانان بخش کرده شده

آخرالزمان

بدین منوال بیت یشماعل خواهد نمود بسبب شدت نزارت شما در طلوع فجر ملات اسرائیل
کلیتاً منقطع خواهد شد پس واضح گردید که جمیع ترجمه این ابها دلالت میکند بر ظهور پیغمبر
آخر الزمان از انجمله میفرماید بشدت نزارت شما طلوع فجر ملات اسرائیل کلیتاً منقطع خواهد شد
یعنی این منتیکه به بنی اسرائیل داده بودم از ایشان در وقت ظهور پیغمبر خواهم گرفت از ایشان
و دیگر آنکه در کتاب تفسیر نوشته اند که اقربیم عهد خالق من یعنی بنی امیت بهمن میکند دایستگی
بالای همه راهها و این جیال باعث کینه است در خانه معبود و بعلگار رفته اند تباهی
کردند چون ایام حیبعا یاد آورده میشود گناهان ایشان عقوبت خواسته میشود خطای
ایشان حال این نبوت راهمه مفسرین به پیغمبر راست کو قرار داده اند و در دق گفته که این
اول راست کو بوده و در آخر دروغ گو شده اما یحیی حسیم و قیال در کتاب عص حییم نوشته
که این پیغمبر یادان محمد است که در عهد عبد الله بن سلام بود و عبد الله بن سلام گوید
بزبیت او اما لازمه که ... بطور ترکیب توضیح کرده حقیقتش اینست که هوشع این نبوت را
بترتیب نقل میکند و میگوید که طایفه بنی اسرائیل پیدا شد انجا میفرماید که ایشان رفتند
و ذلت بیت المقدس اول که اسم مصر مذکور نیست مگر همان بابل در اینجا اسم مصر گفته میگوید
و مرفع از توابع مصر میباشد و دیگر میفرماید که در همان زمین دفن شوند همین در ذلت
بیت المقدس ثانی که ذلت ثانی باشد والا دلالت بر ذلت بابل هم که هفتاد سال بزود بسیاری
از ایشان رفتند بذلت و باز برگشتند اما این ذلت هیچکس نماند هرکه در این ولایات بعید
آمده اند میروند دیگر در ذلت بابل طایفه بنی اسرائیل جزیه نمیدادند مگر همان باج و خراجیکه

شوراند

متعارف بود میدادند اما اینجا پیغمبر میفرماید محمد لکثیام یعنی محمد خواهد آمد از برای بول
ایشان اینجا خبر از جزیه میدهد و بعضی محمد لکثیام را چنین ترجمه کرده اند که خانهای
ارزو مندی که از برای بول ایشان درست کرده اند خراب شود حال انصاف را به بینید تا چه
حد است هرگاه چنین منظور بود بایست بگوید بانیه محمدیم یا بگوید محمد کثیام و حال آنکه
میگوید محمد لکثیام از این آیات این فصل معلوم میشود که این نبوت بجهت ذلت بیت المقدس
ثانی است چرا که بیت المقدس اول خراب شده بود همه زمین بیت المقدس منهدم شده
بود چنین که قبل از این مذکور نمودیم و اما ذلت بیت المقدس ثانی چنین نبود هیچ خراب نشد
مگر بیت چلیک همان خانه مخروبه بود تا آنکه زمان پیغمبر آخر الزمان شد ساختند و مسجد
اقصی نامیدند همان بیت المقدس را نمازخانه کردند چنانکه حضرت شعیا خبر میدهد که
خانه من نمازخانه است همه قومها در آن نماز خواهند کرد و در اینجا هوشع پیغمبر میفرماید
که ایشان ننشینند در آن زمین یعنی زمین آباد شد همه کس بنشینند و اما ایشان ننشینند
و دیگر برده نشود ذبیحه ایشان در آن خانه و دسترس بانجا نداشته باشند هم چنانکه الحال
هم دسترس ندارند و این نبوت بجهة ذلت اینها است که خبر میدهد و بعد خیمه و ما
لشان را میدهد وقتیکه بذلت رفتند تا چند وقت خانه و مکان نداشتند مگر چادری
هم چنین انجام میفرماید و دیگر هم بعد میگوید این پیغمبر برد الهامی مصروع و عاجی میباشد
و همه بنی اسرائیلیان از همان تاریخ که پیغمبر ما رسیده تا حال همه جا و هر ولایتی که
بنی اسرائیل در انجا سکنی دارند او را امت و کاذب لقب کرده اند و الحال هم میگویند شوکاء

بهو مصروع

کم فهم بسیار خام

میگویند وبعضی که این لقب را عوامهای ایشان نگفته اند بلکه ملاهای ایشان گفته
اند وهمچنین در کتاب جیتوری در فصل دویم از ایه اول الی ششم میفرماید بجهت همین
پیغمبر خبر میدهد وهمچنین از ایه دهم الی دوازدهم خبر میدهد وتنبیه میکند ومیگوید
که سنان از دیوار وشاخه از درخت در حقیت او شهادت خواهد داد اگر انصاف باشد
همین خبر کفایت میکند وان طایفه همین قدر که دیده اند نوشته است محمد است
وخبر جزیه هم داد وگرفتن از ایشان وهم ادعای نبوت کرد پس گفتند همه بان شخص
که همه شرع خبر داده است ویقین همین است بان جهت او را مشوکا لقب گذاشته اند و
حال هم بهمین طور هست اما حرف این کمترین محمد رضای جدید الاسلام اینستکه همه شرع
پیغمبر هر چه فرموده درست است حال باید فهمید که این پیغمبر عالی مصروع ومرد الهامی
ایا من باب ضرب مثل است که خدا میفرماید یا در حقیقت این نبی مصروع است ودروغگو
هست یا بر عکس ان خواهد بود واین خطرات ملاهای بدبخت فهمیده اند اول میبینیم
طور کلام همه شرع این همه ضرب این طایفه است وبذلت رفتن ایشان وقتل شدن ایشان
که روز نجم ایشان باشد ان روز را خدا روز حشر خوانده از کثرت قتل شدن ایشان
وبعد میفرماید که باز بعد از همه این تخانها هر کدام از ایشان جان در برده اند ودر زنده مانده
اند وفرار کرده اند بذلت در همان زمین خواهند مرد ونخواهند برگشت وهمچنین که میفرماید
محمد لکتیام یعنی خبر میدهد جزیه را قبول میکنند ومیدهند واطاعت او را نخواهند کرد اما
نه همه ایشان چونکه لفظ کل در اینجا یاد نکرده با وجودیکه کلام توراة معتاد است بحرف کل

چنانچه مفاد این آیات گذشت باز میفرماید که اینها ضرب او را خواهید کرد و تسخیر خواهید کرد ... هست ... از ... وباسمان ... باسمان ... غلط است ... والله

مقصود اینستکه نوشته است که هر که اطاعت کرد از جزیه دادن خلاص است وهر که اطاعت
نکرد باید جزیه بدهد وبعد میفرماید خار ایشان را میراث گیرد ومغیلان در خیمه های ایشان
این صحبت اینجا چه مناسبتی دارد با خار مغیلان ویکی هم خار مغیلان قابل ارث ومیراث نیست
پس معلوم است که کلام را بجهت این میفرماید که اطاعت نکردن تر بهمان جزیه دادن تنها نیست
شرایط دیگر هم دارد وان اینستکه هرگاه کسی از شما اطاعت او را بکند در نظر شما بسیار خوار و
است مثل خار مغیلان اما همان خار مغیلان شما را وارث خواهند بود اگر چه اولاد شما
نباشد ودلیلی که بر این بنی اسرائیل وارند که غیر مذهبشان را بخار مغیلان نسبت داده
اینستکه در توراة در سفر اعداد در فصل سی وسیم در ایه پنجاه وپنجم میفرماید اگر نه بر ها
بندم ساکنان ان زمین را از پیش شما وانها را باقی گذارید از ایشان برای خارها در چشم
شما برای سیخهایی که در پهلوی شما عداوت ورزند با شما بر ان زمینیکه شما مسکن دارید
وان ومقصود اینستکه بخار مغیلان را از طرف مخصوص اند مثل اینکه حضرت هوشیع
بن نون در کتاب خود در فصل بیست وسیم میفرماید با شما عداوت کنند وشما را از این زمین
کم کنند وچنین هم شد معلوم است که خار مغیلان در پهلوی کسی ودر چشم کسی
برود طاقت نمیاورد خاصه انجاکه حکم بار تعالی میباشد همین قدر معلوم میشود که از
اشخاصیکه خارج مذهب ایشان بروند انها را نسبت بخار مغیلان دارند منظور از کثرت
بغض وعداوت وکینه ایشان است که با انها دارند مانند خار مغیلان اند در نظر اینها
لیکن همان خار مغیلان وارث اینها خواهد بود پس معلوم است که همه نبوت مذمت است

منظور از ... کینه است یکیسکه از طریقه ایشان بیرون باشد وبا بودن مانند خار مغیلان

ونقول الخار مغیلان ...

که در مهد انشا بوده باشد

چنانچه در قرآن هم خبر میدهد بقوله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان الآیه



طایفه ذلیل نه مذمت تخص جزیه گیر و تخص وارث وحید میفرماید بیامدند در روز
کاران مکافات بدانند طایفه بنی اسرائیل عزخوار ان روز باد آوردن معصیتهای ایشان
را خبر میدهد و حال توضیح میکند که از قدیست که ان پیغمبر نادان مصروع خواهد امد و من
خوام گفت پیغمبر نادان است دعامیست که هیچ درسی نخوانده باشد نه از توراة و نه از انجیل اما با
این همه احوال خبر از گذشته ایام سلف را میدهد از اول خلقت ادم تا ایام اخرت که همه بگویند
این عامی بوده حال ادعای نبوت کرده حال اینجا دارند شهادت داده خطاب بحضرت هو تبع
که طایفه بنی اسرائیل بفهمند که همان محمد جزیه گیر نادان و عامی است اما ان نبی هست و بر
عکس بعضی از ملاهای ایشان گفته اند که شاگرد عبد الله بن سلام بوده و این عبد الله
بن سلام از علم نجوم بسیار تسلط داشته و دید که در ان اوقات یک شبی هست و در ان
شب یک ساعتی است و در ان ساعت یک دقیقه ایست که هر که دعا کند در ان دقیقه هم
اینه دعای او بدرجه اجابت میرسد و مراد و مطلب ان مستدعی یقینی بعمل خواهد امد
وعلامتی هم در ان دقیقه هست که خروس سفیدی که یک خالی زرد بر سر دارد با صبا ایستد و یک
قرمزی تاج ان خروس سفید دیگر میشود چونکه عبد الله بن سلام دید که نزدیک است ان شب
مذکور پیش از وقت خروس را بروفق ضرورت حاضر نمود و در ان شب نشست و بیدار بود و
و منتظر بود و چنین نوشته اند که ان دقیقه مذکور در نصف شب اتفاق افتاده بود و واقع
شده بود و ان محمد نام را در پیش خود نشانده و سفارش نمود که اگر مرا خواب در یابد تو مرا
انوقت بیدار کن اتفاقا در ان دقیقه او در خواب بود و محمد بیدار بود و عبد الله بن سلام را

بیدار نکرد و خودش بدعا مشغول شد بجهت خودش دعا کرد که خدایا مرا تصرفی بده که بر
همه عالم مسلط شوم در انوقت عبد الله بن سلام بیدار شد و فهمید که از برای خود دعا
میکند گفت همه بیم همه بیم یعنی بعد از خود بعد از خود میگویند هم دعای خودش مستجاب شد
و هم دعای عبد الله بن سلام و این دعای عبد الله بن سلام باعث شد که در حیوة خودش
بهمه عالم مسلط شد اما نه نبیکه بعد از وفاتش شد و این عبد الله بن سلام در کتاب
استعیم نوشته که مسلمان شدم و بدین محمد در امدم حال به بینید و فهم این طایفه چه قدر
است و این عبد الله بن سلام چه طور ملایی بود که خودش و همه اهل بهشت اقرار بدین
شاگرد خود کند اگر بگوییم بعد از مسلط شدن او را میگشت اگر بدین او نمیرفت چنین نیست
چراکه قرار شریعت او این نبود قرار شریعت ان این بود که اهل کتاب یا اطاعت کنند یا جزیه
بدهند یا اگر هیچ یک از این دو را قبول نکردند انوقت کشته شوند البته کسیکه نخواهد
اطاعت بکند جزیه را میدهد و خود را بکشتن نمیدهد پس اینجا عبد الله بن سلام که اطاعت
کرد و جزیه را قبول نکرد البته یک چیزی میدانست که او بر حق است والا او هم میشد که
جزیه بدهد و ضر الدنیا والاخره نشود هم چنانکه بقول این خطرات ملاها اول مطاع
بوده و بعد مطیع شده همین بسیار ننگ دنیایی اوست پس در این صورت همان کشته
شدن بهتر بود خاصه جزیه دادن با وجود همه این صحبتها را جهة این نوشته اند که مردم
بگویند عامی نبوده و درس خوانده بود که همان بزرگوار را ضایع بکنند و هم عبد الله
بن سلام را اما نمیگویند که این صحبتها باعث تضییع خودشان خواهد بود و الا صحبت هیچ

عبد الله در کتب مسلمین هم نوشته است که از بزرگان و علمای بنی اسرائیل بود و بخوا
هش خود مسلمان شد و داخل اصحاب پیغمبر بود و این کمترین محمد رضا قسم بجلاله میخورم از روی
اخلاص حقیقی و لزومی رضا و رغبت بدون جبر و تعدی اقرار بنبوت انجناب آورده ام و
این بدبختان از روی عناد و خصومت این همه اسنادها را از برای او قرار داده اند هم چنان
که از برای خودم روی داده و این کمترین از جمله علمای و مجتهدین و قاضی و مفتی اینطایفه
بودم بحدیکه جمیع علمای بیت المقدس عجز بنادانی خود شان آورده بودند و اقرار و
اعتراف باعلم العلمائی این کمترین آورده بودند و اجازه هم نوشته بودند که فلان کس اعلم
العلماء و نافذ الحکم است و در حقیقت درست هم نوشته بودند هم چنین هم بود اگر اعلم العلما
نبودم چگونه مشاهده و تفحص و تجسس و تحقیق و تفتیش امر دین مینمودم و خود را خالی
از لجاج و عناد مینمودم و در صدد تخلیه بر میامدم تا مدت پانزده سال بعد از دقایق
بسیار که مانند آفتاب در وسط السماء بر من روشن شد و از این دلایلها که اقامه
نمودم چه از عقلی و چه از نقلی اگر چه بازهم بطور اعتقاد قلبی خود خود را از تقریر لسان
عاجز دیدم که بحتی لزبن (?) برسانم هیچ قدرها هم بجهة سکوت خصم اکتفا خواهد کرد
چون تکلیف خود را چنین دانستم که آن محمد نام است که از اولاد قیدار پسر حضرت
اسماعیل پسر حضرت ابراهیم خلیل است یعنی محمد بن عبد الله بن شیبة الحمد بن هاشم
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر
بن کنانه بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

بن

بن اد بن ملحی سوع (?) بن الهمیسع بن سلمان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن
ابراهیم بن تارخ میباشد که مدعی بر نبوت شده و گفته که من خاتم الانبیاء هستم و نا
سخ کل ادیان و ملل هستم و در سنه پانصد بعد از خراب شدن بیت المقدس نازل شدم
و واجب الاطاعه دانستم و بدین و آیین او ایمان آوردم چنین که گفته ام و باز هم می
گویم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله
شهادت میدهد زبان و گوشت و پوست و استخوان و روح و جان من که خداوند یکی است
و نیست شریکی از برای او و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و حبیب الله العالمین و خاتم
الانبیاء و رسله سید المرسلین و شهادت میدهد زبان و گوشت و استخوان و روح و جان و قالب من که محمد
رسول خدا است و خاتم همه پیغمبران است و افضل و اکمل است بر همه انبیاء و پیغمبران بوده و
اشهد ان علیا امیر المؤمنین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین
و حجة الله علی الخلق اجمعین و ولی رب العالمین و اشهد ان فاطمة الزهراء و بتول العذرا
ام الائمة النقباء النجباء سیدة النساء العالمین و اشهد ان الحسن و الحسین سیدی شباب
اهل الجنة اجمعین و اشهد ان ابی الائمة و سراج الامة علی بن الحسین و محمد بن علی
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی
و محمد بن الحسن القائم المنتظر علیه التحیة و الثناء صلوة الله و سلامه علیهم بعد از
ایمان آوردن این کمترین محمد رضا بدین پیغمبر آخر الزمان حضرات یهود در صدد عناد
و خصومت با این کمترین بر آمدند بعضی اسنادهای ناشایسته برای من قرار دادند

یعنی هرگاه از طایفه که با هم باشند کم خواهند هم چنین هم خواهند که طایفه حسد ببرند دشمنی اسم اطفال خود را محمد بگذارند

که فلان کس مجتهد ما بود ولیکن مغلوبات کلان تری کند ما قبول نکردیم امد مسلمان شد
باری راه دیگری از برای من بجستند این حرف را زدند و نقل عبد الله بن سلام را قیاس بنفس کردند
و هم از تقریر کلمات ایشان معلوم است که محمد را نامربوط گفته اند و اخر انجناب پیغمبر اخر الزمان
گفته اند که ان پیغمبر عامی نبوده و درس خوانده بود و اینجا هو شع پیغمبر میفرماید که شما او را عامی میدانید
اما نبی است غرض اینکه طایفه بنی اسرائیل از راه کجی و ظالمی که داشتند هیشه پیغمبران امتهم
می نمودند و ملقب میکردند بشوکا یعنی مصروع و مجنون و اختصاص این پیغمبر نداشت بلکه ازانجا
بلکه انبیا در وقت وحی بیهوش میشدند و میافتادند مانند مصروع و بهمین جهت ایشان
را این باب ضرب المثل مصروع میکنند چنانکه در کتاب ملاکیم دوم در فصل نهم در ایه اول
نوشته وانبیاء پیغمبر یکی از پسران پیغمبران را خوانده و برا گفت کمر خود را به بند و این حقه
را بدست بگیر و برو مرث کلعاد و ولیفشو و در ایه یازدهم گفته که و یهوه به بندگان
اقای بیرون امد و کسی و برا گفت که سلامتست این دیوانه چرا نزد تو امده و او با ایشان گفت
مرا او را وسلوکش را میدانید اینست که اینجا پیغمبر را دیوانه خوانده اند بازهم در کتاب یرمیا
در فصل بیست و نهم در ایه بیست و ششم میفرماید خداوند در جای یهویادع کاهن نصب کرد
تا که در خانه خداوند پیشوا باشی از برای کسیکه دیوانه شده انبا مینماید او را در مجلس
بیندازی بر مجرا ایجا پیغمبران دیگر را هم سهل است خود یرمیا پیغمبر را دیوانه میخواندند اما این باب
ضرب المثلست اینکه خداوند برای یرمیا پیغمبر تعصب میکشد و انجام پیغمبر اخر الزمان تعصب
میکشد و میفرماید که مرد الهام را دیوانه بخوانید بجهت کثرت معصیت خودتان هست و کثرت

که داری والآخر کذابی و در ایه بعد میفرماید که محمد رفتند و نباهی کوردند چون ایام
کسعا یاداورکه در ایام من با من بود و خدا از ایشان انتقام کشید انجام میفرماید چون ایام
کسعاست این اقوالات شماست پس گشتند کلام پیغمبر باعث یاد امدن گناهان شما خواهد شد
و طریق انتقام کشیدن از ایشان و لعن ایشان را تفریق میکند و میگوید محمد بطنام یعنی میکشم محمدهای
بطن ایشان را اگر کسی بگوید که این وهمی محمد بطنام عبارت از ان است که بطن ایشان میکشم
جواب اینکه لفظ کشتن بجهت هوس در جمیع جای توراة ندیده ایم که باشد باشد هم چنانکه
حیات یرمیا در فصل دوم در ایه چهارم نوشته و بحرون کل محمد عاین مقصود از ادم زنده را
پس انجام مقصود از ادم زنده خواهد بود و فرض اینکه انجا ایند و در عالم ظاهر امده است
و انجا بطن مادرشان هستند با مرض ممات در جای گو یا میشود که حیات باشند و اینجا میفرماید میکشم
محمدهای بطن ایشان را که اسم اطفال محمد بگذارند هنوز در شکم هستند میکشم یا بعد از
تولد خواهم کشت چنین که مفهوم میشود اگرچه بعضی از علماء یهود که نهضتشان زیاده باشد
وبای تعصب و لجاج را کنار گذارند این را میفهمند که محمد نامی خواهد امد چنین دیانت
بود که سابقا معلوم شد و حسد میبرند و اراده کنند که کاشکی از ما بهم برسد اما انت
امر و اسم طفل خود را محمد بگذارند منکه خالق ایشان هستم میکشم ان محمد را اگرچه هنوز
در بطن مادرشان باشند و قصد و نیت ایشان این باشد که اگر بر باشد اسم او را محمد
گذاشت چون من در عالم اسرار هستم محض اشاره باین نیت که شد ان طفل را میکشم خلاصه
اینکه سابقا ثابت کردیم که از بنی اسرائیل نباید بهم برساختی اسم انهم نیز نباید محمد

بکذارند واین آیه مثل آنستکه در کار او مدارش موید یوسف نوشته اند که پیغمبر باید که مبادا بخاطر ایشان برسد که اکر بخواهند اسم محمد بکذارند انوقت بکویند شاید همین باشد بدانند چنین نیست و مادون نباشند که اسم پسران خود را محمد نام بکذارند اکرچه در تطلع شان باشد خواهم کفت حال در این زمان نه پیغمبریست ونه امامیکه حل این مشکل کند بغیر از همین توراة و کتب انبیا مطالعه کنند بدون تعصب ولجاج ودقت کنند وبدانند که بدون جهت انبیا نمینویسند ونمیکویند معلوم است از برای این نوشته اند که بندکان خدا سرکردان نباشند بلکه بفهمند که رضای خدا در آن باشد عمل نمایند بهمان خدا قسم است که هرکاه کسی بدون تعصب ولجاج کتب انبیا را مطالعه کند با دقت تمام هیچ چیز را خداوند عالم مخفی و پوشیده نکذاشته و بندکان خود را معطل نکذاشته هرچه شده وخواهد شد تمام را انبیاء خبر داده اند مانند آن خوابیکه بخت النصر دیده بود وفراموش کرده بود چنانکه در کتاب دانیال در فصل دوم از آیه اول الی اخر فصل مینویسد اکرچه بخت النصر خواب دید لیکن دانیال پیغمبر باید تعبیر خواب انرا

در بیان خواب بخت النصر است

וּבִשְׁנַת שְׁתַּיִם לְמַלְכוּת נְבֻכַדְנֶצַּר חָלַם נְבֻכַדְנֶצַּר חֲלֹמוֹת וַתִּתְפָּעֶם רוּחוֹ וּשְׁנָתוֹ נִהְיְתָה עָלָיו

وُبِشْنَت شْتَیِم لِمَلْخوت نِبوکَدْنَصَّر حالَم نِبوکَدْنِصَّر حِلُومُوت وَتِتْپاعِم روحو وُشْناتو نِهْیِتاه عالایو

یعنی نبوکدنصر در سال دوم سلطنتش خوابی دید که روحش از ان مشوش شد و بعد خوابش را فراموش کرد معبرین و دانایان وفالکیران و منجمان بنی اسرائیل را طلبید و با ایشان

کفت که میخواهم بمن بکویید که در خواب چه دیده ام و تعبیران چه باشد ایشان کفتند ای پادشاه تو خواب را بکو تا ما تعبیر کنیم پادشاه کفت که من خواب را فراموش کرده ام و چنانچه شما خواب را بمن خبر ندهید و تعبیرانرا نکویید شماها را قتل میکنم وخانهای شما را خراب مینمایم و هرکاه خواب را خبر دهید بخشش و انعام و عزت بسیار بشما خواهم کرد ایشان همان طور اول جواب دادند غضب بر پادشاه مستولی شده ایشانرا تهدید و تخویف کرد و ایشان بعرض پادشاه رسانیدند که ادمی بر روی زمین نیست که تواند سخن پادشاه را معلوم کند و هرکز هیچ پادشاهی چنین تکلیفی بدانشمندی نکرده است بغیر از ملائکه اسمان که صحبت ایشان با بنی ادم میسر نیست و کسی بر آن امر قادر نیست اتش غضب پادشاه مشتعل و در کشته امر بقتل ایشان کرد در انوقت حضرت دانیال با بنی اسرائیل در زمین بابل باسیری کرفتار بودند ایشان بپادشاه عرض کردند که اکر کسی بتواند حل این مشکل کند حضرت دانیال است و آن در بابل باسیری کرفتار است پس امر باحضار انحضرت نمود انحضرت را حاضر نمودند حضرت دانیال سبب غضب پادشاه پرسید از سرکرده جلادان ماجرا بحضرت کفت پس حضرت دانیال خود را بپادشاه رسانید و مهلت خواست که تعبیر خواب را با خواب اعلام کند و بعد از ان مهلت بخانه خود رفته با سه نفر دیکر از انبیا آ بنی اسرائیل حل این مشکل را از حلال مشکلات مسئلت نمودند و در عالم رؤیا خداوند بحضرت دانیال ظاهر ساخت پس انحضرت بعد از قیام بادای شکر حضرت باری تعالی خدمت پادشاه رسید و کفت ایا تو میدانی پادشاه کفت نه حضرت کفت پس چکونه تو خواب خود را از من میخواهی مکر خداوند بر ما ظاهر سازد چنانچه ظاهر ساخت بعد حضرت فرمود ای پادشاه خداوند عالم میخواهد که

تا انکه در شب اخر در عالم رؤیا بحضرت دانیال نمودند صورت خواب و تعبیر انرا

خبر دهد ترا از امور اینده که واقع خواهد شد در روزگاران بعد ونه اینست که من بعقل خود
خبر میدهم ترا بلکه با خداوند است خبر دادن ان ای پادشاه در خواب دیدی که صنم بزرگی که
قدش بلند بود وشکوه او بسیار بود ودر برابر تو ایستاده بود واما سر ان صنم از طلای بود وسینه
وبازوهای ان از نقره بود وشکم ورانش از مس بود وساق او از اهن بود وپاهای او بعضی از اهن
بود وبعضی از سفال وبعد از ان دیدی که سنگی از کوه رها شد وبر پاهای ان صنم خورد وان صنم
شکست وباد اجزای او را متفرق ساخت واثری از اثار ان باقی نماند وان سنگ بزرگ شد مثل کوه که
تمام روی زمین را از ان پر نمود اینست خواب تو ای پادشاه پادشاه گفت راست گفتی تعبیران
حضرت دانیال فرمود ای پادشاه تعبیر ان اینستکه توئی ان پادشاه وپادشاه پادشاهان خدای
زمین واسمان است که پادشاهی وحصن وقوت بتو بخشیده وترا مسلط کرده بر ساکنان روی
زمین ان سر که در ان صنم طلا بود وبعد از تو برخیزد پادشاهی دیگر که از تو پست تر باشد
مانند نقره وپادشاه سیمین که از مس بود مسلط شود بر همه روی زمین وپادشاه چهارم
باشد قوی چون اهن وهمچنانکه اهن خورد میکند ومتر اشد همه اینها را خورد کند وبشکند
وانچه دیدی که پاهای ان وانگشتان او بعضی از سفال کوزه گری بود وبعضی از اهن بود
پادشاهی ایشان دو صنف باشد واین دو صنف با هم مخلوط نشوند بسفال همچنانکه اهن
مخلوط نشود ودر ایام این پادشاهان برانگیزاند خدای اسمان پادشاهیکه در روزگاران
تبه نشود وپادشاهی ان بقومی دیگر وانگذارد وخورد کند وتمام کند همه این پادشاهان را
وخود بماند در روزگاران وانچه دیدی که از کوه سنگ رها شد وخورد کرد اهن ومس وسفال

ونقره وطلا را اشاره است باینکه خدای کبیر ملک را بانچه که بعد از این واقع میشود اعلام نموده
است وخواب متین وتعبیرش صحیح است وبعد از ان بخت النصر تعظیم وتکریم حضرت دانیال را بعمل
اورده وبخشش زیاد بان حضرت کرده واو را تسلط بر تمام مملکت بابل داد وحضرت دانیال با اطلاع
پادشاه هریک از بزرگان بنی اسرائیل را بجز مبنی از خدمات ملکیه مامور کرده وخود در خدمت
پادشاه بود **مؤلف گوید** که انچه از این کلام مستفاد میشود اینستکه پادشاهی از زمان بخت النصر
تا اخر عالم در پنج سلسله بوده باشد وسلسله اول همان سلسله است که بخت النصر از ایشان بوده
وعلامت سلسله دویم اینستکه از سلسله اول پست تر باشند وعلامت سلسله سیم اینستکه عالم گیر بوده باشند وبر تمامی روی زمین مسلط باشند وعلامت سلسله چهارم
اینستکه بایکدیگر بزرگ شوند وبایکدیگر اموخته باشند اما بایکدیگر مخلوط وممزوج نشوند
ویکی از این دو سلسله که تعبیر اهن است بسیار قوی باشد وسلسله دیگر که تعبیر سفال است
در کتاب حضرت دانیال حسفیطینا مذکور است ضعیف باشند وعلامت سلسله پنجم اینستکه بر تمام هر چهار پادشاه مسلط شود وبشکند وضعیف نشود وهمیشه باقی بماند پادشاهی را بسلسله دیگر ندهد وبقومی دیگر وانگذارد وخورد کند اهن وسفال ونقره وطلا را
وسایر این علامات که در پنجم مذکور است باید که اثری از هریک پادشاهان اربعه تا ظهور
پنجم باقی باشد والاصدق ندارد وسلسله پنجم در روزگاران پادشاهان پیدا شود وخورد
کند اهن ومس وسفال ونقره وطلا را وعلمای بنی اسرائیل هریک از این سلسله ها را ملوک
اسم گذارده اند ومیان ایشان در تعیین ملوک اول ودویم وسیم خلافی نیست واختلاف

ایشان در ملوک چهارم و ملوک پنجم را هنوز منتظر اند و ازاما تبع میدانند و ما تبع باعتقاد
ایشان همان کس است که انبیا بوجود او بشارت آمدن او داده اند و انچه در تعیین ملوک گفته اند
اینکه بخت النصر بتصریح حضرت دانیال ملوک اولست و پادشاه مجوس که بعد از بخت النصر بهم رسید
کورش و دارا باوش از ایشان است که ملوک دویم اند و مراد از ملوک سیم اسکندر رومیست
و در ذکر ملوک چهارم سه فرقه شده اند و گفته اند که ملوک چهارم قیاصره اند که در روم بودند
وطیطوس رومی که بیت المقدس را دفعه ثانی خراب کرد از ایشان است و فرقه دیگر گفته اند
که مراد از ملوک چهارم ملوک اسلامست که در نزد بنی اسرائیل بملوک قداریه و ملوک بنی اسمعیل
مشهور اند و قیاصره را داخل میگیرند و فرقه ثالث ملوک چهارم را مرکب از قیاصره و بنی اسمعیل
وقداریه گرفته اند و در نظر تمام ایشان عین مطلب بوده که عبارت نحوی درست کنند که هنوز
داخل ملوک پنجم نشده باشند و ازانجائیکه بر هریک از مذاهب ثلثه ایراد وارد میاید غافل شده اند
و ما بعد ازینکه عبارت را موافق علامات که حضرت دانیال فرموده مطابق انچه در تواریخ عالم
مذکور است معنی کرده ایم اشاره به بعضی ازان خواهیم کرد انشاء الله و انچه از تتبع کتب
تواریخ مع اختلاف معلوم میشود اینستکه اول پادشاهان عالم پیشدادیان که اول ایشان
کیومرث است بوده باشد و بعد از انقضاء دولت ایشان بطایفه که ایشانرا کیان میگفتند
و اول ایشان کیقباد بود تعلق گرفت بعد ازان اسکندر رومی بر عالم مسلط شد ملوک طوایف
شدند و بعد ازان ملوک طوایف بطایفه دیگر که ساسانیان شهرت دارند تعلق گرفت و
ساسانیان تا ظهور دولت اسلام متعرض شدند و این سلسله پادشاهان بزرگ عالم بودند و سایر

سلسلها

سلسلها تابع بعضی ازین پادشاهان بوده در ناحیه از نواحی مملکت بحکومت مشغول بودند
یا اینکه یکی از پادشاهان بوده در حکم همان ملوک بودند یا پادشاه ایشان مختص بشهری
و ولایتی بود و در تعداد پادشاهان عالم نبودند مثل فراعنه مصر و پادشاهان بنی اسرائیل و
عمالقه و امثال اینها الی زمان ظهور پادشاهان ساسانیان در میان عرب پادشاهان بهم رسیدند
و بزرگی ایشان بسیار شد و با وجود این ساسانیان را خدمت میکردند و در جنب ساسانیان بسیار
ضعیف بودند و باید دانستکه اهل تواریخ در تحقیق احوال بخت النصر اختلاف بسیار دارند بعضی
گفته اند که در ایام پسر گودرز بود از جانب کیان حاکم بابل بود و مسعودی اورا از جانب سنحاریب
حاکم بابل دانسته اند اما در ذکر پادشاهان کلدانیان اورا شمرده اند و کلدانیان بتقریر مسعودی
چهل و پنج نفر بودند که در زمین بابل فرمانفرمائی بودند اول ایشان را نمرود جبار گفته و
سی و سیم ایشانرا بخت النصر جبار ذکر کرده اند و ازین تقریر معلوم شد که مسعودی کلدانیان
را در زمان بخت النصر تابع فرس میدانسته و بعضی از مورخین بخت النصر را پادشاه
مستقل بسر خود نقل کرده اند و این قول موافق است باعتقاد یهود و بهر تقریر مرضی
از ملوک اول بنص حضرت دانیال بخت النصر است و چنانچه بخت النصر پادشاه مستقل بوده
باشد خواه کلدانیان و خواه غیر کلدانیان و از کیان نباشد مراد از ملوک دویم کیان خوا
هند بود از لهراسب و گشتاسب و ما بعد ها و بعضی از مورخین بطریق جدول تاریخی
کتاب بعبارت ترکی نوشته و تصریح کرده اند باینکه کورش مجوس گشتاسب است و صفت
در سلطنت و علامت ملوک سیم حضرت دانیال است بر غیر اسکندر رومی صدق نمیکند

زیراکه پادشاهی که عالمگیر باشد و تمام ربع مسکون را مسخر کند غیر او نیست و بعد از آن حضرت
دانیال باشد و ملوک دوم بدست او تمام شود بغیر از اسکندر رومی نیست و مراد از ملوک چهارم
باشد ساسانیان زیراکه تمام علامت که حضرت دانیال فرموده بر ایشان صدق دارد بجهة آنکه
ایشان با پادشاهان عرب بزرگ شدند و این بعد از ملوک طوایف بود و پادشاهان عرب از
ایشان ضعیف تر بودند و پیوسته خدمت ایشان را میکردند و بمصالحه و مهادنه روزگار
میگذرانیدند و با ایشان آشنا بودند نهایت مخلوط با ایشان نمیشدند زیراکه مراد از مخلوط شدن
چنان که علماء یهود تصریح کرده اند تزویج کردن است با ایشان و پادشاهان عرب با اینکه ضعیف
تر بودند از فرس هرگز تزویج کردن با ایشان راضی نشدند و خبر کشتن کسری نعمان را در
این خصوص مشهور است و واقعه عظیمه که بنی شیبان را با کسری در خصوص دختر نعمان اتفا
ق افتاد در السنه و افواه مذکور است و شعرای عرب در این خصوص اشعار لب [?] گفته اند و این
خاتون عاملی این حکایت را بتفصیل در کتاب سوانح الزمنیه [?] نقل کرده و آنچه حضرت دانیال
خبر داده که ملوک چهارم از آهن است و بر همه غالب باشد بر پادشاهان آل ساسانیان ظاهر
بود زیراکه نقل کرده اند که روزیکه نامه جناب پیغمبر بخسرو پرویز که یکی از پادشاهان
ساسانیان است رسید هفت پادشاه که یکی خاقان چین بود و دیگری سلطان هند بود در
پایه سریر او حاضر بودند پس مراد از آهن پادشاهان ساسانیان اند و مراد از خزف [?] خلفاء عرب
اند و تمام علامات درست آمده و آنچه در وصف ملوک پنجم فرموده بر ملوک اسلام که قدا
ریه است درست میاید زیراکه ایشان بزرگ شده اند در روزگاران همه آن پادشاهان

در دنیا

وقتیکه ساسانیان و عرب پادشاه بودند و اسکندریه در روم هنوز برپا نبود و کیان
و اشکانیان نیز در دولت ساسانیان صاحب اعتبار و سردار و فرمانفرما بودند و تمام این
ها بردست اسلام برطرف شدند و حال اثری از هیچ طایفهٔ از طوایف نیست و اسلام پر کرده
اطراف عالم را باسم و آوازه خود پس معلوم شد که غرض از ملوک چهارم ساسانیان و عرب بودند
و از پنجم اسلام و سخن فرقه اولی از علماء یهود که ملوک چهارم را بقیاصره توجیه کرده اند
بیجاست زیراکه باید ملوک چهارم دو صنف باشند باهم و غیر مخلوط بهم و قیاصره یکطایفه
بودند و همچنین بر قول فرقه دیگر که بقداریه قرار میدهند نیز همین بحث وارد میاید زیرا
که هر دو قول و قول ثالث که بقیاصره و قداریه باهم قرار میدهند لازم میاید که سا
سانیان را مطلقا التفات نفرموده باشد با اینکه ایشان پادشاهان بزرگ صاحب تسلط
بودند و بر قول اول لابد قداریه ملوک پنجم میشوند با اینکه تاویل کنند و بگویند که
قداریه را بنی قتل ساسانیه انداخته و همین قیاصره را که ذیل اسکندریه اند و فی
الحقیقه پادشاهان علاحده نیستند ذکر کرده و بر قول ثالث که ملوک چهارم را مشترک
میان قیاصره و قداریه میگیرند بحثی دیگر لازم میاید و آن اینستکه معنی باهم بودن
و بهم مخلوط نشدن باطل میشود زیراکه اول دولت قداریه و آخر دولت قیاصره بود
و هرگاه چنین باشد که دو سلسله باهم نباشند بیک دیگر ضم کرده بیک ملوک تعبیر شود
چرا چنین نباشد که تمام پادشاهان عالم بیکدیگر ضم ساخته بیک ملوک تعبیر کنند
و جواب بحث النفر بمصرف شود و از این مراتب تماما قطع نظر نموده میگوئیم که منتهای

مطالب جماعت یهود ایست که ثبوت برسانند که هنوز ملوک چهارم تمام نشده و وعده ملوک پنجم نرسیده و این در وقت ظهور ماشیح که آخر دنیا خواهد آمد و ثبوت این مطالب ما اینکه حضرت دانیال را هم فتش را بمعنی بدانند کلام ایشان درست نخواهد شد زیراکه از کلام آنحضرت معلوم شد که باید صاحب ملوک پنجم در روزگاران این پادشاهان بهم رسد و ایشان را تمام کند و حال از برای انکه اثری از آثار پادشاهان که تعبیر طلا و نقره و مس و سفال بوده باشد بلکه تمام برطرف شدند و هریک از علماء یهود تقریبی ترجیه کرده اند یکی گفته که پادشاه اسلام اول پادشاه چهارم است یکی گفته پادشاه اسلام هم داخل پادشاه چهارم است و طول بهمه کشید تا مسیح بیاید حال هرچند که پیغمبر خدا پادشاه چهارم را مانند پادشاه دیگر اسم نبرده که از چه طایفه میباشد و بعضی نشان و صفتی چند از برای پادشاه چهارم قرار داده اند اولاً اینکه تمام مفسرین بنی اسرائیل گفته اند که چهار پادشاه باید کافر باشند و دیگر گفته که چهار پادشاه بپادشاه اسلام باید هزار سال طول بکشد این سخنها صحیح نیست چراکه از بخت النصر تا آخر پادشاه چهارم و اول پادشاه اسلام که جزء پادشاه چهارم است هزار آن سال است بدین مضمون است حساب چهار پادشاه بخت النصر هفتاد که طلا باشد کورش و دارا باوش که نقره است پنجاه و چهار سال اسکندر که مس است یکصد و هفتاد و شش سال رومی که از آهن و سفال است با همه سلطنتشان و ده سلطان بعد هفتصد سال که جمیعاً هزار سال باشد چونکه مقصود از قیصر روم اول با سلطنت قسطنطینیه که جای ساخت بجهت پای تخت روم و اسم او را قسطنطنیه نهاد اینهم همان رومی بودند بعد

ازان هم همه سلاطین روم بودند تا آخر هفتصد سال که جناب پیغمبر آمد و روم را بدین خود در آورد و سهل است که سلطنت یونانی و سلطنت مجوس و کلدانیان باشند همه این چهار دولت بت پرست بودند همه را با اطاعت خود در آورد همچنانکه از برای آنسه پادشاه نگفت که بشکند و خورد کند چونکه پادشاه دنیوی بودند اما از برای پادشاه چهارم دو قسم کرد یکی را ضعیف فرموده که گل و سفال باشد و یکی را قوی تر فرموده که آهن باشد اما آن گل و سفال سنگی از غیب آمد و خورد بان صنم و شکست او را جهت آنکه پادشاه است از برای دین لهذا باید دین جمیع ملل را موقوف سازد و بدین خود ایشان را برداخته سازد بر عکس آن که بجهة صنم تعریف میکند از طلا و نقره و مس و آهن و سفال ختم کرده با آهن و سفال و اینجا در وقت شکستن با آهن ختم کرده و در وقت ظهور جناب پیغمبر آخر الزمان هم چنین شده اولاً طایفه قریش دعوا کرده که گل و سفال بودند و رومیکه آهن بوده بعد با طایفه یونانی که مس بوده است بعد با طایفه مجوس که نقره بوده و کلدانیان بودند بدین خود در آورد و مقصود این که سنگی که از غیب آمد و صنم را خورد کرد همان سنگ تمامی روی زمین بتصرف خود در آورد یعنی باید بتدریج تا نزدیک قیامت همگی بدین اسلام بیایند و هم چنین هم می بینیم که همه اهل ملل باسلام داخل شدند و میشوند و اهل اسلام بجمیع مللی داخل نمیشوند تا نزدیک بقیامت تمامی اهل عالم بدین اسلام خواهند داخل شد والا پادشاه چهارم هرکدام که بیکدیگر دعوا کردند هیچ قدر میخواستند که بیکدیگر غالب شوند اما این بزرگوار چنین نبوده مکرر که از جانب پروردگار با گروه اشرار جنگ میکرد و در حکم بجهت ایشان قرار داده بود از جا

بدین ترتیب که دانیال پیغمبر خبر داد

خدا با نیز لکردن دین مین با قتل اما جهة اهل کتاب سه حکم مقرر فرموده بودند از جانب
خدا یا امدن بدین حق یا جزیه دادن با اهل حق یا قتل و دیگر میفرماید که در ایام این پادشاهها
بر میگرداند خدای اسمان پادشاهیکه بعالم تباه نشود و پادشاهی خود را بقوم دیگر وانگذارد و
خورد کند واخر گم کند همه پادشاهان را و خودش دوام کند بعالم الحاصل چند چیز از اینجا معلوم میشود
اول انکه خدا بر میخیزاند پادشاهیرا که بعالم تباه نشود خداوند عالم فرمود که پیغمبری را بر انگیزانم
از میان برادران شما معلوم است که این محمد است که در توراة فرمود این ایه ایشان هر که قرار میکرد
ان ایه هم در شان او ثابت است و دیگر در این خواب خبر میدهد هر گاه مقصود از این سنگ پادشاه
پنجم میبود همچنان که چهار پادشاه را اسم برد ولقب هم گذاشت باید پادشاه پنجم را هم اسم ببرد و لقب
هم بگذارد پس معلوم است که اگرچه بحقیقت پنجم بحساب میاید لیکن بهمان چهار پادشاه شریک
است که اهن وسفال را دو جنس اند شریک کرده با همه این احوال اسم پادشاه پنجم را مذکور نساخته
که کسی نتواند بگوید که غیر از این چهار پادشاه پادشاه دیگر هم باید باشد که عبارت از پنج نفر
حقیقی باشد و هم چنین چهار فلز را لقب کرده و چهار پادشاه اسم گذاشته و پنجم از ضمن بیرون
نیست که یعنی این سنگ را هم علیحده اگر بکنیم حساب کنیم میشود شش و حال انکه خودش با این
چهار بالاتر نگذاشته چگونه میشود که پیش خود بگوئیم که شش نفر پادشاه باید باشد هم
چنین سخنی هیچکس هم نگفته حتی انکه جمیع مفسرین متقدمین متفق اند در این چهار پادشاه
و هیچ کدام حرفی و سخنی ندارند و ایام سلطنت ایشان باید هزار سال طول بکشد و دیگر انکه
دلیلی هم از کتاب حضرت زکریا در فصل چهاردهم و در ایه ششم نوشته است که میفرماید

וְהָיָה בַּיּוֹם הַהוּא לֹא יִהְיֶה אוֹר יְקָרוֹת יְקִפָּאוֹן
وهایاه بیوم هَهوء لوء یهیه اور یقاروت یقپاءون
וְהָיָה יוֹם אֶחָד הוּא יִוָּדַע לַיהוָה לֹא יוֹם וְלֹא
وهایاه یوم احاد هوء ییوادع لیهواه لوء یوم ولوء
לָיְלָה וְהָיָה לְעֵת עֶרֶב יִהְיֶה אוֹר וְהָיָה בַּיּוֹם
لایلاه وهایاه لعت عرب یهیه اور وهایاه بیوم
הַהוּא יֵצְאוּ מַיִם חַיִּים מִירוּשָׁלַ͏ִם חֶצְיָם אֶל
هَهوء یصئو میم حییم میروشالیم حصیام ال
הַיָּם הַקַּדְמוֹנִי וְחֶצְיָם אֶל הַיָּם הָאַחֲרוֹן בַּקַּיִץ
هیام هقدمونی وحصیام ال هیام هاأحرون بقیص
וּבַחֹרֶף יִהְיֶה
وبحورف یهیه

یعنی در ان روز واقع میشود که نور عظیم نخواهد بود بلکه سرما و یخ بستگی و ان روز روز یگانه
خداوند بوده نه روز و نه شب خواهد بود و واقع میشود که وقت شام نور ساطع خواهد شد
و جمعی علما گفته اند که تا در زمان انجام [چهار پادشاه] رسالت حال یعنی گفته اند که این نور منظور مسیح بن
داود است اما مسیح هنوز درست نمیاید بدلیل اینکه اگر بگوئیم حضرت عیسی است که حضرت عیسی
در زمان ... و ... مبعوث شده از ... بود ... تا الا اینجا ...
قبل از پنجم چهار پادشاه امده بود و مسیح بن داود را که الان منتظر هستند نشان انهم تعلق

بجهة انکه اسد ... الان هیچکس از ایشان باقی نماندند که کسی بگوید که ان یکیست بجهة
اینکه جناب پیغمبر همه ایشان را بدین خود در اورد حتی رومی هم همیشه بر عرب مسلط بودند بعد ان
که پیغمبر اخر الزمان امد بر ایشان رومی غالب شد و چهار پادشاه را هم نیز تمام کرد باین معنیکه اسم
ایشان بالمره تمام شد و اسم اسلام بر ایشان ملقب شد پس مسیح بن داود که اینها منتظر او
هستند کرا باید دعوت و هدایت بکند اگر این چهار پادشاه بود که حضرت دانیال خبر داده انها
که حالا نیستند اگر موجود باشند الان پس میتوان گفت بعد از این هم میایند کسیکه اینعمل
را بکند و از برای که خواهد آمد از برای طلا که طایفه بخت النصر باشند انها که پیش از همه تمام
شدند اگر بحضرت عیسی قرار بدهیم یا بمسیح بن داود که در قیامت میاید قرار بدهیم هیچکدام
درست نمیاید بجهة اینکه انجا شکل صنم دید و همه علما متفق اند بر اینکه این چهار پادشاه بت
پرست بودند و ان سنگی که از غیب آمد بران خورد و شکست انهم معلوم است که سنگ چه
مناسبتی دارد با سفال والا باید بگوید که شمشیری خورد بان صنم یا کلنگی یا تبری خورد
بان صنم از وقت میگفتیم که انکس میاید و یا مثلا اگر یک چیزی هم میگفت که یکی ازین نوع طلا
و نقره و مس میبود مفهوم میشد که یکی ازین سه طایفه باید کسی بهم برسد و انکسی که
بحسب ظاهر سنگ شکننده طلا و نقره و مس و اهن بت شد و اینکه مدد ش از جانب خدا باشد
بطوریکه انجا میفرماید چنین خورد کند مثل گردیکه از خرمن بر خیزد و اثاری از ایشان
باقی نماند و حقیقت هم چنین شد که اسم هیچیک از ان سه طایفه باقی نگذاشته الان نه رومیها
بهمان مذهب و شریعت باقی بوده اند و عرب هم بت پرست انها بوده اند یک راهی بود انهم که

راهی

ودیگر اگر بگوییم که حضرت عیسی را نسبت بان سنگ کرده اند اگر چه دلایل پیشتر مذکور شد
بان اگر بعد از امدن و رفتن حضرت عیسی انطایفه های مذکور منهدم و معدوم شده بودند
میگفتیم بلی او بوده اما ما میدانیم که بعد از رفتن حضرت عیسی هیچیک از انها معدوم نشدند
چنانچه معلوم است در زمان بیت المقدس ثانی یعنی دویست و شصت و سه سال بود که بیت
المقدس اباد شده بود و همان سال چهارم پادشاه یونانی ثانی بود که اسکندر لقب داشت
و همان سال پنجاه و یک پادشاهی هشتمین بود که حضرت عیسی بدنیا امده و همه عمر او سی و دو
سال طول کشید و در سال سی و ششم بود که همان داستانهای کردن و بر دار زدن انحضرت
بود که عبارت از سنه دویست و نود و نه اباد بیت المقدس باشد و سال سیم پادشاهی
ارسطوبس پسر ینعای بوده و درست بترکیب هیچیک از انها نخورده و مدت یکصد و هفتاد
و شش سال یونان پادشاهی و سلطنت کردند و بعد از انکه پادشاه رومی بهم رسید که قیصر
اسپیاتوس و قیصر ویرانوس انها قیصرهای روم بودند و بیت المقدس را خراب کردند و دیگر
اتشکده فارس هم بهمان حال باقی مانده و پرستش میکردند تا زمان ولادت با سعادت پیغمبر
اخر الزمان و مدت هفتصد و سی و پنج سال هم رومی سلطنت کردند و اگر بگوییم رومیها بدین
حضرت عیسی علیه السلام در امدند الحال که ما میبینیم که جماعت اهل روم همه بدین و ایین
و شریعت و قوانین و احکام پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله و سلم هستند و اگر بگوییم خاتم
اولی شرط است پس ما اینجا نا ابد میخواهیم چونکه ایه چنین نوشته شده است در فصل
دوییم و در ایه چهل و چهارم کتاب حضرت دانیال علیه السلام چنین میفرماید که

ובְיוֹמֵיהוֹן די מַלְכַיָּא אִנּוּן יְקִים אֱלָה שְׁמַיָּא

وبيومیهون دي ملخيّاء اينون يقيم اله شمياء

מַלְכוּ די לְעָלְמִין לָא תִתְחַבַּל ומַלְכוּתָה לְעַם

ملخو دي لعالمين لاء تتحبل وملخوتاه لعم

אָחֳרָן לָא תִשְׁתְּבִק תַּדִּק וְתָסֵף כָּל אִלֵּין

احاران لاء تشتبيق تديق وتانف كال ايلين

מַלְכְוָתָא וְהִיא תְּקוּם לְעָלְמַיָּא

ملخواتاء وهيء تقوم لاعالمياء

یعنی در ایام آن ملوک خدای آسمان ملکتی که هرگز زایل نشود بر پا خواهد داشت و آن
مملکت بقوم دیگر واگذاشته نخواهد شد بلکه تمامی این ممالکها را سحق و مغلوب کردند
و آن ابد الآباد برقرار خواهد بود از این آیه معلوم میشود که باید دولت او ابدی باشد پس اینجا
که رومیان را گفته بودند بدین حضرت عیسی چرا از آن دین برگشتند و بشریعت پیغمبر
داخل شدند اگر بگوئیم مقصود حضرت عیسی است پس این آیه که لفظ تا ابد از او معانی
میشود دروغ میشود و دیگر نبی گفته که عرب با رومی که پادشاه چهارم باشد داخل هم
بشوند اما بهم وصل نشوند حال که ما میبینیم هر جائیکه تصرف عرب است و بدین اسلام
در آمدند میانه ایشان وصلت شده و داخل هم شدند پس اینجا این آیه بهم پرسیده است
و دیگر نبی این همه تاکید نوشته که زور آهن از سفال باشد و سفال از زور در آهن

قوي

قوي تر باشد و سفال داخل آهن نشود و وصلت نکند آهن با سفال محبت بکنند
و سفال چنین سوا مانده باری این همه گفتگوها این جهتی دارد که هزار سال پیشتر
این خبرها را داده اند پس جهتش این بود که رومی بر سر عرب باشد و رومی
عرب را محافظت کند اما عرب با رومی مخلوط نشود یعنی داخل دین ثالثه نشود این
همه غرض این بود که باید پیغمبری از نسل عرب بهم رسد و خلق را براه خدا بیاورد و وحدت
باری تعالی را در میان خلق شایع کند تا آن نور طوایف بجا برسد و دیگر اینکه
پادشاه چهارم رومی بوده حرفی نیست و تمام علماء مفسرین هم بر این قایل اند و یوسفون
که در زمان ایشان بوده رومی را پادشاه چهارم نوشته و آن سه پادشاه دیگر را
حضرت دانیال پیغمبر گفته کیان هستند پس باید معلوم شود که سفال عرب را میگویند
دلیلش اینستکه در وحی کودک در نبوت اول حرف میمش اسم محمد را گفت و در حرف
نون اول گفت یعنی این محمد روشن میکند و قتیکه برسد در آخر همان آیه حرف نون
گفته و هو احسف دنیا یعنی آن محمد روشن میکند عالم را از میان گل و سفال بیرون
آمده باشد غرض اینستکه مراد از سفال عرب است چنانچه از قول حضرت دانیال معلوم
میشود که خبر داده اند خداوند رحم کرده است که لفظ سفال در هیچ جای توراة و کتب
انبیاء نیست مگر همین کتاب حضرت دانیال و وحی کودک که نوشته اند غیر از این در جای
دیگر نیست که کسی بتواند بگوید این نیست و آن است خداوند خورشید حق است هیچ حد
را پوشیده و مخفی نگذاشته که مخلوق سرگردان و معطل باشند همه اخبار را پیش از وقت

فرموده ودیگر آنکه حضرت دانیال فرمود به بخت النصر که آن سنگیکه دیدی در خواب که از
کوه بریده شد و خورد بان صنم وا و را شکست و خورد کرد غرض اینستکه آن چهار پادشاه را
شکسته خواهد کرد و چنین هم شد در وقتیکه پیغمبر ظاهر شد بهمین ردیف و ترتیب
با ایشان جنگ کرد تا ایشانرا بدین و آئین خود درآورد اول با طایفه عرب جنگ کرد که
طایفه خودش باشد که سفال بودند بعد با رومی جنگ کرد که آهن باشنا چون این
طایفه یک پادشاه بودند که پادشاه چهارم باشد تمام ولایت روم و مصر و اسلامبول
و قسطنطنیه و شام و حلب و تمامی زمین بیت المقدس و سایر ولایات همه که در تصرف
ایشان بود در اول کافر و مشرک بودند بعد از آنکه پیغمبر با ایشان جنگ کرد و ایشان
را کشت و شکست داد و بدین خود درآورد و الا اکثر ایشان بدین تثلیثه درآمدند و
نصاری محسوب بودند وقتیکه جناب پیغمبر این ولایات را با جنگ از ایشان
گرفت و همگی را بدین اسلام درآورد بعد با ممالکت ایران و آذربایجان و ترکستان و
کردستان و هند و ستان و خراسان و سایر ولایات همه را مسخر کرد و خلق آنها را
بدین و آئین خود درآورد و در این زمان هیچ جای خالی نمانده از روی زمین که بگویند
این طایفه اسکندریه هستند یا بگویند که این طایفه بخت النصری اند اما قلیلی
از طایفه مجوس در بعضی جاها مانده اند آنهم جزیه بمسلمین میدهند و از روی و
از اما مجم هم باز بدستور قدری که مانده اند جزیه میدهند چنانکه حکم خداوندی عالم
شده در فروعات شرعیه نبویه مقرر است که اسلام با کفار جنگ کنند یا بدین اسلام

درآورند

درآورند یا جزیه بدهند یا بکشند و جماعت فرنگی که در فرنگستان میباشند نه جزیه
میدهند و نه تابع اسلام اند سبب ایشان دو چیز است یکی اینکه از پادشاه چهارم اولی
نیستند و از دین برگشته اند و بدین نصاری اند بهمین از ایشان هم حضرت دانیال خبر داده
در کتاب خود در فصل یازدهم و ثانیاً آنکه نبی خبر داده که پادشاه بهمین حال باقی بماند
تا نزدیک قیامت آنوقت ایشانهم بدین اسلام درخواهند آمد چنانچه در کتاب حضرت
دانیال در فصل یازدهم نوشته است در آیه اول خبر میدهد که چهار پادشاه میباشند
و در آیه دویم کیفیت پادشاه اول را میکند بیان و در آیه سیم منهدم شدنش را بیان
میکند و در آیه چهارم کیفیت پادشاه جنوب را بیان میکند و در آیه پنجم هم کیفیت پاد
شاه شمال را خبر میدهد و لهذا اینجا و بعد تمامی کیفیت این دو پادشاه است و هنوز سلطنت
ایشان منهدم نشده است و بعد از این خبر این پیغمبر را میدهد یعنی پادشاه چهارم خدا
هد بود دهم چنین هم از روی نوشته معلوم میشود که این پادشاه غیر از آن سه پا
دشاه است پادشاه جنوب و پادشاه شمال بوده باشند چرا که این پادشاه دیگری
هست همین قدر سرش میخواهد که بفهمد و انصاف میخواهد که بحق تصدیق کند
که این خبر از برای تحقیق میدهد بدین صفت که در آیه اول مذکور است که میفرماید
چون رضای خودش آن پادشاه افراشته میشود بالای همه معبودها و بالای معبود
های بر تو تان سخن میگوید عجایبها و فیروزی میباید تا تمام کند خشم خدا را و بر معبود
پدرانش اعتنا نمیکند و بر آرزوی زنان اعتنا نمیکند و بر هیچ معبودی اعتنا نمیکند

غیر از خدای اسمان و زمین چونکه بر بالای همه کس بزرگ خواهد بود و معبود عظیم عزت میاهد
میدهد و معبود پدری عزت نمیدهد که طلا و نقره و سنگهای عظیم ساخته شده است و انهای
که خدای یگانه را نشناخته اند عزت میدهد و مسلط میسازد در روی زمین و پادشاه
شمال با مرکبها و کشتیهای بسیار میاید در زمینها و سیل میزند و میگذرد و میاید در زمین
مرادمندان و بسیاری مضمحل خواهند شد و بسیاری رسته میشوند از دست او و میفرستد
رسالتش را در زمینها و زمین مصریان رسته نمیشوند و مسلط میشود در گنجهای طلا و نقره
و در همه امرزوهای مصریان و طایفه هند و حبش در گاه هایش و خبرهای ناساز دلتنگ
سازد او را و از سمت مشرق و از سمت شمال و بیرون آید با غیظ و غضب بزرگ بجهت : نابت
کردن و قتل کردن بسیار اشخاص و انداختن خیمهای مکرمش را در میان دریا و کوه مقدس
و میاید تا انتهای عالم و نیست امدادی با او مگر از جانب خداوند قوی است حال باید دانست
که ایا هم چنین کسی که همه این صفتها برای او خبر داده شده میتوان منکر شد و اینکه می
فرماید که ادوم و موآب رسته شوند از رسالت او و نه اینکه رستگی رسته
کاری باشد چنین نیست مگر اینکه تعرض است چنانچه در توراة نوشته یعنی عربی و موآبی
در جماعت خدا نیایند و در خصوص ادوم که شهرت دارد که فرنگیها ادومی هستند یعنی
از نسل عیص اند این دو طایفه را نیز غضب کرده پس معلوم است کسیکه غضب کرده خدا
وند شد در نزد خدا قتل نیستی است پس در اینصورت این طایفه را خدا رد کرده است و
عیسویانند که تفاخر کنند چون ناجی خواهند بود پس فرنگیها و ان دیگران که باقی مانده اند ایشانهم

جبرئیل

جبرئیل بحضرت دانیال خبر داده چنانکه مذکور نمودیم و حال ابن عزرا و ربنو سعدای کاون و
راشه نوشته اند که این خبرها جهت مسیح بن داود است که باید از طایفه بنی اسرائیل بوجود
بیاید جواب این را و انچه در خواب بخت النصر و انچه بخود حضرت دانیال معلوم شد همه یک نقل
و یک خبر است و با انواع مختلفه خبر میدهد و جمیع را جواب حقیقی بیان نمودیم مختصر مفید در هنگام
خواب که حضرت دانیال نوشته مقصود اینست که خبر میدهد با آنحضرت که هنوز بیان اسم و رسم
هستند که این پادشاه چهارم بر پا میشود و اینهم چنین شده که پیغمبر آخر الزمان جمیع طایفه
داخل دین کیش نشدند هر کدام ایل یا طایفه که بودند بهمان اسم و رسم بودند و پیغمبر هیچکدام نشان
را داخل یکدین نکرد و بعد داخل یکدین را اینکرد و این اسم و لقب طوایف بالمره تمام نشد
پس کو منتظر باشیم که بعد از این میاید باید که همه طایفها بهمان احوال باشند تا ما هم بگوییم
چنین است بار هم چنین تدبر علما را هر جاییکه خداوند یک خبری با انبیا برای شخصی
بیان میکند رفعتا حالدی میجستند و بتاویل مسیح بن داود میدهند که باید یکی از بنی
اسرائیل از برای ما بیاید و ما را از این ذلت نجات بدهد و حال اینکه پیشتر ما مذکور نمودیم
که مفسرین متقدمین هم خودشان اعتقاد خلاصی از برای بنی اسرائیل نداشتند چرا که
دلیلی ندارند و بعضی از ایشان بروز میدادند و برخی بروز نمیدادند و مثل ربی هیلیل
در کمارا و سنهدرین در فصل هفتاد و سیم نوشته که از برای بنی اسرائیل نجات نیست
و دیگر ربی اکیدا و ربنو سعدای کاون ایه را در کتاب حضرت دانیال پیدا کرده و چنین
توجیه و معنی کرده است که معنی ان اینستکه صاحب اوصاف این ایه که وصف او را

نموده حضرت دانیال اشاره است بشخصیکه بیاید و جمیع بتهارا بشکند و برطرف کند و مردم
را بیکتا بودن خدای یگانه اسمان دعوت کند و باز مکرر بیان میکند که انجاییکه
پدران انها عبادت میکردند منع کند و بخدای یگانه نادیده دعوت نماید باری همین
کیمیای این ایه را بنوعی توجیه و تعبیر کرده اند اما بنوعیکه حضرت دانیال خود خبر داده و تقریر
در خصوص خواب بخت النصر که اول ان سنگ بان صنم خورد و ان فلزات پنجگانه را خورد
کرد یعنی ان سنگ باید جمیع روی زمین را مسلط کند حال این تخمهای مذکوره تمام
از قول انبیاست و هیچیک در پیش خود نگفته شده اما این علماء یهود که خبیث ترین
و لجوج ترین جمیع ملعون ترین جمیع مخلوق اند پیش خود از برای خود چنین گفته اند که
این سنگ که از کوه امد و خورد بان صنم و شکست اشاره است بمسیح بن داود که در
روز قیامت خواهد امد و با همه ملتهای خارجه جنگ خواهد کرد و ایشان را شکست خواهد
داد این سخن بهیچ معنی بی وجه است بجهة اینکه روز قیامت همه ملل یکسان اند انعالم
عالم دیگر است دخل باین عالم ندارد انعالم عالم روحانیست این عالم عالم جسمانیست عالم
روحانی را چه احتیاج بعالم جسمانی و چه احتیاج بجنگ و جدال و دعوا انعالم عالمیست
که جمیع انبیاء و اولیاء و خلق خدا همه در نزد پروردگار خود حاضر اند و بعمل خود گرفتار
اند روز جواب و سؤال است از کردار و رفتار و اطاعت کردن خدا و انبیا و اطاعت
نکردن خدا و انبیاء هر کسی بسزا و جزای عمل خود گرفتار است باین عالم چه مناسبت
دارد همه انبیاء امدند و رفتند و گفتند و خلق را براه حق دلالت کردند بعضی شنیدند

وبرخی

وبرخی نشنیدند بعضی کافر شدند و برخی مشرک شدند همه این حکایات مخصوص این عالم
است این جماعت یهود عنود چون خبر از انعالم ندارند و حضرت موسی حکایت عالم قیامت را و
حشر و نشر روز جزا را با ایشان خبر نداده چون ایشان صغیر بودند و در عالم صغیر بودند و بسر حد
کمال انسانیت نرسیده بودند مثل اینکه بعد از انکه حضرت موسی ایشان را بخدای اسمان
دعوت کرد بعد از زحمات زیاد تا ایشان قبول کردند خدایی هست انوقت گفتند که ما بچشم
خدارا به بینیم این قدر مردمان بی فهمی بودند بعینه مثل بهایم بودند و هنوز هم هستند باین
جهة خداوند خبر از واقعه روز جزا و حشر و نشر و بهشت و دوزخ ندادند لهذا این جماعت چنین
میدانند که قیامت هم یک شهرت دیگر است و در همین عالم است بعد از این مسیح بن داود در این شهر
ظهور خواهد کرد و جنگ و دعوا خواهد نمود با جمیع ملل و مسلط خواهد شد و بنی اسرائیل را
از این ذلت خلاص خواهد نمود و زمین بیت المقدس با ایشان خواهد داد که باز در انجا کشت
و زرع کنند و باغ و بستانها احداث کنند و انهار جاری نمایند و در کمال فراغت باشند
و باز تورات موسی را رواج دهند همه این حرفهایشان و اعتقادات ایشان چنین است باری
باز امدیم بر سر مطلب اولا اینکه انبیاء بسیار خبر مسیح را داده اند و در هیچ جای هم مسیح را
بسنگ تشبیه نکرده اند پس این سنگ از برای کسی گنجایش دارد که ایشان او را داده
اند که از گل و سفال بیرون خواهد امد چون گل و سنگ و سفال باهم یک جنس اند و با
هم مانند اند و دیگر یعنی فرموده این سنگ باید بیاید و چهار پادشاه کفار را برطرف کند
اگر مسیح ترا بدهیم در این اوقات چهار پادشاه کفار در جهان نیستند و علامت ان سنگ



درو نینی باید ظاهر شود که چهار پادشاه بدنیا باشند تا ایشان را بشکند یعنی چهار پادشاه بت
پرست باید حاضر و موجود باشند تا مسیح انتظار هدایت کند چنانچه پیغمبر آخر الزمان هم اعلام کرد
وحضرت دانیال هم خبر داده وحضرت داود هم در مزامیر خود در فصل چهل وپنجم خبر داده است و دیگر
انکه حضرت دانیال در عالم رؤیا خوابی دید چنانکه در کتاب خود بیان میکند در فصل هفتم الخ

חֵלֶם	דָּנִיֵּאל	מֶלֶךְ	לְבֵלְאשַׁצַּר	חֲדָה	בִּשְׁנַת
حلم	دانیئل	ملخ	لبلشصر	حداه	بشنت
בֵּאדַיִן	מִשְׁכְּבֵהּ	עַל	רֵאשֵׁהּ	וְחֶזְוֵי	חֵזָה
بادین	میشکبه	عل	راشه	وحزوی	حزاه
עָנֵה דָנִיֵּאל :	אֲמַר	מִלִּין	רֵאשׁ	כְתַב	חֶלְמָא
عانه دانیئل	امر	ملین	راش	کتب	حلماء
וַאֲרוּ	לֵילְיָא	עִם	בְּחֶזְוִי	הֲוֵית	חָזֵה וְאָמַר
وامر	لیلیاء	عم	بحزوی	هویت	حازه وامر
רַבָּא		שְׁמַיָּא		רוּחֵי	אַרְבַּע
رباه		شمیاء		روحی	اربع

ودر سال اول بلشصر ملک بابل دانیال خوابی دید ودیده شدهای سرش بر بسترش
وبعد خواب را نوشت واجمال سخنهای اورا بیان کرد دانیال متکلم شده گفت در دیده
شدهای شبانه ام در رؤیا دیدم واینک چهار حیوان از دریا بیرون امدند وبا یکدیگر

مخالف اول مانند شیر بود پر وبال داشت مانند سیمرغ وحیوان دویم مرتب بود وحیوان
سیم مانند پلنگ بود وچهار پر وبال داشت مانند پرهای مرغ وچهار سر داشت وحیوان
چهارم را بچیزی مانند نکرده لکن سهمناک بود ودندانهای او از اهن بود بزرگان را بلعید
وخورد کرد وتتمه را پایمال کرد بزیر پای خودش واین حیوان سهمناک ومهیب بسیار قوی بود
واورا دندانهای بزرگ اهنین بود واورا ده شاخ بود بعد یک شاخ کوچکی هم بیرون امد ودرد
تای از ان شاخهای بزرگ از بیخ کنده شده از پیش ان شاخ کوچک وان شاخ چشمها داشت
چشمهای ادمی ودهانیکه بحرفهای بزرگ متکلم شده وبعد از ان دیدم کرسیها گذاشته
شد وپیر سالخورده بر بالای انکرسی نشست که لباس او مانند برف سفید بود وموی سرش
پاکیزه بود وکرسی او چون شعله اتش وپایهای انکرسی چون اتش سوزان بود ودر رودخانه
اتش از پیش روی او ایستاده بیرون میامد وکشیده میشد وهزار هزار از خدمتکاران او
خدمت میکردند وبسیار بسیار در پیش روی او ایستاده بودند وبدیوان کردن نشست وکتابها
گشوده شده ودیدم که از شاخ سخن میگفت ودیدم که کشته شد وسوخته شد اتحیوان وباقی
حیوانات سلطنت از ایشان گرفته شد ومهلت داده شدند تا وقت وعده ودیدم که در میان
ابر از اسمان کسی امد تا رسید بنزد ان پیر که بر کرسی نشسته بود وبار داده شد تا لطف
عزت وپادشاهی مقرر شد که همه قومها وامتها واهل لغتها اورا خدمت کنند وتسلطی باو داده
شد که از او باز گرفته نشود وپادشاهی باو داده شد که تباه نشود من از این احوال پریشان
خواطر شدم وبنزدیک یکی از انها که ایستاده بودند رفتم واز او احوال پرسیدم جواب داد که او

دانیال تعبیر اینها اینست که چهار حیوان که دیدی چهار پادشاه باشند که در روی زمین
بهم رسند و بعد از ایشان پادشاهی کنند خاصان بلند مرتبه الغرض چنین مفهوم میشود
که این خواب حضرت دانیال با آن خوابیکه بخت النصر دیده بود و حضرت دانیال هم تعبیر کرده بود
هر دو این خواب یک مدعا میباشند چنانچه در آنجا که بخت النصر خواب دیده بود مقصود از
چهار پادشاه بود و این خواب حضرت دانیال هم مقصود چهار پادشاه است چنانچه خودش در همین
فصل از قول جبرئیل میفرماید که این حیوانات بزرگی اینچه ایشان چهار تا بودند چهار پادشاه
بر میخیزند ازین زمین غرض ازین خواب حیوان اول که شیر بود بخت النصر است و حیوان دویم که مانند
خرس بود پادشاه مجوس است کورش و داریوش باشند و حیوان سیم که مانند پلنگ بود آن
اسکندر رومیست بدلیل این که بعد از مردن اسکندر دولتش را چهار تقسیم کردند چهار
کرده عظیم بهم رسیدند و آن چهار نفر پادشاهیت اسکندر را برپا داشتند تا زمان پادشاه
بان جهت که دانیال گفته که پلنگ چهار سر و چهار پر داشت معلوم شد که از پلنگ مقصودش اسکندر
است و حیوان چهارم بغیر مانند بوده غرض از پادشاه چهارم است چنین هم که صنم هم آن چهارم پادشا
را مانند سفال کرد و در این توریت هم حیوان چهارم از حیوانهای دیگر قوی تر و سهمناک تر بود و دندا
او از آهن بود هم چنین که در آنجا نوشته است بعد میگوید دیدم در آن عالم واقعه اینک حیوان چهارم
سهمناک بود و دندانهایش از آهن بود و بزرگان را بلعید و در زیر پای خود پایمال کرد و آن
حیوان تغیر او زیاده از حیوانات دیگر بوده و شاخ داشت و نگاه کردم در شاخهای او شاخ کوچکی
بر آمد از میان آنها و سه تا از آن شاخهای اولین از بیخ کنده شد و سه چشم داشت مانند چشم آدمی

و دهن داشت و تکلم میکرد مانند آدمی سخنهای بزرگ دیدم آنگاه تختها گذاردند و آن شخصی که
لباس او مانند برف سفید بود و موهای سر او مانند پشم پاکیزه و کرسی او از آتش افشان بود
و پایهای کرسی او از آتش افروخته بود و رود خانهٔ از آتش کشیده میشد و بیرون میامد در حضور
او و هزار هزار خدمتکاران بودند او را و بدیوان نشسته بود و کتابها گشوده بود دیدم تا آن وقت از
قول و تکلم او و سخنهای بزرگ که آن شاخ تکلم نمود دیدم تا آنکه کشته شد آن حیوان و گم شد
جسم او و داده شد از برای سوختن باتش و باقی حیوانات را دور کردانیدند و سلطنت ایشان
و مهلتی در حیوة داده شد بایشان تا زمان و وقتی دیدم در عالم واقعه اینک همراه ابر آسمان
مانند آدمی زادی میاید تا بنزدیک آن شخص رسید در پیش او نزدیک تر بودند و باو داده
شد سلطنت و عزت و پادشاهت همه قومها و امتها و طایفهای لغتهای مختلفه با او اطاعت
کنند و سلطنت آن سلطنت جاویدی که از او نخواهد گذشت و پادشاهی او تبه نشود بعد میفر
ماید ناخوش شد روح من که دانیال در میان قالب من و این واقعه را یکی که دیدم بیکی
از آن ایستادگان سؤال نمودم از برای همه اینها گفت همه اینها از برای تو بگویم همه این
معلوم کرد و بعد میفرماید که این حیوانات بزرگ که دیدی ایشان چهار پادشاه بودند که
در روی زمین سلطنت خواهند کرد و قبول میکنند پادشاهت خاصان علوی و تصرف می
کنند پادشاهت تا عالم عالمها آن وقت خواهش کردم تحقیق کردن از برای حیوان چهارم اینچه
تغیر او بیشتر بود از همه ایشان و سهم او زیاده تر بود و دندانهای او از آهن و ناخنهای او از
برنج و بزرگان را بلعید و خورد کرد و باقی را در زیر پای خود و از برای او بوده ده شاخ و آن

شاخ کوچك که بعد برامد وان سه شاخ کنده شد و بیفتاد نزد او وان شاخ که چشمها داشت
و دهن داشت و تکلم میکرد سخنهای بزرك و نزاکت او زیاده از رفقا بود که دیدم و شاخ
مذکور کرد جنك با خاصان و توانست با ایشان تا انکه بیامد انشخص و دیوان بداد بخاصان
عالی و زمانی رسید پادشاهت را تصرف نمودند خاصان تا اینجا بود سؤال حضرت دانیال
که از جبرئیل پرسید بعد اینست جواب جبرئیل که بحضرت دانیال بیان کرده بعینه همچنان کفت
از حیوان چهارم پادشاه چهارم میباشد در زمین تغیر او بیشتر باشد از همه پادشاهان
و بیاعد همه زمین را و خورد کند او را و ده شاخ از او پادشاهانند که ده پادشاه بر میخیزند
و بعد بر میخیزد عقب ایشان کسیکه تغیرش زیاده باشد از ان سه پادشاه و کلمها بجانب
علوی بکوید بخاصان عالی ناسزا کویند و خیال کند از برای تغیر دادن وعده شریعت و
داده شود در دست او تا یك وعده و دو وعده و نصف وعده حال باید فهمید که مقصود از این
زمان که چند مدت است و عیدان چند مدت است و بعد عیدانین او بلق عیدان معلوم
میشود بدانکه چون قبل از این مذکور شد که تمام ایام چهار پادشاه هزار سال باید طول
بکشد و از ایه کتاب حضرت دانیال و از ایه کتاب حضرت زکریا ثابت شد و راسته و غیره
هم چنین نوشته بودند و این هزار سال را هم تقسیم نمودیم و تقسیم هم شده است در میان این
چهار پادشاه هزار سال باید طول بکشد چنانکه کفته شده سابقا و حال بدانیال نبی
هم معلوم میکند که کم و زیاد ایشان مشخص شود اکرچه خبر انها نمیفهمند که جمیع ایام
چهار پادشاه هزار سال است هیچکس نمیتواند بکوید که عیدان چند سالست و زمن

چند

چند سالست اما چونکه جمیع اوراد و فرد او را هر دو در دست داریم حساب تعیین او اسانست
وان اینست که انچه از کلام حضرت دانیال معلوم میشود زمان کمتر از عیدان خواهد بود جهة
انکه از برای ایام دولت چهارم نوبود عیدان و عیدانین و بلق عیدان و ایام دولت پادشاه چهارم
مدت هفتصد و دو سال طول کشید تا تولد جناب پیغمبر اخر الزمان و اما هنوز منقطع نشد
تا زمان بعثت پیغمبر چندی هم علاوه طول کشید جهت انکه جناب پیغمبر چهل سالکی مبعوث شدند اما
ان سه پادشاه نهصد و پنجاه و چهار سال طول کشید که کلا هزار سال باشد پس معلوم شد که
زمان از بلق عیدان کمتر است بسبب انکه اکر بکوییم از عیدان زیادتر است انجا که عیدانین
بکویند و کفت که عبارت از دو وعده باشد بایست که زمان را بجای عیدانین بکویند و اکر
هم مثل بلق عیدان میبود باید بجای بلق عیدان مذکور کند و اکر بکوییم زمان از عیدانین بیشتر
است نمیشود جهة انکه عیدان و عیدانین و بلق عیدان جمعی هفتصد و سی و پنجسال میشود
عیدان دویست و ده سال در انوقت ذلت مصر از وقتیکه حضرت یعقوب داخل مصر شد تا [illegible]
و از مصر بیرون امدند بشماره و طول کشیدن که عبارت یك عیدان باشد و انجام عیدان
دویست و ده میشود و عیدانین چهار صد و بیست سال و بلق عیدان صد و پنجسال المجموع ان
هفتصد و سی و پنجسال میشود و از اول سلطنت چهارم تا وقتیکه جناب پیغمبر اخر الزمان مبعوث
شدند و هرقل [illegible] قسطنطین که اخرین پادشاه چهارم بود فرستادند و او را تمام کردند هفتصد
و سی و پنجسال است بدون کم و زیاد همین سه پادشاه معلوم است که چه قدر طول کشیدند
اکرچه در سابق کذشت اینکه پادشاه بعد از هفتاد سال پادشاهی بیست پنجاه و چهار سال

پادشاه یونان یکصد و هشتاد سال حبش سیصد و چهار سال میشود تتمه از هزار سال
میماند هفتصد و چهار سال کم که پیغمبر متولد شد چهل سال هم کشید که مبعوث شد
که پادشاه چهارم هفتصد و سی و پنجسال طول کشید تا جناب پیغمبر آخر الزمان اهل مکه را با
طاعت خود در آورد که حرم خود مکه و مدینه میباشد هم چنین که در کتاب یوحنین ورق
صد و دویم نوشته است که در همان سالها ادم فرستاد بر سر هرقل پسر قسطنطین تا تمام
رومیها بدین و آئین خود در آورد و اینجا که میگوید زمان و عیدان و فرد عیدان که شخص
شد دویست و ده سال است معلوم میشود که زمان ربع عیدان که نصف یک عیدان
باشد بلکه هم کمتر واضح تر ازین عنوان بتقریب تحریر بیان نمود و اگر بپرسند که عیدان
زیادتر است باید بگوید عیدان و زمن چرا گفته است زمن و عیدان چرا که زمان را اول
گفته و عیدان را بعد جواب اینست که قواعد کلام توراة اکثر و اغلبش باین نحو است در توراه
که در شمارها کمتر است پیشتر اسم میبرد و بیشتر را بعد مثل اینکه بیست و دو را میگوید که
ثانیم و عشرین و هکذا بیست و سه را میگوید ثالث عشرین و هم چنین هر یک از اینها احاد
و عشرات و مات و الوف هر کدام کمتر اند اول نوشته است بار دیگر اینجا بحثی لازم نماید اگر
قاعده کلام توراة چنین نبود بجهة اینکه تقسیمش چنین میشود دیگر راهی نیست که کسی
نتواند بطور دیگر تقسیم کند باز آمدیم بر سر مطلب کلام حضرت جبرئیل و حضرت دانیال
این بود که حیوان چهارم پادشاه چهارم باشد در زمین از پادشاهان دیگر قوی تر
باشد و ده شاخ که دارد ده پادشاه یکی در پی بهم برسد پادشاه اخرین از ایشان از بیشتر بی

قوی تر باشد و صاحب حیل و تدبیر باشد و ناسزا بگوید یعنی پادشاهی و بزرگی داده
شود بقوم خاص بلند مرتبه شود پادشاهی او پادشاهت عالم باشد و همه سلاطین با او
اطاعت کنند و بشنوند تا اینجا اخرین این سخنها شنیدم من که دانیالم احوالم تغییر یافت و
آشفته احوال شدم و رنگ روی من تغییر یافت و این سخنها را در دل خود نگهداشتم حال این
نبوت دانیال کم علامتی نیست که اینقدر سعی نموده جبرئیل بدانیال اشکار کرده اینها بی
جهتی ندارد که الان دو هزار سال متجاوز است که اینها نوشته شده و ضبط کرده شده که مردم
بخوانند و ضبط کنند و آنچه رای خداوند عالم در انست رفتار کنند و اینکلمات حضرت دانیال
را کسی نمیتواند انکار کند و بگوید اصلی ندارد اینها همه گفته خداوند است که جبرئیل در عالم
رؤیا بحضرت دانیال آشکار کرد و حقیقت باید دقت کرد و فهمید که برضای خداوند عمل نمائیم
و لجاج و تعصب را کنار بگذاریم این علامتها مانند آن علامات صنم بخت النصر است که چهار پا
دشاه کافر هم باید بیایند و همه ایام آن چهار پادشاه هزار سال طول بکشد و بعد از آن چها
رم یک شخصی باید بهم برسد که آن شخص کسیکه همراه ابر از آسمان آمده و در نزد او بزرگی و
سلطنت و پادشاهت تمام زیر آسمان را دارند چنانچه در فصل هفتم کتاب حضرت دانیال نوشته
است حال ازین آیات ظاهر است که آن شخص را که این آیات در شان او جبرئیل و دانیال خبر داده
اند معلوم است که همین پیغمبر برحق بوده و سلطنت او تا ابد الاباد خواهد بود و تمام عالم را
بدین و آئین خود در آورده هم چنانکه میبینیم حال باید معلوم کرد که آن شخص را که همراه ابر از
آسمان آوردند و تمام روی زمین را باو دادند که بوده است حال این طایفه لجوج عنود اعتقاد

ایشان برا اینکه این شخص مسیح بن داود است حال باید فهمید که ایا این نبوت دانیال بشان
مسیح درست میاید یا نه یعنی باید که از غیر بنی اسرائیل باشد هرگاه بمسیح بن داود قرار بدهیم درست
نمیاید بچند جهت اول اینکه این چهار رخ نبوت که دانیال پیغمبر فرموده تماما مانند یکدیگر است
و همه یک مدعاست و در همه انها گفته بعد از چهار پادشاه باید که این علامات ظاهر شود و
چهار پادشاه را هم گفته اند که هزار سال طول میکشد در این صورت که الان چهار پادشاه
تمام شدند حال باید فهمید که بعد از انقضاء مدت چهار پادشاه بلا فاصله که باید بهم
برسد که باعث انهدام ایشان بشود که فرمایش خداوند و اخبار حضرت جبرئیل و حضرت دانیال بجا
برسد همان شخص مطلوب میباشد اگر بگوئیم که هنوز مدت وقت باقیست و منقضی نشده پس
طایفه این چهار پادشاه کجا بیند چونکه باید انشخص معلوم ایشان را منهدم سازد یعنی این طایفه
هارا نابود کند هرگاه بگوئیم که بعد از این خواهد امد معلوم میشود که بعد از انکه ان طایفها
معدوم شدند و رفتند دیگر انشخص چه صورت دارد عدم وجود او مساوی خواهد بود و سهل
است که فرمایش خداوند و جبرئیل و حضرت دانیال جمیعا دروغ خواهد بود و الحاصل باید که ان
شخص که همراه ابر از اسمان امد از نسل چهار پادشاه باشد باین جهت بمسیح بن داود هم درست
نمیاید و دیگر این علامتها که حضرت دانیال فرموده و انبیاء دیگر هم نشان داده اند هیچ یکی گفته
اند که باید شریعت تازه بهم برسد اگر بمسیح قرار بدهیم نمیشود اولا انکه مسیح را هیچکس نگفته
است که شریعت تازه داشته باشد مگر انکه امیدوارند که انهم مروج همین توراة و دین حضرت
موسی خواهد بود هر چند که ان خبر که انبیاء از برای مسیح گفته اند با همان صفت و نشان امد

و رفت و انشخص مذکور حضرت عیسی بن مریم بود که پیش از خراب شدن بیت المقدس ثانی
اتفاق افتاد و دیگر چه طور میتوان این علامات را بطایفه بنی اسرائیل قرار بدهیم و در حقیقت
این بزرگی و علاماتیکه از برای طایفه بنی اسرائیل از برای هیچ طایفه نشده اما صیفکه تمام شد
و رفت و این علامتهای تازه است هرگاه این علامتها از برای طایفه بنی اسرائیل میبود
حضرت دانیال پیغمبر میبایست خوشحال شود و شادی بکند و این شخص معلوم است که جز
غیر از بنی اسرائیل بود حضرت دانیال نه بود که برهم خورده شد احوالم و در اخر ایه میگوید که تغییر یافت
احوالم و اشفته شدم و رنگ روی من تغییر یافت چونکه بنی این علامتها را دید احوالش برهم خورد
و استغاثه بدرگاه خداوند کرد تا خداوند عالم او را از اسرار بعد خبر دادم چنانکه من بعد هم باید
انحضرت در عالم رؤیا یا از خواب دید اینست که میفرماید خداوند بدانیال در فصل هشتم در ایه اول

בשנת שלוש למלכות בלשאצר המלך חזון
بشنت شالش لملخوت بلشصر هملخ حازون
נראה אלי אני דניאל אלי בתחלה ואראה
نرااه الي اني دانيل الي بتحلاه واراه
בחזון ויהי בראתי ואני בשושן הבירה
بحازون ويهي برئتي واني بشوشن هبيراه
אשר בעילם המדינה ואראה בחזון ואני
اشر بعيلام هديناه واراه بحازون واني

این خواب ... حضرت دانیال ... بیعم

הייתי על אובל אולי
هايتني علي اوبل اولاي

يعني در سال سيم دولت بلشصر در عالم واقعه ديدم كه بر كنار نهري
ايستاده بودم و ديدم قوچي در كنار نهر ايستاده و دو شاخ بزرگ دارد يكي از ديگري بزرگ تر
ديدم ان قوچ را كه شاخ ميزند بسمت دريا و از طرف جنوب و شمال هيچ حيواني در نزد او نمي‌ايستد
شود و هر كاري كه خواست كرد و من در تفكر و تعجب بودم كه ناگاه ديدم بزي از سمت مغرب آمد
چنانچه پايهاي ان بز بزمين نميرسيد و شاخي در ميان هر دو چشم ان بود ان بز امد تا بان قوچ رسيد
و بر ان قوچ حمله ور شد و بر ان قوچ را بزد و بشكست و خورد كرد و ان بز بزرگ شد بسيار و خود
بخود شاخ او شكست بعد از ان چهار شاخ ديگر از ان بز بيرون آمد بچهار طرف اسمان نظر كرد
و از يكي از ان شاخها شاخ كوچكي روئيده شد و بزرگ شد و بسمت جنوب و بسمت شمال
و بسمت مغرب و بسمت مشرق چنان بزرگ شد تا اسمان و ستارها را بينداخت بر زمين و
پامال كرد ايشان را و بزرگ شد و قوي شد و از او دور شد و هر كاري كه كرد پيش برد باز گفت
شنيدم كه ملكي از ملك ديگر پرسيد كه اين نبوت تا بكي ميكشد و كار اين تا بكي دارد ان ملك جواب
گفت كه بعد از دو هزار سال و سيصد سال پاكي در عالم پيدا شود باز حضرت دانيال فرمود
كه اين علامتها را كه ديدم خواستم كه بدانم پس ديدم شكل مردي در برابر من ايستاده است
و شنيدم كه اواز او ميامد و ميگفت اي جبرئيل بفهمان اين مرد را بعد جبرئيل آمد پيش
من و من افتادم بر روي خود گفت بمن اي دانيال بدان كه اين علامات و اين نبوت بجهت
بعد از من است و بعد اشكار خواهد شد در ان وقت كه جبرئيل اين سخن را بمن گفت من مدهوش

شدم

شدم و بر روي زمين افتادم برسيد بمن و مرا بازو دردا و بلند كرد از زمين و مرا بازداشت
و بر جاي خود ايستادم و گفت بمن كه دانيال من امده ام بتو معلوم كردانم هرچه خواهد شد
بعد از غضب خدا ظاهر خواهد شد ان قوچ را كه ديدي صاحب دو شاخ بود ايشان پاد
شاهان مجوس اند و ان بز را كه ديدي پادشاه يونان است و ان شاخ بزرگي كه در ميان
دو چشمان او بود او پادشاه اول از ايشان است و ان شاخ كه شكست و چهار شاخ ديگر بجاي
او بر امد ان چهار پادشاه ديگر كه بعد بر ميخيزد از ان قوم و بعد از ايشان بهم برسد پادشاهي
كه شيخي و پر حيله باشد و معجزها را بنه كند و هر كاري كه بكند پيش برد اين مقدمه است كه
در سابق مذكور شد راست است و تو اين نبوت را واگذار از براي روزگاران بسيار
غرض اينست كه واگذار يعني تا وقتي ظاهر شود اين نبوت هم مانند نبوت مرد صنم و
مانند چهار حيوان است تا حال اين مقدمه را بدانيال بخبر نمودند بچند قسم معلوم
كه بايد اينها واقع بشود چنانچه مذكور شد و مكرر ميفرمايد كه دلالت بر وقوع يافتن
اين واقعات و در انجام اين سه پادشاه را نشان ميدهد چونكه بخت النصر گذشته بود
جبرئيل سه پادشاه بعد او را نشان داده بحضرت دانيال لهذا گفته جبرئيل كه ان قوچ
دو شاخ كه ديدي ان پادشاه مجوس است كه كورش و دارا باوش باشد كه پادشاهي
ايشان از بخت النصر بايشان تفويض شد بعد گفت ان بزي را كه ديدي ان پادشاه
يونان است كه اسكندر رومي باشد و ان شاخ بزرگ كه در ميان دو چشم ان بود
ان پادشاه اول ايشان كه اسكندر باشد و ديگر گفت كه ديدي كه ان ... شاخ

شکست و چهار شاخ دیگر بیرون امد باز غرضش چهار پادشاهی است که بعد از اسکندر
سلطنت را پیش بردند تا وقتیکه پادشاه چهارم بهم رسد واینکه گفته بعد از چهار پادشاه
پادشاه حیله وری بهم رسد این اول پادشاه چهارم است واین باید این قدر طول
بکشد سلطنت او تا انکه مقام مقدس مصفا شود چنانچه بنی گفته ملکی از ملک دیگر
سوال کرد که این پادشاه یعنی تا بکی طول میکشد دیگری جواب داد که دو هزار سال
وسیصد روز بگذرد مقام مقدس مصفا میشود یعنی ما سبق بدنیا میاید و حال این
لفظ دو هزار وسیصد روز را علماء یهود هر یک بطوری ترجمه کرده اند یکی گفته همان
دو هزار وسیصد ماه است و دیگری گفته دو هزار وسیصد روز است و در همان زمان
ها گذشته است هر یکی بتعبیری ترجمه ومعنی کرده اند که همان زمانها گذشته و اینجا
جبرئیل گفته که بعد از غضب خدا مقدس مصفا شود و در زمان چهار پادشاه همه
گمراه بودند خود ایشان خشم و غضب خداوند بودند و وقتیکه چهار پادشاه هم مرتد
شدند انوقت باید مقام مقدس مصفا شود حال باید فهمید که این چهار پادشاه کی
تمام شدند و مقام مقدس کی مصفا شد حال از اول چهار پادشاه تا اخر ایشان هزار
سال گفته اند که در وقت تولد جناب پیغمبر اخر الزمان هزار سال ایشان تمام شده
بود بدون کم و زیاد چنانچه سابقا ذکر شد و حسابش معلوم شد و انچه از چهار پاد
شاه باقی مانده بودند همگی بدست انجناب و اصحاب کبارش از گمراهی برگشتند
و براه حق امدند و خدا شناسی در میان ایشان بهم رسید پس معلوم شد که مقام

مقدس

مقدس مصفا شدن در زمان پیغمبر اخر الزمان است و در خصوص دو هزار و سیصد هم باین قسم
درست است و هیچ اختلافی ندارد جهة اینکه از ان وقتیکه خدا وند عالم در جواب حضرت ابراهیم
فرمود که بگیر چهار مرغ را و بکوب شراییان را نگاه بدار تا اخر ان حکایت تا ولادت جناب پیغمبر
اخر الزمان دو هزار و سیصد روز که عبارت از هر روزی سالیست چنانکه در کتاب توحیین
مذکور است بدلیل اینکه در انوقت که خداوند بحضرت ابراهیم خلیل فرمود در سال دو هزار
و بیست و هفت از خلقت حضرت ادم این گذارش واقع شده چنانکه از ایات توراة معلوم است
و تولد جناب پیغمبر اخر الزمان در سال چهار هزار و سیصد و بیست و هفت از خلقت ادم بوده
اینهم معلوم است پس ما بین ایشان دو هزار و سیصد سال میشود اگر بپرسند که چرا
این حساب را که تاریخ درخواست کردن حضرت ابراهیم از خداوند مرده زنده کردن را خواست
فرمود خداوند بگیر چهار مرغ را و بکوب و در هم ممزوج کن و در سر چهار کوه بگذار تا بر تو معلوم
شود حضرت ابراهیم چنان کرد تا او را معلوم شود دلیل این چه چیز است جواب اینست که حضرت
در توراة حضرت موسی در سفر تکوین در فصل پانزدهم در ایه اول میفرماید خداوند تبارک
وتعالی بحضرت ابراهیم خلیل در باب طلب فرزند که با نحضرت کرامت فرماید بعد از ان سخنان

אַחַר הַדְּבָרִים הָאֵלֶּה הָיָה דְבַר יְהוָה אֶל
أَحَرْ هَدْبارِيم هاالِه هاياه دِبَرْ ادوناي ال
אַבְרָם בַּמַּחֲזֶה לֵאמֹר אַל תִּירָא אַבְרָם
ابرام بمحزه لئمور ال تيراء ابرام

אנכי מגן לך שכרך הרבה מאד: ויאמר
انوچی ماگن لاخ سخارخا هربه مئد ویومر
אברם אדני יהוה מה תתן לי ואנכי
ابرام ادونای الوهیم مه تیتن لی وانوچی
הולך ערירי ובן משק ביתי הוא דמשק
هولخ عریری وبن مشق بیتی هو دمشق
אליעזר: ויאמר אברם הן לי לא
الیعزر ویومر ابرام هن لی لو
נתתה זרע והנה בן ביתי יורש אתי
ناتتاه زرع وهنه بن بیتی یورش اتی

یعنی بعد از ان واقعات کلام خداوند در رویا با براهیم رسید وگفت ای ابراهیم مترس
که من بجهت تو سپرم واجر تورا بسیار عظیم کنم عرض کرد حضرت ابراهیم خداوندا چه می
بدهی بمن بعد از اینکه بی اولاد از دنیا میروم وکارگذار این خانه ام این عربی دمشقیست
ودیگر ابراهیم گفت اینک بمن ذریه ندادی واینک خانه زاد وارث من عربی دمشق
است پس اینک کلام خداوند باو امده وگفت این وارث نمیشود تورا مگر کسیکه از صلب
تو زاینده شود واورا برد از چادر بیرون وفرمود باو که ببین اسمان را وبشمار
ستارگان را اگر میتوانی شماری باز فرمود که چنان باشد نسل تو در رویه مثل

ستارگان اسمان که بشماره در نیایند. انوقت حضرت ابراهیم یقین کرد برحمت الهی که در
حق او شده وخواهد شد بعد فرمود بحضرت ابراهیم که سبب اوردن تورا باین زمین
جهاتش اینست که همه این زمینها را بتو منتقل خواهم کرد عرض کرد که بارخدایا چه طور
بدانم که بمن منتقل خواهد شد فرمود خداوند که بستان گوساله سه ساله و بز سه
ساله وقوچ سه ساله وکبوتر بچه وقمری بچه راهمه را پاره پاره کن بگذار پیش یک
دیگر بجز طیور راهیچ پاره مکن وهم چنین کرد بعد لاش خوری امد برروی پارهای
لاشه بعد حضرت ابراهیم مانع شد لاش خور را از خوردن انها وقت غروب افتاب
بود که حضرت ابراهیم مدهوش شد تاریکی وسهم بزرگی براو مستولی شد بعد
خداوند عالم فرمود که بدان که ذریه تو بغربت خواهند رفت بزمینیکه مال ایشان نیست
وچهار صد سال زحمت خواهند کشید وبعد نجات خواهند یافت با اموال بسیار بیرون
خواهند امد وتو از دنیا رحلت خواهی نمود اما ایشان نسل چهارم خواهند بود اینجا بیایند
چونکه ان اشخاص که در اینجا هستند هنوز پیمانه ایشان پر نشده وبعد از غروب افتاب یکشعله
اتشی مانند تنور بعمل رسید وان پارهها را سوزانید بعد خداوند عالم میفرماید که عهد
بستم دران روز که این زمینها را از رود خانه فرات بنسل او دادم واسامی صاحبانش را
بیان نمود بعد از ان بلافاصله نوشته که ساره زن حضرت ابراهیم نمیزائید وکنیزی داشت
مصریه که هاجر نام داشت وساره با براهیم گفت که من مایوس هستم از زائیدن پس تو با
کنیزک در ای شاید اولادی برای تو باشد ومن هم اباد ان خواهم شد پس ابراهیم شنید حرف

ساره برا و قبول کرد سخن او را و با هاجر در امد و هاجر حامله شد و بی اعتنائی بساره مینمود پس
حضرت ساره بشکوه امد بحضرت ابراهیم کرد بعد ساره گفت بحضرت ابراهیم بیرون کن این کنیزك
ما و پسر او را که میراث نگیرد پسر او این سخن در نظر حضرت ابراهیم ناخوش امد بسبب فرزند
خود و فرمود خدا با براهیم که بد بیاید بنظر تو انچه گفت ساره درباره هاجر و کودك تو بشنو
سخن ساره را که فرزند ترا بر قوم بزرك قرار خواهم داد پس حضرت ابراهیم بزرگی حضرت
اسماعیل را دانسته بود او را در اول این سخن بسیار بد آمد و انچه در این مقام درباره اسماعیل
وعده شده بعمل خواهد آمد چون حضرت ابراهیم از جانب رب رحیم مامور به بیرون کردن
هاجر شد سفره نانی و ظرف ابی از برای هاجر و اسماعیل مهیا ساخته ایشان را روانه بیا
بان بئر شبع نمود چون اب ایشان تمام شد حضرت اسماعیل را در زیر درختی گذاشته خود
روانه شد و از ان حضرت کناره گرفت بگوشه رفته مشغول گریه و زاری شد و جهت کناره
گرفتن ان این بود که هاجر نتوانست فرزند خود را باین حالت به بیند در این حال فرشته هاجر را
ندا در داد که مشوش مباش خداوند شنید اواز ترا و انچه درخواست کردی و هاجر خواست که
برخیزد و او را بگیرد نتوانست و نمودار گردانید بهاجر چاه ابی را و هاجر اب را برداشته اورد
و بحضرت اسماعیل خورانید و برورد خداوند نگهدار ایشان و سکنی گرفت در بیابان در کوه بلان
چنانچه سابقا در اول این کتاب ذکر شد حال اگر انصاف باشد به بینند که حکایت چهار مرغ
و غیره را با براهیم نمود همان قسم هم مثل ان به بخت النصر نمود در خواب و بواسطه حضرت دانیال
و باز بهمان قسم بدانیال در خواب ثانی نمودار گردانید و انچه بحضرت ابراهیم روی داده مانند

ان بدانیال هم روی داده و هیچ تفاوتی هم نداشت چنانچه حضرت ابراهیم تریج و بز و گوساله و کبوتر
و قمری دید اما بحسب ظاهر پنج چیز بود اما بحسب حقیقت همان چهار چیز بود جهة انکه سه چیز ان
و یکی قسم پرنده بود چونکه نوشته است که ان مرغ را پاره پاره نکرد بجهت انکه خداوند نفر
موده بغیر از دو پرنده مرغ دیگری را هم بگیرد حال انکه قاعده توراة اینستکه مرغ پرنده ها
در انداز اسم خودشان مذکور میسازد اما در لجامع سه پور عرف هم خطاب میفرماید مانند
اینکه در توراة در سفر لویان در فصل هفتم نوشته کل سپه پور یعنی همه مرغهای پرنده
بال دار و هکذا و در این خصوص منکر نیست با در خواب بخت النصر سه فلز بود سفال و اهن
را حکم یکی کرد چنانکه مذکور شد و در خواب حضرت دانیال هم مکرر همین چهار چیز را مشخص
میکند اما انه بمثل تعبیر داده اند همان چهار پادشاه را مثل خواب فرعون که دو طریق خواب دیده بود
و یوسف گفت خواب فرعون را که یکی است و خود یوسف هم دو طریق خواب دیده بود اما تاثیر یکی
بود و در خواب هم چهار حیوان بدانیال نمودار شد با این هیچ فرقی ندارد جهت انکه پادشاه حیوانات
کا و است از حلال گوشت و پادشاه درندگان شیر است معلوم است که در میان فلزات هم طلا است
از باقی فلزات بمنزله سلطان است و ان چهار حیوان که بحضرت ابراهیم نمود یکی گاو بود که بجای
طلا است که در خواب بخت النصر بود و بحضرت دانیال هم شیر نمودار شد و دیگر پادشاه دویم و سیم را
بحضرت ابراهیم بز و قوچ نمودند که هر دو سر بحث و جنگی هستند اما پست تر از اولی هستند بجای نحاس
النحاس مس و نقره نمودند این دو چیز باعث جنك و دعوای دنیا میباشد چنانکه در اینجا نوشته است
اما از طلا پست تر اند و دانیال را خرس و پلنك نمودند که انها هم جنگی و سر بحث تر از حیوانات دیگر اند

و دیگر پادشاه چهارم را بحضرت ابراهیم کبوتر و قمری بچه نمودند که بحسب ظاهر دو چیز باشند
و پست ترین مرغها هستند اما کبوتر بچه از قمری ضعیف تراست و بحسب حقیقت یکی محسوب کرد
و این جا در خواب بخت النصر آهن و سفال نمود که در قرب آهن و سفال قیمت کمتر دارند و سفال هم
دیگر از آهن پست تراست و در خواب حضرت دانیال الحیوانی نمودار کردند که اسم او را ببر داما
در خواب ثانی حضرت دانیال واضح تر از همه نمود چونکه آخر سلطنت بخت النصر بوده و دفعه
اول چهار پادشاه را دیده بود اینجا سه پادشاه را دیگر یاد نمودند بطوریکه بحضرت ابراهیم
قوچ و بز را هم چنان که در سابق ذکر شد بحضرت ابراهیم نمرود غروب شد و سهم و تاریکی
باو مستولی شد بحدیکه حضرت ابراهیم بیهوش شد انجام حضرت دانیال مدهوش و مشوش
شد و دیگر حضرت ابراهیم نمرود که تنور آتشی بهم رسید و پارهای حیوانات را سوزانید
و در خواب بخت النصر هم میگوید که صنم خورد شد و تمام شد مانند کود خرمن تابستان و در
خواب دانیال هم نوشته که تسلیم شدنش باتش سوزان و نکوبیدنم مقهوریش تمام شدن
همه ان پادشاهان سه کانه و دیگر بحضرت ابراهیم نمود اول ستارهای اسمان را به سبب
بعد نمود آفتاب میخواهد غروب کند معلوم میشود که با ابتدای روز بود بجهة ستارها
دیدن شب شد و باز روز شد همان ساعت و باز وقت غروب شد یا اینکه ابتدای
ان شب بوده و فعتار وز شده بجهت کرفتن ان سه حیوان مذکور و بعد آفتاب غروب
کرد و هنوز غروب نکرده تاریک شد و ظلمت کرفته بحدیکه حضرت ابراهیم بیهوش
شد بعد از ان آفتاب غروب کرد باز همین قدر معلوم است که قبل از آفتاب غروب

کردن

کردن از روز چندان شکل شد و یکدفعه شکل روز شد اما بحقیقت نه شب بود و نه
روز هم چنانکه معلوم میشود شکل ان شب مثل بین غروبین بوده و شکل ان روز مثل بین
طلوعین بوده چونکه پایه خلقت عالم در انو در برهم خورده و کل علما و مفسرین هم متفق اند
بان ایه که در کتاب حضرت شعیا است و در فصل چهل و ششم نوشته دلیل اورده اند که
ستاره مشتری طالع حضرت ابراهیم بوده در ان روز در سمت مغرب بوده از روز ما از سمت
مغرب ستاره اورا اورده بجانب مشرق قرار داده است و سبب اولاد بهم رسانیدن
حضرت ابراهیم نیز همان شد حاصل کلام روز و شب از وما از برای ابراهیم شد و خلق
باین روزها و شبها ندارد حق اینکه اهل مسلمین هم این حکایت را قایلند اما میگویند
که معاد را براو معلوم کرد باز هم ممد حرف ما میشود غرض از ان تاریخ یک غروب و یک
طلوعی مشخص میشود و انجام جبرئیل بدانیال خبر میدهد مکرر در خصوص صبح شدن
و شام شدن میگوید پس ثابت شد که این روز و شام منظور بان شام و صبحیست که از
برای حضرت ابراهیم واقع شد و انجام جبرئیل نمود برمز که از مقام مقدس مصفا تا انتها
و صبح یا بعکس دو هزار و سیصد مقدس مصفا میشود اگرچه سابقا مذکور شد که بحضرت
ابراهیم کدام سال بود باز در اینجا مکرر میشود اینست که در ان روز که این حکایت از برای
حضرت ابراهیم واقع شد از توریة معلوم میشود که در سال دو هزار و بیست و هفت از
خلقت ادم بوده و تولد جناب پیغمبر اخر الزمان چهار هزار و سیصد و بیست و هفت سال
از خلقت ادم بوده که ما بین ایشان میشود دو هزار و سیصد سال بوده بدون کم و زیاد

واگر گفته شود که این تاریخ را در زمان حکایت حضرت ابراهیم و آن چهار حیوان چرا
گذاشته اند جواب اینستکه که در آنوقت خداوند عالم وعده اولاد بحضرت ابراهیم داده بود
و بعد حضرت اسماعیل را باو کرامت فرموده و این پیغمبر از اولاد اسماعیل بوده البته تا
که تاریخ از آن روز بگذارند که حق بمرکز قرار بگیرد معجزی از این بالاتر نیست و نمیشود
که هزار و پانصد سال پیشتر حضرت دانیال خبر بدهد و در همان وقت معین هم اخبار انبیا
واقع بشود بلا اختلاف زیرا که خیریت از این بیشتر نیست و نمیباشد هر کس انکار چنین علا
متی را بکند و خود را بر تعصب و لجاج اندازد پس معلوم است که هر که انکار فرموده خدا را
بکند ذلت دنیا و عذاب آخرت از برای او مهیاست که خسر الدنیا والاخره خواهند بود
انشاء الله خداوند همه ما ها را براه حق دلالت کند اگر قابل هدایت باشیم الغرض
در اینجا بنحو صریح گفته که در آخر مقام مقدس مصفا میشود چنانچه سابقا ذکر شد
باین معنی دیگر آنکه در معنی چهار حیوان در خواب دانیال پیغمبر دید بلا فاصله
ظاهر خواهد شد دلیلهای جمیع انبیا که در سابق ذکر شد و در انجام دانیال فرموده
در ایام همین چهار پادشاه خدای آسمان پادشاهی را بر میانگیزاند که بعالم پادشاهی همین
تباه نشود تا قیام قیامت حال هرگاه این پادشاه را از طایفه بنی اسرائیل بدانیم باید در
این بین دو هزار سال کسی از بنی اسرائیل بهم رسیده باشد تا حرف بدیگری نرود و
الآن از بنی اسرائیل هم کسی بهم نرسیده و الان مدت مدیدیست که از وعده هم گذ
شته پس لازم است که العیاذ بالله حضرت دانیال پیغمبر را کاذب بدانیم و اینهم که کفر است

هرگاه

و هرگاه بقول علماء یهود بگوئیم بعد از این هم پیغمبری خواهد آمد این هم صحیح نیست یکی
اینکه هیچیک از این چهار پادشاه اثری از ایشان باقی نیست و اینجا فرموده که در ایام
آن چهار پادشاه همه علما متفق اند و قایلند که ایام چهار پادشاه از اول تا آخر
باید هزار سال طول بکشد و دلیل از قول انبیا آورده اند که بحث آن در ابتدای این
چهار پادشاه بوده و حالا بعد از آن هزار سال گذشته و هزار و دویست دیگر هم زیاده از
آن گذشته با این درد ها چه خواهیم کرد اگر بگوئیم که مراد از این چهار پادشاه قوم بت
پرست منظور است بلی اینهم در وقتی میشود که بگویند باسمه مجوس و یونان و
رومی هنوز باشند چونکه این چهار پادشاه را مخصوصه اسم برده است پس ما چه
بدانیم که جناب پیغمبر آخر الزمان با این طایفه ها جنگ و نزاع کرده و همه را منهدم ساخته
بحدیکه اسم ایشان باقی نمانده مگر آنکه همه را منکوب ساخته و زیاده از ایشان را بدین
و آئین خود در آورده بهمان نحویکه حضرت دانیال فرموده همانند گرد خرمن تابستان ایشان
را باد ببرد و در هیچ جا یافت نشود و آن سنگ هم که زده شده بآن صنم خود سنگ کوه بزرگی
شده و همه زمین را پر کرد بهمین طریق وحی کرده ذکر کرده که نابود میکند مجموع را و خود
بود میشود باری وقتیکه انصاف داشته باشیم میبینیم که همه این حکایات در شان همین
پیغمبر است که از مشرق تا مغرب عالم همه ملل در دین و آئین او آمده اند و باز هم میایند
روز بروز زیادتر میشود و این مقدمه را به بنی اسرائیل عنوان قرار داد بجهت این جهت
که ما ذکر شد از اینها همه گذشته از برای طایفه بنی اسرائیل حد و سامانی قرار داده اند

از جانب خداوند بجبرئيل و از جبرئيل بدانيال نبي كه در رؤيا رسيده ان قوم تو ختم شود ومهر شود
ديكر چكونه ميتوانند اين هرس هاي بيجارا بكنند بعد از اينكه از طايفه بني اسرائيل هم چنين نبي
كسي بهم برسد كه صنمها را خورد كند وچهار پادشاه اثار ايشان را تمام كند ومنهدم كند وخود
هم تمام روي زمين را بدين وايين خود دعوت كند واحكام توراة را كه ثابت نموديم وخودتان هم اقرا
داريد كه اختصاص دارد به بني اسرائيل وليش ودوام مراح بدهد بعبارة كردها اينكه ممكن عقلي
ونقلي نيست چنانچه سابقاً مذكور شد كه بايد ان شخص پيغمبر يكي از غير بني اسرائيل بهم برسد
معلوم وظاهر وبين است والا انجا نرسيد اشتباه كني وانبياء دروغ كو ميشوند واين هم
كه معلوم شود اينجا حضرت دانيال چندين زحمتها كشيده تا انكه جبرئيل با وخبر داده هركاه بجهة بني
اسرائيل صبر بايد دانيال شادان وخندان بشود از اين خواب خود چرا كه خبر خوب ميداد
هركاه بكوئيم اين رؤيا و واقعه بعد از اين روي خواهد داد ودخلي باين پيغمبر ندارد ما كه
ميبينيم در اول ايه كفته در خواب جبرئيل كه امد وكفت اي دانيال امده ام تو معلوم كنم
از براي روزهاي بعد وديكر پيغمبر از همين خبر نقل بكو خبر نيامد پس معلوم وثابت
است كه اين پيغمبر را كه خبر ميدهد كه خواهد امد واز غير بني اسرائيل هم خواهد بود بدلايل
چندي كه سابقاً مذكور شد وديكر انكه حضرت دانيال ميفرمايد در فصل نهم كتاب خود
كه روزه كرفتم وپلاس پوشيدم وبرخاك نشستم تا برمن معلوم شود كه عاقبت بني
اسرائيل بكجا ميرسد ووقتيكه نماز من تمام شد طرف عصر بود كه جبرئيل نازل شد وخبر از
هفتاد هفته را اورد كه قبل از اين مذكور شد وديكري در فصل دهم ميفرمايد كه من مدت

سه هفته

سه هفته باز مصيبت كرفتم ونان وكوشت نخوردم تا سه هفته تمام شد بعد از سه هفته
باز كدام نبي نوشته امد كه چه وقت بود وچند نفر هم همراه نبي بودند كه جبرئيل نازل شد
وبا نبي كفت كه امده ام براي انكه بتو بكويم انچه را واقع ميشود بر قوم تو در اخر ايام ها كه
ديكر پيغمبري صاحب نبوتي خواهد امد از براي روزها حال انچه بعد از همه اين خبرها
كذشته بني اين همه استغاثه كند وتضرع كند واين خوابها را ببيند كه در هفتاد هفته
وعده زمان وقتي بودن توراة بني اسرائيل را كفته است وتمام كرده وبكر از براي بني
اسرائيل چيزي باقي نيست وبعد هم كفته كه پيغمبري ديكر خواهد امد از غير بني اسرائيل بني
اينها دست وپا كرده اند كه بلكه توجيهي بكنند كه حق را بپوشانند از راه عناد ولجاجي كه
دارند اما نميتوان كرد اين خبرها به هيچ يك از پيغمبران بني اسرائيل نميتوان قرار داد ونه مسيح
بن داود هم نميتوان قرار داد بسبب اينكه انچه را از خبر مسيح انبياء كفته اند در هيچ
جا مسيح را كسي درست رويا با نبي خبر نداده اما وقتيكه ميباحاش قرار بدهيم عجبي دارد
نميايد چونكه از طايفه بني اسرائيل نبي ورؤيا ختم شده ومهر شده بنابراين بايد از
غير بني اسرائيل اين نبوت باشد تا همه انبياء قولشان درست امده باشد باز هم ايات
با انبياء خبر داده خداوند از انجمله حضرت شعياي پيغمبر در فصل چهل ودويم ونجاه وديكر كتاب
خود نيز خبر ميدهد خداوند بحضرت شعيا از امور ابنده كه بكو بقوم وايشانرا اگاه كن

הַקְשִׁיבוּ אֵלַי עַמִּי וּלְאוּמִּי אֵלַי הַאֲזִינוּ כִּי
هقشيبو الي عمي ولئومي الي هئزينو كي

תורה מאתי תצא ומשפטי לאור עמים
توراه مائتي تيصا ومشپاطي لئور عميم

ארגיע קרוב צדקי יצא ישעי וזרעי
ارگيع قاروب صدقي يا صاء يشعي وزروعي

עמים ישפטו אלי איים יקוו ואל זרעי
عميم يشپاطو الي اييم يقوو وال زروعي

ייחלון
يحالون

يعني انقوم من بر من مسموع شويد راي امت من بمن گوش دهيد
كه شريعت از نزد من بيرون خواهد امد واحكام از براي نور امتها
قرار خواهم داد معلوم است كه قومها غير از بني اسرائيل اند واحكام از نزد من بيرون خواهد
امد معلوم است كه غير از احكام توراة است معلوم ميشود كه بايد پيغمبري غير از بني اسرائيل
مبعوث شود واحكام غير از احكام توراة بياورد وديگر در كتاب حبقوق در فصل سيم ميفرمايد
كه خداوند از تيما بيايد وقدوسي در كوه پاران هينه باشد اينهم بجا رسيده معلوم
است كه پيغمبر اخر الزمان از اولاد حضرت اسماعيل است ودر كوه پاران مكان او بوده است
كه مكه باشد هم مكان پيغمبر بوده كوه پاران وهم مكان حضرت اسماعيل بوده است وديگر
انكه باز در فصل دوم ابه سيم كتاب حضرت حبقوق است كه ميفرمايد خداوند تبارك

כי עוד חזון למועד ויפח לקץ ולא יכזב
كي عود حازون لموعد ويافيح لقص ولو يخزب

ابعر

אם יתמהמה חכה לו כי בא יבא לא יאחר
ايم يتمهمه حكه لو كي بوء يابوء لو ياحر

يعني بعد از ان پيغمبري بوعده ديگر هم ميرسد ودفعه روز قيامت را خبر ميدهد وديرتر
نخواهد گفت بشنويد از او اينهم معلوم است كه اين پيغمبر قران را اورده وخبر از قيامت هم
داده چونكه خداوند ميفرمايد خبر از قيامت بدهد در اين ابه معلوم است چنانكه انبياء سابق
هيچيك خبر از قيامت ندادند وكسي هم خبر از حشر ونشر قيامت ندانست اينست كه خدا
وند ميفرمايد كه اين پيغمبريكه بوعده خبر داده ام خبر از قيامت وحشر ونشر خواهد داد چنان
كه داد وباز حضرت شعيا در فصل چهل وپنجم كتاب خود خبر داده همه بجا امده بدليل اينكه
ركوع وسجود قاعده نبود در هيچ مذهب وملت مگر در طريقه نماز امت پيغمبر اخر الزمان در
همين فصل كتاب حضرت شعيا خبر ميدهد وديگر حضرت شعيا فرموده در فصل بيست و هشتم
كه خداوند ميفرمايد ان پيغمبريكه بوعده خواهد امد از جانب خداوند احكام خواهد اورد
وكلام خداوند در دهن او خواهد بود وفرمان بالاي فرمان وخط بالاي خط وزبان
ديگر وبلفظ فصيح با قوم سخن گويد چنانچه در سابق مذكور نموديم معلوم است كه اين
الفاظ ديگر است وبايد از غير بني اسرائيل باشد واز فرمان تازه وشريعت بي اندازه با
باايشان سخن گويد اينهم كه شده چون لفظ عبري با عربي تفاوت دارد وزبان بني اسرائيل
بازبان بني اسماعيل تفاوت دارد وديگر وحي كردن هم كه ذكر شده معلوم شد كه هيچ
چيزي باقي نمانده ودر اول فرموده كه از اينجا معنان اين علامتها ظاهر شود غرض پيغمبرها

بوده معلوم است که این پیغمبر بحق ظاهر است و بعد در حرف میم گفته محمد حامله باشد یعنی تا
نسخ کل ادیان بوده باشد و در حرف نون گفته نفر که حتا یعنی مردم را از تاریکی کفر بروشنائی
اسلام هدایت کند اینهم که کرده شده چنانچه مشهور است که در خانه کعبه سیصد بت
گذاشته بودند همه را این پیغمبر شکست و خلق را از بت پرستی ممانعت کرده و براه راست دلالت
و هدایت کرده و همه را بدین و آئین خود در آورده حتی پادشاهان عظیم الشان مثل نجاشی و قیصر
روم و هرقل وغیره فی الواقع شوخی نیست چنین کاری و چنین عملی عمل نبوت است خلق را از
راه کج براه راست دعوت کردن و هدایت نمودن با وجودیکه آبا و اجداد ایشان را منع کردن از
دین آبا و اجداد و خواندن بسوی این دین در قوه کسی نیست مگر بامداد حضرت باریتعالی دیگر
هیچ نمیتوان گفت نظر کن در آن وقت هیچ طایفه از عرب پست تر نبودند وقتیکه آنجناب برسالت
مبعوث شدند با چند گروه نزاع کردند و همیشه فتح کردند و بر همه غالب شدند با این قلیل
لشکر البته چنین عملی از جانب خداوند است و در اوایل سلاح هم چندان نداشتند مگر آنکه شد
بر اتجناب ایشان الله اکبر الله اکبر بوده خداوند را ببزرگی یاد میکردند و مدد از او میجوا
و خود را میبردند بهر چه قدر لشکر بود و بر همه غالب میشدند و جمیع بت پرستان را منکوب و
مغلوب ساختند و بتها را شکستند و بتخانه ها را خراب کردند و جمیع خلق را بسوی خداوند
تبارک و تعالی خواندند و بت پرستی را از میان خلق عالم بر انداختند این چیزی نیست که پوشیده
و پنهان باشد تماما ظاهر و هویدا است که جمیع خلق گمراه بودند و هیچکس در روی زمین خدا
شناس نبود مگر قلیلی از طایفه بنی اسرائیل که ایشهم در وقتیکه در مشقت میافتادند خدا را

یاد میاوردند

یاد میاوردند اما وقتیکه در رفاهیت و راحت بودند خدا را فراموش میکردند از زمان خلقت آدم تا
زمان پیغمبر آخر الزمان جمیع انبیاء که آمدند حتی حضرت موسی این همه زحمت و مشقت برخود راه ندادند
که خلق را بسوی خداوند بخوانند هم چنانکه این پیغمبر زحمت کشید و خلق عالم را بسوی خداوند خواند
و هریک در جواب آن بزرگوار چه سخنهای ناشایسته گفتند و چه صدمها با نحضرت زدند و
باز این پیغمبر خدا با ایشان در کمال رافت و مهربانی در جواب هریک سخنان ایشان میفرمودند
چه گفتم بشما مگر آنکه شما را از راه کج براه راست دلالت و هدایت میکنم از خداوند بترسید و
از عذاب آخرت بترسید و بیائید براهیکه خداوند از شما خشنود باشد بت پرستی نکنید
خدای غیر را پرستش نکنید با وجود این طایفه یهودی بودا و را کاذب میدانستند با وجود
این دلایلها با وجود این آیهای توریة و کتب انبیاء که تماما خبر او را و مبعوث شدن او را و
دین و آئین و شریعت و احکام او را خداوند تبارک خبر داده و در میان شماهای طایفه یهود
علماء بودند هریک بشما خبر داده اند اگر شماها خود عالمید و میفهمید پس چرا قبول نمیکنید
اگر میگوئید ما عالم نیستیم و درس نخوانده ایم آخر میفهم که از علمای شماهستم انصاف بدهید
این پیغمبر برحق چه دروغ گفته اولا گفته خدائی هست حی است قیوم است ازلیست ابدیست
رحمن است رحیم است قدیم است غفار است ستار است غیر از این نگفته این که دروغ
نیست ثانیا گفته که من آمده ام و پیغمبرم بر شماها ثالثا اینکه شماها را براه راست دلالت و هدایت
کنم غیر از این چیزی نگفته نه آنکه گفته باشد که زنا کنید دروغ بگوئید مال یکدیگر ببرید
ببرید خداوند را ستایش و پرستش نکنید خدایان غیر را ستایش کنید من آمده ام و میگوئیم

شما را خداوندی هست و آخرتی هست و بهشت و دوزخی هست حساب و عقابی هست غیر از این
چیزی نگفته که ما بگوییم حرف شما قبول بجهة آنکه از زمان حضرت آدم الی زمان حضرت موسی
الی بعد تا زمان حضرت عیسی هر یک از انبیاء بسیار زحمت کشیدند تا آنکه خلق را بسوی خداوند
خوانند حال این آمده و میگوید که خدائی بیت بت را پرستش کنید العیاذ بالله چنین حرفی نزده
ای بهتر از تان بی انصاف یهود عنود بدبخت دلجوج چرا اقرار نمیکنید و جواب این مطلب را نمیگوید
بلند کنید این سرهای پر از کبر و نخوت را و جواب این پیر سالخورده را بدهید تا بگی بگوییم مگر
آنکه من از علماء شما نبودم و مرا اعلم العلمائی قبول نداشتید و از بیت المقدس نوشته از برای
من آمده که من اعلم العلماء هستم باری تا بحکم شما بودم اعلم العلماء بودم و حالا که بایستم و شما را
براه راست دلالت و هدایت میکنم مرد عامی و بیسواد پس معلوم شد که شما عالم بودید بجهة آنکه
اگر من عالم بودم و شما حاکم و حکم من بودید چگونه شد حالا اندیشیده من که دیوانه نشده ام من که خفط
دماغ بهم نرسانیده ام شما را بدلیل و آیات از توریة و از کتب انبیاء دلالت میکنم براه راست و
براه حق قبول کنید بس است بیش از این لجاج کردن باری ای قوم حق ناشناس این شخص که آمده
و ادعای نبوت کرده و گفته که من خاتم الانبیاء هستم دروغ نگفته همان شخص است که همه
انبیاء پیش از این خبر او را داده اند هر که اعتقاد باین پیغمبر دارد که او خاتم الانبیاء است راه
نجات از برای او هست و هر که انکار کند در قیامت خداوند از او مواخذه خواهد نمود عبث
خداوند این بندگان را خلق نکرده بلکه ما ها را خلق کرده تا او را عبادت و پرستش کنیم
همچنانکه کمترین محمد رضا ملاحظه کردم در توریة و کتب انبیاء و در احادیث ایشان چنان دیدم

و فهمیدم

و فهمیدم و لجاج نکردم و از روی حقیقت دانستم که این شخص آن پیغمبریست که جمیع انبیاء خبر
مبعوث شدن او را داده اند این شخص است اقرار کردم و شهادت دادم چنانچه گفته ام که
از منزل عدم بوجود آشنا شدم بر امت کلیم خدا پیشوا شدم در صحف کلیم و در احکام انبیا
دیدم محمد است و محمد رضا شدم رفتم از این جهان پیر دوست شادمان از بهر آنکه طالب دین
خدا شدم باری الغرض در سفر ششم در فصل هجدهم مذکور نمودیم سابقاً در ذکر آمدن این پیغمبر
موعود که خداوند باری تعالی میفرماید و در در کتاب حبقوق پیغمبر در فصل دویم فرموده است
که هر که سر بحق کند شایسته نباشد و صدیق اعتقاد باو خواهد آورد و زندگی خواهد کرد
چنانچه در سابق مذکور شد این گفتگوها و این دلایلها همه کلام خداوند است خطاب بانبیا
آنکسانیکه جوابهای هرزه و بی دلیل میگویند چگونه میتوان از ایشان شنید و دیگر آنکه
در کتاب حضرت دانیال در آخر کتاب خود فرموده وقتی بشود که در آن وقت بعضی از قومها فتنه
شوند و ننوشته که همه قومها رفته شوند لفظ کل ذکر نکرده هر که اعتقاد باو داشته
باشد بی سکار است و الا بی دماغ باشد و دیگر گفته هر کس خلق را براه راست و براه
حق هدایت کند آن شخص مانند ستارهای آسمان درخشنده باشد و هر که در صدد فهمیدن
راه حق نیست شقی خواهد بود و این حرفهای کتاب حضرت دانیال است اما نمی فهمند مگر
شخصیکه لجاج نداشته باشد و دیگر گفته از وقت دور شدن قربان تا که بت آورند و
در خانه مقدس بگذارند تا زمین بیت المقدس را بتصرف در بیاورده بودند مانند
آن روزهائیکه در بیابان بودند که جمیع احکام قربانیها تعلق بزمین بیت المقدس داشت

۸۱

داشت بعضی ایشان از بنی لحوج بودند هر پیغمبری که میامد و بایشان نصیحت و دلالت میکرد
او را میکشتند و اطاعت او را نمیکردند و کوهی و ... بودند مانند حضرت زکریا و اوریا
با اره شهید کردند و حضرت یحیی را کشتند و سنگسار کردند و هم چنین ... پیغمبر
کشتند و هم چنین یوحنا بن زکریا را کشتند و هم چنین حضرت عیسی را باعتقاد خودشان
بدار کشیدند اگرچه در حقیقت کشته نشد و بدار کشیده نشد بلکه قاتل او کشته شد
و بدار کشیده شد و حضرت عیسی باسمان رفت و هم چنین حضرت دانیال پیغمبر خبر داده و فر
موده که بعد از شصت و دو هفته بریده میشود مسیح و نیستی از برای او نیست یعنی
در نظر خلق چنین مینماید که او نیست شد و دیگر حضرت ارمیای پیغمبر را در چاه مغلاب
انداختند و آخر هم معلوم نشد که چه شد و حال با همه این احوال کم بایست که اینجا در توریه
ایشان بوده است نسبت بحضرت رسول خدا تهمت زدند و چه قدر او را اذیت کردند لکن
اگرچه بسزای خود رسیدند و میرسند بیچهل سال بیشتر طول نکشید بیت المقدس ثانی
خراب شد والا علما مفسرین ایشان همه قایل اند که در بیت المقدس اول سه معصیت
داشتند اما در بیت المقدس ثانی هیچیک معصیت نداشتند مگر معصیت صغیره حال ثبت
که سر نحیی اینطایفه چه قدر است که هیچ بروحی خودشان نمیاورند که این هنگام
خراب شدن بیت المقدس کم مقدمه بایست که احدی را گذارده اند که بجهت معصیت
بوده و نمیگویند که بجهت این بوده که حضرت عیسی را منکر شدند و در ظاهر شهید
کردند و سهل است که اسنادهای دیگر که محض کفر بود بران دادند و متعجب هستند

که بی پدر زاییده شده آما غافلند از قدرت کامله پروردگار عالم با وجود اینکه انبیا
این خبرها را داده اند هم بی پدر بودنش را و هم اینکه خلق او را خدا امید اند و دیگر انکه
در کتاب میکا پیغمبر در فصل پنجم در ایه دویم صریحا فرموده که تو ای بیت اللحم افراته اگر
چه در میان هزارهای یهودا کوچکی لکن از برای من شخص بزرگی که در میان بنی
اسرائیل سلطنت خواهد کرد که خروجهایش از قدیم الایام بیشتر بوده است از تو بیرون
خواهد امد بنابراین تا زمانیکه زاینده بزاید و بقیه برادرانش به بنی اسرائیل برکرد
تسلیم خواهد نمود و ایستاده کردیده بقوه خداوند و بجبروت نام خداوند خدایش رعایت
خواهد نمود و ایشان سکونت خواهند کرد زیرا که حال تا اقصای زمین معظم خوا
هد شد و ان شخص مصدر سلامت خواهد بود و دیگر ارمیای پیغمبر در کتاب خود در فصل
بیست و سیم در ایه چهارم فرموده که خداوند میفرماید که اینک روزها میاید که شخ...
خیری که بخاندان بنی اسرائیل و خاندان یهودا فرمودم اثبات خواهم نمود دران ایام و در
زمان از برای داود شاخه عدالت تبیه مینمایم که انصاف و عدالت را در زمین جاری
خواهد ساخت دران ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم با امنیت سکونت خواهد
نمود و اسمیکه بران خوانده خواهد شد یهوه صدقینو است یعنی خدای صدق ما
و دیگر در فصل بیست و سیم در ایه پنجم فرموده که خداوند میفرماید که اینک روزها
اینکه که از برای داود شاخه عادلی بر میخیزانم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکار
رسیده در زمین انصاف و راستی را بجای خواهد اورد و در روز کارش یهودا نجات

خواهد یافت و بنی اسرائیل با امنیت ساکن خواهند شد و اسمیکه بران نامیده میشود ادوناي صدقینوت یعنی صادق ما و دیگر حضرت شعیاء پیغمبر در فصل پنجاه و دوم در آیه سیزدهم کتاب خود فرموده که میفرماید خداوند که اینک بنده من برخوردار بوده و مرتفع و اعلا و بسیار بلند خواهد بود و دیگر در فصل ششم نیز فرموده در آیه دوازدهم و سیزدهم خداوند که انسانیان را دور نماید در میان زمین جایهاي متروکه بسیار باشند و نهایت ان یک عشري خواهد ماند که رجوع نموده ماده سوختن خواهد شد و مثل درخت کندر و بلوط که بعد از قطع شدن انها تنه انها باقي میماند همچنان حکم ذریه مقدس آن تنه را خواهد داشت و دیگر انکه حضرت زکریا پیغمبر در فصل نهم در آیه نهم فرموده ای دختر صیون بسیار شادمان باش و ای دختر اورشلیم کلبانگ بکش اینک پادشاه تو بتو میاید او عادل و رهاننده و متواضع و بر حمار یعنی بر خر سوار خواهد شد همه ولایلها را جمیع علما و مفسرین متفق اند که همه این ایات در شان حضرت عیسی علیه السلام اما میگویند نیامده و بعد خواهد امد که ان مسیح بن داود است و این تقریر منتفی میشود که اگر بعد از این اعتقاد این باشد که خواهد آمد پس تکذیب جبرئیل و حضرت دانیال را کرده اند از این دلایلها ثابت کردیم که ختم شد و مهر شد نبوت از میان بنی اسرائیل پس در اینصورت از این من بعد مامورین خواهیم بود که از بنی اسرائیل دیگر کسی نخواهد آمد و در خصوص انکه اسناد بیجا بجناب عیسی میدهند که بدون پدر ممکن نیست که کسی زائیده شود از لا عقلا ثابت میتوان کرد از انجمله اینست که در ان وقتیکه حضرت مریم

مادر حضرت عیسی حامله شد دختر بود و نام زد یوسف بن یعقوب نجار بود و در ان وقت شنیدند که مریم حامله شده از او سؤال کردند مریم گفت که یوسف در مس ننموده و یوسف نیز اقرار داشت که از من نیز حرکتی نسبت بمریم نشده و او خود نیز شکیات داشت تا اینکه یقین کرد که از جانب خدا شده است از وقت اقرار کرد بتعدد ان طفل و خودش هم در اطاعت او در امد حالا میگوئیم مریم یوسف را رشوه میداد که بدنام نشود یا باید یوسف بگوید از من شده است تا وقت سد بدنامی هم شده بود اگر یوسف عمل نیکی بود که اقرار نکرد که از من شده بوده که دروغ هم نگفته باشد و این طفل را عیب داشت پس باید اقرار بقباحت طفل بکند و اگر یوسف مرد خوبی نبود باید رشوه را بخورد و بگوید از من شده است و مریم هم نیز با او هم زبان نبود با این بخورد تر دروغ بد نامی ماند و الا مریم خیال نکرد که ایا این سخن را بگویم که جبرئیل از نفخه خود من حامله شدم قبول میکرد چیزیکه از روز خلقت ادم تا حال دیگر هم چنین اتفاقی نیفتاده که ثانی ان باشد و دیگر میشود که هم چنین اکبر که کل عالم تصدیق کردند پس معلوم است که دروغ این شبهات را خداوند نمیاید چنانچه حضرت شعیا در فصل هفتم در آیه چهاردهم الی سیزدهم فرموده است که بنابر این خداوند شما ایتی را که خواهد داد اینک باکره حامله شده خواهد زائید پسر او اسمش را عمانوئیل خواهد خواند و ان ایه اینست که میفرماید

לָכֵן יִתֵּן יְהוָה הוּא לָכֶם אוֹת הִנֵּה הָעַלְמָה

لاخن یتین ادنای هوء لاخم اوت هنه هاعلما ٥

حاصل کردید از مباشرت کردن کلیه و قلوب حجیب و راست حضرت مریم بواسطه اهل کسیله
از نفخه روح از نفخ جبرئیل روح الامین ... که حامل روح حضرت ... بانیه منی ...

הנה ילדת בן וקראת שמו עמנואל

هانا ویُولدت بن وقارائت شِمُو عِمانوئیل

و دیگر در ایه شانزدهم نیز فرموده است که زیرا که پیش از انکه انکودک رد نمودن بدی
و بر گزیدن خوبی را بداند زمینیکه از ان ناخوش است میاید هردو پادشاهش متروک
خواهند ماند هرچند که این ایه دلیل نشان حضرت عیسی نبوده و این خبر جهة همان اوقات
بوده و شد چنانکه میفرماید که پیش از انکه طفل بابا و مادر ابداند این زمین رها شود
و نشان خرابی بیت المقدس اول را میدهد و در خصوص حضرت عیسی بعد از انبوده سالها
عیسی بیت المقدس باید خراب شود چنانکه شد و بس این حکایت دخلی باینجا ندارد
و ثانیاً اینکه اینجا نوشته است انجه تو تنگ امده از پیش دو پادشاهش معلوم است
که در بیت المقدس اول هنگام بعد از حضرت سلیمان دو پادشاه داشتند یکی پادشاه
بنی اسرائیل و یکی پادشاه بنی یهودا بود و در این مرحله هیچگونه حرفی ندارد و انجام نز
است که در اول همین فصل هفتم که در ایام آحاز پسر یوثام پادشاه یهودا بود و پیچ بن
رملیاهو پادشاه بنی اسرائیل بود در همین فصل خبر میدهد تا اینکه حکم خداوند شد که
علامتی بطلبد احاز گفت که من خدا را امتحان نمیکنم بعد نبی فرمود که خدا چنین علامتی
را ظاهر میکند و کرد هرچند میتوانند گفت که همین طفل است که در اول فصل هشتم ذکر
و خبر داده خداوند و میفرماید که از برای خود طومار بزرگی بگیر و بران با قلم انسانیان
ماهیر شالال حاش بز بنویس انگاه برای خود شاهدان مؤتمن یعنی اوریاه کاهن و

و ذکریا پسر یبرکیاهو را جهة شهادت احضار نمودم و به نبیه نزدیکی نمودم که او حامله شد
پسر برا زاید و خداوند بمن گفت که اورا ماهیر شالال حاش بز نام بگذار از این ایه چنین معلوم
شد که نبی نزدیکی نموده باشد حامله شدن انان دختر جوان که علامت خدائی و قدرت
متناهی خداوند ظاهر شود و انجا میفرماید که به نبیه که نزدیکی نمودم حامله
شد و در اینجا این جمیع علامتی حساب نمیشود چرا که این تازگی ندارد و دختر
زائیده ان اوقات میگفتیم که همین بوده است و این دختر باکره بدون نزدیکی مرد حامله
باید بشود البته یک علامتی و معجزه خواهد بود بنده این نبوت را بصورت میتوان گفت که
این آن یامت این دختر و یکی خبر است و آن دیگر خبر است و دیگر در فصل هفتم فرموده که اسم
اورا عمانوئیل بخوانند یعنی خدا با ماست و انجا میفرماید یعنی در فصل هشتم اسم اورا
ماهیر شالال حاش بز بخوانید یعنی تعجیل کن تاراج را و بشتاب کن غارت را باری زعفی تا
هزار فرسنگ است باین دلایل میتوان گفت که ابهم این نبت لیکن نقل باکره که در همان
ایام بیت المقدس بوده خرابی نیست چرا که بجهة پادشاه خبر میدهد و اینکه من در اینجا نوشته
ام بجهة نقل حضرت عیسی را اگر کسی بخواهد انکار کند که نشد بلیت این نبوت بگوییم
که از قدرت کامله خداوند استبعاد ندارد چنانکه نقل دختر اتفاق افتاد ابهم مثل
ان خواهد بود با وجودیکه خود بنی اسرائیل همه ایشان متفق اند که برصیا اسما
و میگویند که همین برصیا پیر زائیده شده لیکن چنین تاویل میکند که مادر برصیا
دختر برصیای بنعمد بوده و باکره بود و حامله شده و حکایت حمل او را چنین میگویند که

١٣٢

روزی برصیا پیغمبر حمام بردو اورا اوالی شده وبعد حمام زنانه شده دختر برصیا بحمام
رفته از جمله حکایات اتفاقیه درعالم که اتفاق میافتد ازانجمله یکی اینست که در اث
محل ومکان که برصیا بوده مینشیند بامر خدا قوه جاذبه ان دختر این منی را بخود میکشد
ومنعقد میشود وبعد میزاید پسری واورا برصیرا نام گذاردند وجه تسمیه نیز برای او
قرار داده اند که برصیر یعنی خولری واستهزا است وازانجائیکه طایفه یهود لجوج وعنود حضرت
برصیا پیغمبر را چنین استهزا کنند که محض کفر وطغیان است تا این جاهلیت چه میتوان گفت که خود
شان حرامزاده هستند از شیخچه بروز میکند شقاوت باری میگویند باین جهت این طفل را نا
ما برصیرا نامیدند وکنا یهم باسم ان طفل نوشته اند وسخنهای عجایب وغرایب دران مکتو
است خلاصه سبب نوشتن این حکایات درانجا اینست که اگر طایفه یهود منکر حضرت عیسی
شوند این همه دلایل درمجاب ساختن ایشان لازم بود که نوشته شود تا اینکه قدرت پروردگار
ظاهر شود که بعد ازینکه درمشیت خداوند قرار گرفت زن بدون دخول مرد حامله میشود
باوجودیکه اینجا بادست جبرئیل وجناب احدیت بیند چگونه میتوان اقرار نکرد ومنکر شد قدرت
خداوندرا ازینکه حضرت عیسی بی پدر بود شما جماعت یهود عنود لجوج بدبخت منکر شده اید
پس چگونه خلقت حضرت ادم را که نه پدر داشت ونه مادر منکر نیستید وخود جناب عیسی را
خداوند فرستاده ازانجائیکه بدخواه یهود هر عمل عیکرد مکرانجه را مبغیر بود باین جهت اورا
تکذیب میکردند وباعتقاد خودشان اورا کشتند وبدار کشیدند بجهة همان معصیتها است که
ازاباو ستد بیت المقدس راخداوند خراب کرد وایشان بذلت افتادند تا برفتند در روم

در فرنگستان پنجاه هزار نفر بلکه صد هزار نفر یهود را بقتل رسانیدند بجهت انکه چرا در
باره انحضرت افترا زدند واورا کشتند وهنوز هم طایفه یهود وعیسویان باهم عداوت باطنی
دارند تا دامن قیامت هم خواهند داشت وهنوز این طایفه منکوبه شده اند وهنوز ناسزاها
وناملایمها به پیغمبران میگویند چه درحق حضرت عیسی وچه درحق حضرت یوسف وچه در
حق حضرت لوط وچه حضرت اسمعیل وچه درحق خاتم انبیاء باری خداوند میداند باین که
در روز جزا ودیگر حضرت داود در مزمور خود در چندین موضع خبر از پیغمبر اخر الزمان داده
وهمه انها واقع شده ازانجمله در مزمور شصت وششم در ایه چهارم میفرماید که اینست

כָּל הָאָרֶץ יִשְׁתַּחֲווּ לְךָ וִיזַמְּרוּ לָךְ יְזַמְּרוּ

کل هارص یشتحوو لاخ ویزمرو لاخ یزمرو

שִׁמְךָ סֶלָה׃ לְכוּ וּרְאוּ מִפְעֲלוֹת אֱלֹהִים

شیمخا سلاه لخو وراو مفعلوت الوهیم

נוֹרָא עֲלִילָה עַל בְּנֵי אָדָם

نوراء علیلاه عل بنی ادام

یعنی تمامی اهل زمین ترا سجده کنند وتسبیح گویند بلکه امت را تمجید خواهند نمود از بنی
ادم اگر کسی بگوید که این ایه بجهت بنی اسرائیل است جواب میگوئیم که اگر سجود درمیان بنی ا
سرائیل هست میگوئیم که این ایه هم از برای انهاست که درهمه روی زمین هستند ودرروی
همه زمین سجده میکنند وحال انکه سجود درمیان ایشان نیست بلکه حرام میدانند سجود را

وهمیشه تکذیب میکنند ... وهر پیغمبر ... بهیچ قبول ندارند ... جلوه علاوه در قرآن ... ازهر دو طایفه ... وقالت
الیهود لیست النصاری علی شیء
وقالت النصاری لیست الیهود
علی شیء وهم یتلون الکتاب
یعنی وگفته میگویند یهود که نصاری بر
حق نیستند ومیگویند نصاری که یهود
برحق نیستند وحال انکه هر دو اهل
کتابند وکتاب اسمانی از تورات وانجیل
میخوانند باینحال میبینم که هیچ

وامت پیغمبر آخر الزمان در نماز سجود دارند و در مزمور شصت و هفتم از اول تا آخر گفته
تا آنکه راه تو در زمین و نجات تو در میان تمامی طوایف معروف شود ای خداوند قبایل تو را حمد
نمایند و جمیع طوایف ترا شکر کنند امتها مسرور و شاد و ترنم نمایند زیرا که قومها را بعدل حکم خواهی
کرد و بر امتهای زمین هدایت خواهی کرد ای خداوند ترا حمد نمایند و جمیع طوایف ترا شکر کنند
زمین محصول خود را خواهد داد و خدای ما برکت بما خواهد داد و تمامی کرانهای زمین از او خواهند
ترسید این آیه هم خبر از پیغمبر آخر الزمان میدهد که همه امتها و همه روی زمین خدا را حمد کنند
اینهم دلالت بر امتان پیغمبر آخر الزمان لا غیر چرا که در عهد حضرت داود و هیچ پیغمبری دیگر نشده
که تمامی طوایف و قبیلها و همه روی زمین خدا را شکر کنند و عبادت کنند و دیگر در مزمور
چهل و هفتم در آیه آخر فرموده سروران قومها یعنی قوم خدای ابراهیم مجتمع گردیدند چون
که سپرهای زمین از آن خداست که بسیار متعال است معلوم است هر کس که بخدا ایمان میآورد
قوم خدا حساب میشود اگرچه غیر از بنی اسرائیل باشد هرگاه بنی اسرائیل هم بر گردند و ایمان
نیاورند خارج میشوند از قوم خدا چنانچه از قول انبیاء دارم اول در کتاب حزقیل پیغمبر
در فصل سی و هفتم در آیه بیست و یکم تا آخر فصل بخوان معلوم میشود که وقتیکه بنی اسرائیل
بذلت بودند از قومیت خدا خارج بودند و وقتیکه میخواست ایشان را جمع کند در بیت المقدس
ثانی بیرون باز قوم خدا خواهند شد و همچنین حضرت هوشع در آیه نهم در فصل اول
فرموده خدا میفرماید که اسمش را لوعمی بگذار یعنی که شما قوم من نیستید و همچنین
من از آن شما نخواهم بود و در آیه دهم نیز فرموده است که قوم من نیستید و همچنین وقتیکه از

۴ و چون بنی اسرائیل از حق خود
گذشتند بت پرستی کردند
و قتل انبیا و مخالفت ایشان
خداوند سبحان هم باشکوه
که از قوم من بیرون رفته

مصر بیرون آمدند قوم خدا خوانده شدند باز وقتیکه بذلت افتادند خارج از قوم خدا شدند
باز در زبور حضرت داود میفرماید در مزمور هشتاد و ششم در آیه نهم ای خداوند تمامی قومها
میکه آفریدی آمده در حضورت سجده مینمایند و باسم تو تمجید مینمایند و واضح تر از این نمیشود
که در مزمور بیست و دوم فرموده است در آیه نهم تمامی متمولان زمین سجده خواهند نمود
همگی فرو روندگان بخاک رکوع خواهند کرد که از ایشان احدی جان خود را زنده نتوان
داشت ذریه که او را عبادت مینمایند از برای خداوند نسل خاص شمرده خواهند شد
و خواهند آمد و عدالت او را بقومیکه متولد مینمایند که فاعل اینها اوست و دیگر در مزمور
ششم در آیه اول الی آخر میفرماید تازه بخداوند سرائید ای تمامی زمین بخداوند و در آیه
نهم گفته با عزت قدس خداوند را سجده نمائید ای تمامی اهل زمین از حضورش بترسید
در میان طوایف بگوئید که خداوند سلطنت مینماید بدرستیکه جهان محکم استوار
شده است که متحرک نشده است و اقوام را براستی حکم خواهد نمود آسمانها شادمان و زمین
مسرور شوند دریاها بخروشند و صحراها و هرچه که در آن است بوجد و طرب گردند
آنگاه تمام عالم درختان جنگلها بترنم آمده خواهند شد در حضور خداوند زیرا که میاید
جهانرا بصدق و اقوام را بوفای خود حکم خواهد نمود این طایفه بنی اسرائیل تمام حجت میکنند
و میگویند در اینجا فرموده که همه زمین ستایش خداوند را بنماید هرگاه ستایش مقصود از
اسلام است پس الان ما میبینیم که در روی زمین بعضی جاها مسلمان نیستند جواب
این است که مذکور نمودیم که در بسیار جاها خداوند عالم کلامش را فرموده و ناقص مانده

مانند آنکه ذلت مصر را چهارصد سال فرموده و بقول علماء یهود گفته اند دویست
و ده سال در مصر بذلت بودند و دیگر حضرت ابراهیم خلیل را دعاء فرموده ده مملکت را
بقوم بنی اسرائیل بدهد هفت مملکت را داده و در اینجا علماء و مفسرین نوشته اند که آن
سه مملکت دیگر روز قیامت خواهد داد هرگاه چنین باشد چه مانعی دارد که ما بگوییم تا
قیامت روز بروز خلایق مسلمان میشوند و بدین و آئین اسلام در میایند و همه روی
زمین چنانچه ما میبینیم که مسلمان میشوند پس قوم خدا بودن موقوف است به بندگی
خدا کردن و دخلی بطایفه بنی اسرائیل ندارد چنانچه حضرت داود در مزمور [illegible] فرموده
که سابقا مذکور شد حال این همه نبوت حضرت داود کلا بجا رسیده که همه روی
زمین متابع خداوند هستند و ایشان هم قوم خدا محسوب میشوند و سهل است که اینجا
اسم حضرت ابراهیم را چرا برده بجهت اینکه حضرت ابراهیم پدر تمام اهل عالم خوانده شده
(در سفر تکوین فصل ۱۷ آیه ۵) چنانچه در توراة میفرماید که ترا پدر امتها قرار دادم پس هر کس در عالم عبادت خدا را
میکند هم فرزند حضرت ابراهیم خوانده میشود و هم قوم خدای ابراهیم چنانکه میبینیم که
تماما بجا رسیده و دیگر این طایفه یهود عنود لجوج که از خدا دور شده اند و بتوراة و رسمی
عمل نمیکنند و همیشه تارک احکام توراة هستند و جنب و حایض میباشند و حرام میخورند
مانند گوشت و دنبه از گوسفند و گاو و غیره با وجودیکه ماذون نیستند که بکشند و
بخورند در غیر زمین بیت المقدس و زنهای ایشان با همان حیض و نفاس همیشه باقی
هستند از جهت آنکه قربان نمیکنند و همه ایشان ولد حیض میباشند چنانچه سابقا ذکر

افتضاح ایشان بیشتر از این خواهد شد

شد و ثابت کردیم و باقی چیزهای دیگر نوشته شود و اهل اسلام از آن مطلع شوند جمیع
بنت از این جهت قبایح ایشان و اعتقاد و اعمال و افعال ایشان را تماما ذکر نکردیم خلاصه
با همه این احوال هنوز هم میگویند که ما قوم خاص خداوند هستیم از [illegible]
میزنند با وجودیکه در توراة چندجا این طایفه را خداوند بد خوانده چنانچه در سفر تثنیه در
فصل نهم در آیه ششم میفرماید خداوند بسبب صداقت تو این زمین را جهت ارثیتش بتو
نمیدهد زیرا که قوم گردن کش هستید از آیه اول الی چهاردهم که گفت خدا مرا واگذار تا ایشانرا
نابود گردانم و اسم ایشان را از زیر آسمان محو سازم و ترا قوم قوی تر و کثیرتر میگردانم
و در آیه نوزدهم فرموده زیرا که بسبب غضب و خشمیکه خداوند بجهت نابود کردن
شما داشت ترسیدم از این آیات چنان معلوم و مفهوم میشود که بجهت اینکه حضرت
ابراهیم را وعده فرموده که این ده زمین را بنسل و ذریه تو خواهم داد و خواست که
کلامش [illegible] آورده باشد چند صباحی بذریه حضرت یعقوب داد که نسل اسحق بودند و
و بعد نافرمانی کردند از ایشان گرفت و باولاد حضرت اسماعیل داد که ایشان هم فرزند ارشد
حضرت ابراهیم است و الان هم در دست ایشان است و در آن زمین بعبادت خداوند مشغولند
چنانچه با نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و طهارت و صلوة و جهاد فی سبیل الله و مدح خدا
و ثنا و ستایش پیغمبران خصوصا پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه و آله در دست ایشان است با این همه احوال هنوز
هم منتظر میباشند که بعد از این از ذلت نجات خواهند یافت و باز زمین بیت المقدس
بایشان خواهند داد چنانچه در سابق ذکر شد که میگویند مسیح بن داود خواهد آمد در آخر

غلط محض و محض غلط است

زمان ودین حضرت موسی را مولع خواهد داد وما را از ذلت بیرون خواهد آورد وسلطنت
وپادشاهی را بما خواهد داد وغافلند از فرمایشات جناب اقدس الهی که در چند جا خبر یأس ایشان
داده چنانچه در سفر مشنی در فصل بیست وهشتم در آیه چهل وپنجم خداوند تبارك میفرماید

וּבָאוּ עָלֶיךָ כָּל הַקְּלָלוֹת הָאֵלֶּה וּרְדָפוּךָ
وبائو عالیخا کال هاقلالوت هاالّه وردافوخا
וְהִשִּׂיגוּךָ עַד הִשָּׁמְדָךְ כִּי לֹא שָׁמַעְתָּ
وهاسیغوخا عد هشّامداخ کی لو شاماعتا
בְּקוֹל יְהוָה אֱלֹהֶיךָ לִשְׁמֹר מִצְוֺתָיו
بقول ادونای الوهیخا لیشمور میصوتاو
וְחֻקֹּתָיו אֲשֶׁר צִוָּךְ׃ וְהָיוּ בְךָ לְאוֹת
وحوقوتاو اشر صیواخ وهایو بخا لئوت
וּלְמוֹפֵת וּבְזַרְעֲךָ עַד עוֹלָם
ولموفیت وبزرعخا عد عولام

یعنی تمامی این لعنتها بتو رو وی آورده است وتعاقب نموده است ترا خواهد رسید تا
هلاك شدنت زیرا که بقول خداوند گوش ندادی تا آنکه اوامر ونواهی وقوانینیکه
ترا امر فرموده بود مرعی داری برای تو وبرای اولاد تو ابدًا اعجازی است ومعجزه خواهد
بود حال در اینجا ذکر فرموده که این لعن ابدی خواهد بود برای بنی اسرائیل ونسل ایشان

اما این

وتقریبا

امّا این اقل عباد محمد رضای جدید الاسلام از این کلام یأس ابدی نداشتم بجهت اینکه
لفظ عولام در اینجا میفرماید وهرجا لفظ عولام مذکور شد محدود میباشد چنانکه قبل
از این مذکور شد هم چنانکه عولام میفرماید در جای دیگر تا ابد میفرماید چنانکه در
کتاب عاموث پیغمبر در فصل پنجم در آیه اول ودوم فرموده دوشیزه اسرائیل افتاده دیگر برنخو
اهد خاست بر روی زمینش متروك شده واحدی نیست که ویرا ایستاده کرداند پس اینجا
خبر یأس است بایشان داده ودیگر اگر بگویند که این خبر یأس ابدی نیست آیه دیگر در کتاب
نیاحات یرمیای پیغمبر در فصل پنجم در آیه بیستم فرموده چرا ما را ابدًا فراموش مینمائی
وبطول زمان ما را واگذاشته دیگر اینجا یرمیا تمام کرده لفظ ابدًا فرموده هرگاه بگویند که
این آیه بجهت بیت المقدس اول است نمیشود بسبب اینکه بیت المقدس اول خودش خبر داده
است که در بیت المقدس اول هفتاد سال بیشتر طول نمیکشد چنانکه در فصل بیست وپنجم
کتاب یرمیا نوشته در آیه اول کلامیکه در سال چهارم یهویاقیم پسر یوشیا پادشاه یهوداه
که سال اول نبوکدنصر پادشاه بابل بود به یرمیا درباره تمامی قوم یهودا رسید تا آیه
دهم نوشته ذکر بدرفتاری وبدعملهائیکه طایفه یهودا میکنند ودر آیه یازدهم میفر
ماید که تمامی این زمین محل خرابی خواهد بود واین طایفه هفتاد سال بپادشاه بابل
بندگی خواهند نمود وخدا میفرماید که میشود بعد از تمام شدن هفتاد سال بپادشاه بابل و
بولایت کلدانیان مکافات گناهان ایشان را هم خواهم داد وانرا بخرابیهای دائمی مبدل خواهم
ساخت ودیگر در فصل بیست ونهم میفرماید در آیه دهم زیرا که خداوند میفرماید که بعد

۱۳۶

اگر چه تکیه در این آیه لفظ عولام که مفهوم الابدیت است میفرماید ولکن الابد نیز در این آیه لفظ عولام از آیه دیگر ما میفهمیم چنانچه

لاماه لانصح تیشکاحینو
تعزبینو لاورخ یامیم



تمام شدن سال در بابل شمارا باز دید خواهم نمود وسخنان نیکوی خودرا بر شما ثابت خواهم کرد
وشمارا باین مکانات باین مکان باز پس خواهم اورد پس در صورتیکه خود یرمیا خبر هفتاد
سال را بدهد دیگران لفظ ابدی را چگونه میتوانند به بیت المقدس اول قرار داد اما شرطش
اینستکه این شخص انصاف داشته باشد از این واضح تر در کتاب عاموث در فصل هشتم در آیه
هفتم میفرماید خداوند بعزت یعقوب قسم یاد کرده که تمامی اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم
کرد اینجا کلام را تمام فرموده وهم قسم خورده وهم فرموده که تمامی اعمال ایشانرا هرگز فراموش
نخواهم کرد آنوقت بگوئیم که این آیه هم از برای بیت المقدس اول بوده در فصل ششم در آیه هفتم
میفرماید خداوند بذات خود سوگند خورده که من از جاه یعقوب متنفرم وقصرهایش را
مبغوض دارم باین سبب شهر وهر چیزی را تسلیم خواهم نمود ودر آیه آخر که چهاردهم است
فرموده بدرستیکه خداوند میفرماید که اینک بنده من خاندان اسرائیل من بر ضد
شما طایفه را برمیانگیزانم که شمارا از مدخل حمات تا بنهر وادی پایمال خواهند نمود
پس با این دلایلهای یأس دیگر چه امید داری مینمائید وچشم انتظاری دارند بچه
کلام وکدام برهان وبچه دلیل خواهد بود که هیچ دلیلی از هیچ جای توراة وکتب انبیا
ندارند بلکه هرچه نظر میکنیم وهرچه جستجو مینمائیم در توراة وکتب انبیا بجز بطلان
ایشان ودینشان وخبرهای تمام شدن دولتشان وعزتشان دیگر چیزی نمیابیم وهمه
انبیا خبر داده اند که این ذلت دوباره بنی اسرائیل امید بخلاصی ونجات از برای
ایشان نیست مگر اینکه نجات ایشان ایمان آوردن باین دین وآئین پیغمبر آخر الزمان حامی

